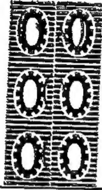





نمرهٔ عمومی مدیریت زبان (۶)

« خصوصی شعبهٔ لغات و قواعد (۱)

« عمومی نشریات پښتو ټولنه (۲۸)

# قواعد پښتو


مؤلف :

محمد اعظم ایازی عضو اول شعبهٔ لغات و قواعد

(برتبهٔ مدیر)



از شعبهٔ نشریات نشرشد



کابل ــ مطبعهٔ عمومی

۱۳۱۸

## فهرست مضامین

مضمون



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلواة والسلام علی رسوله الکریم وخاتم النبیین ؛

تمهید

مسلم است که استعداد علمی وامتیاز ادبی هرملت از زبان ملی همان ملت شناخته می‌شود ؛ هر قدر که زبان ملی یك ملت دارای ذخائر علمی وادبی وقادر برادای هرگونه مطالب ومباحث علمی وادبی باشد همان قدر متکلمین آن در دنیای متمدن مهذب وقابل شمرده می‌شوند ؛ زبان ملی است که حیات یك ملت را زنده وجذبات آنرا متاثر ومتحرك ، واخلاق انرا شایسته می‌سازد ؛ زبان ملی است که شئون ملی یك ملت را به دنیا متمدنه معرفی می نماید ، زبان ملی است که افکار واذهان افراد ملت را منور ساخته نشوونما میدهد ، الغرض جمیع ترقیات معنوی و مادی یك ملت مربوط بزبان ملی همان ملت است ،

متأسفانه پشتو که زبان ملی افغانستان وافغانیان است دراثر حوادث زمانه تاحال درگوشهٔ بی‌اعتنائی افتاده و کسی درپرورش ، اصلاح وترقی آن سعی وتوجه نه‌نموده بود تاکه اخیراً دردورهٔ درخشان ومعارف پرور حکومت متبوعهٔ حاضرهٔ ما درضمن دیگر اصلاحات امور حیاتیه پشتو هم موردتوجهٔ خاص ذات شاهانه پادشاه ترقیخواه ما اعلیحضرت المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه قرار گرفته ، رسمیت و ترویج آن از حضور ذات ملوکانه اعلام وابلاغ گردید. باثر همین اعلام ذات شاهانه ترویج زبان ملی (پشتو) یومیه روبترقی است ؛ چنانچه درجمیع وزارت ها و دوائر رسمی وولایات ازطرف حکومت متبوعه برای آموختن زبان پشتو کورس های تعلیمی تاسیس شده توجه مردم بخواندن و نوشتن زبان ملی زیاده ترمی شود .

تن زبان ملی کتابیکه‌دارای قواعدپشتو باصول‌عصری باشدموجود
ان زبان پشتوازان استفاده‌علمی نمایند لهذا (پشتو ټولنه) وظیفةً به
:ارای قواعدپشتو باصول‌عصری باشدا قدم کرده اینك کتاب هذا
، گرام گذاشت. ولی بدیهی است که بادر نظر گرفتن بدایت کار وعدم
کور خالی از نواقص نخواهد بود لهذا پشتو ټولنه از ادبای
ا دارد که اگر در این کتاب نقایصی را مشاهده کنند
نظر شان بخورد هرچه زود تر اطلاع فرمایند تادر طبع ثانی
د . باینصورت امیداست درآیندهٔ نزد یکی یك گرامر ثقه ومستند

## رسم الخط پشتو

ـبان پشتو بلحاظ دور افتادن متکلمین آن ازهم شاخهای
و بهمین سبب در زبان اختلاف رسم الخط و لهجه زیاداست البته
ہجه ها در محیط خود اصلیت دارد لیکن هرگاه یك زبان صورت علمی
ختیار می نماید و در مقام رسمیت می‌آید، لازم می شود که از رسم الخط
ه یك رسم الخط (معیاری) اختیار کرده شود، چنانچه تمامی زبانهای
، شیوه را اختیار نموده اند زیرا که بدون آن زبان هرگزیك صورت
حاصل کرده نمی‌تواند ، پس ما هم مجبوریم که از رسم الخط ها
ٔفه یك رسم الخط و یك لهجهٔ را که بهتر بدانیم بحیث (رسم الخط
معیاری) پشتو اختیار نمائیم، تا تحریرات و نشریات رسمی و عمومی
د

ین این کتاب یك رسم الخط واحد که قبلاً تصویب گردیده بکار
ممین قسم‌ در نظر است درخصوص تعین لهجهٔ معیاری نیز نظر بیك
یب اقدام کرده شود . « پښتو ټولنه »

## دستور زبان پشتو

ماخیالات خودرا بواسطه اوازها وحروف بزیك دیگر ظاهر کرده میتوانیم
ازاوازها وحروف کلمات واز کلمات جمله‌ها واز جمله‌ها یك عبارت با معنی ساخته میشود
که ماانرا زبان میگوئیم ، دستور زبان به ما استعمال صحیح ودرست زبانرا نشان
میدهد ، ودرآن بحث ازحروف وکلمات وتعلقات انها بایك دیگر میشود ، زبان
بردو قسم است ، زبان تقریری وزبان تحریری، زبان تقریری ازآوازها تشکیل می
یابد وزبان تحریری ازحروف که بجای اوازها استعمال میشود تشکیل می یابد ؛
دستور زبان برسه قسم است : علم حروف تهجی واصول املا، علم صرف، و علم نحو:

### قسمت اول: بیان علم حروف تهجی

علم حروف تهجی اشکال واوازهای حروف وطریق صحیح **هجا** (املا) رابه ما
نشان میدهد ؛

### فصل اول : بیان الفبای پشتو »

کلمات ازحروف تشکیل می‌یابد ، و الفبای پشتو چهل حرف است :
ا، ب، پ، ت، ټ، ث، ج، چ، ځ، څ، ح، خ، د، ډ، ذ، ر، ړ، ز، ژ، ږ، س، ش، ښ، ص، ض، ط، ظ،
ع، غ، ، ف، ق، ك، گ، ل، م، ن، ڼ، و، ه، ، ی :
ازین حروف پنج حرف آن مخصوص زبان پشتو است ، مانند څ، ځ، ږ، ښ، ڼ
وسه‌حرف آن در بین اردو وپشتو مشترك است مانند ټ، ډ، ړ، وسه حرف آن
در بین فارسی وپشتو مشترك است مانند چ، ژ، گ، ونه‌حرف آن مخصوص
زبان عربی‌است مانند ث، ح، ذ، ص، ض، ط، ظ، ع، ف، درهر کلمه‌که یکی
ازین نه‌حرف آمده‌باشد ، همان کلمه‌عربی شمرده میشود که‌در پشتو استعمال میشود
مانند کلمه حق ، صبر ؛ ضد ، طلب ، ظاهر ، ذکر ، فکر ، ثواب ؛

ل دوم : حروف خالص پشتو و تلفظ آنها بطور صحیح

رف مانند سین (س) فارسی لیکن قدری ثقیل میشود مانند ښوك (سوك)
رف مانند (ز) فارسی مگر قدری ثقیل میشود مانند ځای (زای):
رف مانند (ژ) فارسی لیکن قدری ثقیل میشود مانند ږیره (ژیره):
حرف مانند شین (ش) فارسی مگر قدری ثقیل میشود مانند ښه (شه)
حرف به نون غنه و (ړ) خفیف ادا میشود مانند کوڼ (کونړ):
، ساکن را میگویند که آواز آن درمشام بینی ادا میشود؛
قوام پشتون تلفظ (ږ) را به گاف فارسی و تلفظ (ښ) را بهخ میکنند
(ږ) و (ښ) مینویسند مانند (ښه) که انرا (خه) میخوانند و (ږیره)
خوانند؛

## فصل سوم : اقسام حروف

سم است (۱) حروف علت (۲) حروف صحیح :
ن است که بدون حرکت اواز خودرا ادا کرده بتوانند مانند واو
سه قسم است .
ً پلار ، خوك ، بوی :
ن است که بدون حرکت اواز خود راادا کرده نتوانند

## فصل چهارم: حرکات و علامات

کلمات از حروف ساخته میشود و حروف بواسطه حرکات یك او از
یکند ، درپشتو حرکات چهاراست (۱) زبر که بالای حرف نوشته
بطرف بالا میل میکند مثلاً (ځه) :
ن حرف نوشته میشود واوازاو بطرف پائین میل میکند مثلا (ځگر)



(۳) پیش که بالای حرف نوشته میشود واوازاو مانندواو خفیف می باشد مانند گل، ملك
(٤) زورکی که بالای حرف نوشته میشود واواز یك زبر خفیف رامیدهد مانند تل
سل وهل این حرکت مخصوص زبان پشتو می باشد ؛

## علامات املا

بعضی علاماتی است که تعلق به املا دارد وانرا علامات املائی میگویند و آن این است: -
(۱) تشدید : تشدید آن علامت را گویند که بر بالای حرف گذاشته میشود و آن حرف مشدد خوانده میشود یعنی دو بار خوانده می شود مثلاً (جلاد) : لیکن یك حرف نوشته می شود؛
(۲) سکون : سکون آن علامتی را میگویند که بر بالای حرفیکه حرکت نداشته باشد گذاشته می شود در پشتو انرا (وړغندی) میگویند مثلاً هلك ،
(۳) مد ( ٓ ) : مد آن علامتی را میگویند که بالای الفیکه در شروع کلمهٔ امده باشد گذاشته می شود واواز الف را دراز می سازد ، این علامت اتصال دو الف را در شروع کلمه دور نموده یك الف می سازد مثلاً ، آس :

متحرك : حرفیکه حرکت داشته باشد انرا متحرك میگویند
ساکن : حرفیکه حرکت نداشته باشد انرا ساکن میگویند
موقوف: حرفیکه بعد حرف ساکن آمده باشد و متحرك نباشد انرا موقوف میگویند
مفتوح : حرفیکه زبر داشته باشد انرا مفتوح میگویند
مکسور : حرفیکه زیر داشته باشد انرا مکسور میگویند
مضموم : حرفیکه پیش داشته باشد انرا مضموم میگویند
مفتوح خفیف : حرفیکه زورکی داشته باشد انرا مفتوح خفیف میگویند
ممدوده : الفیکه مد داشته باشد انرا الف ممدوده میگویند مثلاً (آ)

فصل پنجم : همزه و الف

ن الف و همزه اینست که همزه قبول حرکت میکند وهمیشه درشروع
لاً (اوش)، والف همیشه ساکن میباشد ودر بین یاآخر کلمه می‌آید
در): اگر همزه والف دراول کلمه یکی بعد دیگری بیاید یك الف
وبرسر آن علامت مد (~) می گذارند : مثلاً (آس)

فصل ششم: واو معروف ومجهول

ف آن واوی ساکنی را میگویند که ما قبل حرف اوپیش خالص
مثلاً واو (نور) و (لور).
ل آن واوی ساکنی‌را میگویند که‌حرف ماقبل آن ضمه خفیفه داشته
این واو پوره ادا نمیشود بلکه مجهول خوانده میشود وبر سر آن
معکوس‌را می گذارند مثلاً واو (کور) و (مور) :

فصل هفتم: یای معروف ومجهول

وف آن یای ساکنی‌را گویند که حرف ماقبل آن زیر خالص داشته
سری، لرگی، سپی ؛ این چنین یا اگر دراخر کلمه بیاید دامنه‌دار
ی‌شود مثلاً سری ، و اگر در بین کلمه بیاید دو نقطهٔ پهلو به پهلو
نوشته می‌شود مثلاً (زین)
ول آن‌یای ساکن را میگویند که حرف ماقبل آن کسرهٔ خفیفی داشته
، تلفظ می‌شود مثلاً مستي ، شيدي ؛ تروي ، این یا اگر دراخر
باید ویادربین کلمه بیاید زیران دونقطهٔ سربسر(:) گذاشته
: هیر ، تیر ،

فصل هشتم : یای ملینه و یای ثقیله

نه آن یای ساکني را گویند که‌ما قبل حرف آن فتحه خالص داشته



باشد ونرم خوانده میشود واین هم گرد نوشته میشود ، مانند یای (سری)
(لرگی) (دی) :

یای ثقیله آن‌یای ساکنی را گویند که حرف ماقبل آن زورکی داشته‌باشد
وثقیل خوانده میشود . این یاهم گرد نوشته میشود وبالای آن این علامت (ء)
نوشته می‌شود مثلاً بدئ، سپئی، لځئ، این‌یادردو جامی‌آید، در اسمای مؤنث‌مانند
(سپئی) ودر افعال جمع مخاطب فعل حال مثلاً (لځئ)

فصل نهم: های ملفوظی وهای غیر ملفوظی

های ملفوظی آن‌های‌را میگویند که‌به تلفظ پوره درآید واین‌هادراول، وسط
واخر کلمه میآید گاهی ساکن وگاهی متحرك میباشد، مثلاً (هیر) گهیز، اوزده :

های‌غیر ملفوظی آن های‌را میگویند که‌به تلفظ پوره نیاید وبطور خفیف ادا
شود وهمیشه ساکن می‌باشد ودراخر کلمه می‌آید واین‌را مختفی هم میگویند، مثلاً
غله ، مله ، وراره :

فصل دهم : لهجه

لهجه آن‌جزو کلمه را گویند که تلفظ آن فوراً بیك اواز ادا کرده شود :

کلمهٔ که تلفظ آن به یك اواز فوراً ادا شود انرا یك هجائی میگویند مثلاً
کور ، خور ، لحی‌وغیره :

کلمه که تلفظ آن بدو آواز فوراً اداشود انرا دوهجائی میگویند مثلاً اوبه ،
واښه وغیره

کلمهٔ که‌تلفظ آن به‌سه آواز فوراً اداشود انراسه‌هجائی گویند مثلاً میلمستیا ،
کښینستل وغیره

کلمهٔ که تلفظ آن به چهار اواز فوراً ادا شود انرا چهار هجائی گویند مثلاً
ننئیستل ، لنوتل وغیره

## کلمه

نی داشته باشد انرا کلمه مفید گویند : کلمه برسه قسم است ' . '

کب ؛

آن کلمهٔرا گویند که‌در صورت اصلی وساده‌خودباشد واز کلمه

ده‌باشد مثلاً آس'اوش' ونه'پلار' کوروغیره:

آن کلمهٔرا میگویند که‌از کلمه جامد باوردن ملحقات ساخته

قل بی‌عقل' ازپوه' ناپوه' از سری' سړیتوب 'از روغ' روغتیا '

ن کلمه‌رامیگویند که‌ازدوویازیاده‌ازدوکلمه جا مد سا خته شده

یك معنی واحد کنند مثلاً جلال آباد وغیره .

## اقسام کلمات بلحاظ حروف

مه که‌از دو حرف ساخته شده با شد انرا دو حرفی گو یند مثلاً

.،

لمه که ازسه حرف ساخته شده باشدانرا سه حرفی گو یند مثلاً

کلمهٔ که‌ازچهارحرف‌ساخته‌شده‌باشدانرا چهار حرفی گو یندمثلاً

: ـ کلمه که‌ازپنج حرف‌ساخته شده‌باشد انراپنج‌حرفی گویند مثلاً

' استول

مزید فیه : کلمه که‌زیاده ازپنج حرف ساخته شده با شد انرا پنج

گویند ، مثلاً کښیناستل ' میلمستیا وغیره ؛

## ابتدا بساکن

فارسی وعربی‌ابتدا به‌ساکن‌می‌آید یعنی دربعض‌کلمات حرف اول



انراساکن یعنی بدون حرکت میخوانندمثلا وری (برهٔ) سکور (زو غال) نجلی (دختر) لمر( افتاب )وغیره‌بعضی فارسی زبان‌ها کاابتدا به‌ساکن کرده نمی‌توانند دراول آن الف‌می‌آرند مثلا بجای نجلی انجلی میخوانند واین غلط است : —

## تمرین (۱) سوالات :

(۱) ما خیالات خود را بواسطه چه‌چیز بریك دیگر ظاهر کرده می‌توانیم :

(۲) کلمات ازچه چیزساخته می‌شود :

(۳) زبان برچند قسم‌است :

(٤) زبان تحریری‌ازچه‌چیز تشکیل می‌یابد :

(٥) دستور زبان برچند اقسام منقسم است :

(٦) علم‌حروف تهجی به‌ماچه‌چیز رامی‌اموزاند:

(۷) خالص حروف پشتوچند است :

(۸) خالص حروف عربی که‌درپشتو استعمال‌می‌شود چند است :

(۹) حروف‌برچند قسم است تعریف هریك رابنویسید :

(۱۰) حروف‌علت کدام استانراتعریف کنید :

(۱۱) حرکات درپشتوچند است :

(۱۲) حروف‌بواسطهٔ چه چیز یك آواز مخصوصی پیدا می کنند :

(۱۳) علامات املادرپشتو چند است وا ستعمال آنرا بیان کنید :

(۱٤) فرق‌در بین الف‌و همزه چیست آنرا مفصل بیان کنید :

(۱٥) واو معروف ومجهول راتعریف کنید ومثال آنها را بنویسید :

(۱٦) یای معروف ومجهول را تعریف کنید ومثال آنهاراانشان بدهید :

(۱۷) کدام یا را یای ملینه و ثقیله میگویند مثال آنهارا نشان بدهید :

(۱۸) کدام هارا های ملفوظه‌میگویند ودر کلمه چطوراستعمال‌می‌شود :

ی غیر ملفوظه را تعریف کنید و مثال آنرا بنویسید :

مات ولاړ، میلمستیا و لنوتل بهچند لهجه می‌آید و هر یك آنها را

گویند .

ند کدام کلمه را میگویند :

نق و مرکب کدام کلمه‌اند، تعریف هریك را بامثالان بنویسید :

، اوښ ، ولاړ ، استول کدام کلماتی است و هر یك آنها از چند

ده است :

فیکه زبرداشته باشد انراچه می‌نامند :

فیکه زیر داشته باشد انراچه می‌نامند :

فیکه پیش داشته باشد انراچه می‌نامند :

فیکه شدداشته باشد انرا چه می‌نامند :

فیکه سکون داشته باشد انرا چه‌می نامند :

ـ ممدوده کدام الفی رامیگویند :

جمله های ذیل یای معروف ؛مجهول ؛ ملینه وثقیله‌را نشان بدهید :

ما دخور زوی دی .

ه چه بدی درونه رسیږی .

اوشیدې ډیری خوښی دی .

بروچ دی .

ر دخلقو سره ډیری نیکئی کوی :

ن مکتب ته تللې نه وه .

## قسمت دوم : علم صرف

است، که در آن از اقسام ، تصریف واشتقاق کلمات بیان می‌شود



تغیریکه در شکل کلمه‌پیدا می شود انرا تصریف میگویند

## اقسام کلمه

الفاظیکه ما بان تکلم میکنیم بر هشت قسم است :.

(۱) اسم (۲) صفت (۳) ضمیر (٤) فعل (٥) حرف تمیز (٦) حرف ربط

(۷) حرف عطف

(۸) حرف ندا :

(۱) اسم ؛ اسم آن کلمهٔ ئیست که نام شخصی ، حیوانی ، جائی ویا چیزی باشد . مثلاً سړی ؛ آس ، کابل ، کتاب

(۲) صفت :.صفت آن کلمهٔ یست که‌صفت ، تعداد و مقدار یك‌اسم‌راظاهرمیکند مثلاً ښه‌سړی،څلور هلکان، ښو سړی ،

(۳) ضمیر آن کلمه یست که بجای اسم استعمال می شود مثلااحمدلته نه‌سته هغه مکتب ته تللی دی :

(٤) فعل آن کلمهٔ یست که حالت یاعمل یك اسم یاضمیر راتعیین‌وبیان میکند و به‌یکی‌ازسه‌زمانه‌تعلق‌داشته باشد ؛ مثلاً احمد کورته‌ځی ، زه کو رته ولاړم :

(٥) حرف تمیز آن کلمهٔ یست که معنی فعل ، صفت ویا دیگر حرف تمیز را توضیح میکندمثلاً دا هلکك ورو ورو کورته ځی،دا ختکی ډیر خوږ دی زه ډیر ورو ورو سبق وایم :

(٦) حرف ربط (جر) ؛ آن کلمهٔ‌ئیست که قبل ویا بعد از یك اسم یاضمیر می آید وتعلق آنرا با کلمه دیگرظاهر می‌سازد مثلاً احمد کورته‌ولاړ ، محمود د کوز څخه راغی ، زما کتاب پر میز باندی دی :

(۷) حرف عطف آن کلمه‌ئیست که دو اسم یا دو جمله را باهم وصل میکند مثلا احمد او محمود راغلل ، احمد راغی او محمودولاړ :

ِف ندا ان کلمه ئیست که یك خیال ویاحس نا گهانی راظاهر میکند
پرما رحم وکړ : ود رمحل تعجب ، نفرت ، تحسین و ندا و غیره
شود :ـــ

## فصل اول : بیان اسم

ه بخواهیم که درخصوص شخصی ویا چیزی با کسی گفتگو نمائیم ما
ىمان شخص یا چیزرا میگیریم مثلاً احمد، آس، کتاب، سړی ، این چنین
باصطلاح قواعد زبان اسم میگویند :ـــ
: اسم آن کلمهٔ ئیست که نام شخصی ، حیوانی جائی ویاچیزی باشد :ـــ

## فصل دوم : اقسام اسم

ىنج قسم است (۱) اسم خاص (۲) اسم عام (۳) اسم مجموع (٤) اسم
م معنی !
م خاص آن اسمی را میگویند که نام برای یك شخص ویا چیزی
ىین باشد وبه یك وقت زیاده ازیك شخص ویاچیزی راظاهر نمیکند
. کابل ، افغانستان، گلستان
م عام آن اسمی است که نام شخص ویا چیزی معین ومخصوصی نباشد
تمام افراد همان جنس عام باشد ؛ مثلاً سړی ، کتاب، ملك ، ښار
ِی) بریك شخص معین مثل احمد دلالت نمی کند بلکه برهر فردی
ىان دلالت میکند، همچنین کتاب ، ښار و ملك دلالت بریك کتاب، ښار
ِصی نمی کند بلکه برای هر کتاب، شهر وملك استعمال می شود :ـــ
مجموع آن اسمی است که نام برای یك جماعه وگروهی وضع شده باشد
، انبکر، ټولئی ، قام اگر چند گوسفند در یك کشت زاری میچرد ، ما
ىرا گوسفند وتمامی شان را رمه گفته می توانیم لیکن یك گوسفند را رمهٔ



گفته نمی توانیم : پس رمهٔ نامی است برای تمام آن گوسفندان که در کشت میچرند ،
(٤) اسم جنس یا نوع ان اسمی است که نام اشیای یك نوع راظاهر میکند، مثلاً
اسپنه، مس، سره زر، سپین زر اوبه، غنم؛ وغیره :
(٥) اسم معنی ان اسمی است که نام یك کیفیت ، حالت وکاری باشد ودر
خارج وجود مستقل نداشته باشد مثلاً هوښیاری، لوړتیا، سړیتوب، خوب، خندا وغیره:

## فصل سوم : ساختن اسم معنی

درپشتو اسم معنی ازاسم واسم صفت بآوردن ملحقات درآخر انها ساخته می شود :
(۱) توب : مثلاً از لیونی (دیوانه) لیونتوب (دیوانگی) ازمین (عاشق)
مینتوب (عاشقی) ازسړی (آدم) سړیتوب (ادمیت) ازځلمی (جوانی) ځلمیتوب
(جوانی) ازمړنی (مرد) مړلتوب (مردانگی) ، اگردراخر اسم یای ملینه باشد
انرا به یای معروف بدل میکنند ویا اگر اسم ازسه حروف زیاده باشد یای ملینه را حذف
میکنند مثلاً ازسړی سړیتوب ، از مړنی مړلتوب :
(۲) تیا : مثلاً ازروغ (تندرست) روغتیا (تندرستی)، ازموړ (سیر)
موړتیا (سیری)
از زوړ (پیر) زوړتیا (پیری)، از زړه ور (بهادر) زړه ورتیا (بهادری) .
(۳) والی : . ازاوږد (دراز) اوږدوالی (درازی) ازپلن (پهن) پلن والی
(پهنائی) ازسپین (سفید) سپین والی (سفیدی) ، ازکلك (سخت) کلك والی
(سختی) ازلوی (کلان) لوی والی (کلانی) ازپراخ (فراخ) پراخ والی (ازسور
(سرخ) سوروالی (سرخی)
(٤) ی : مثلاً ازیار (دوست) یاری (دوستی) از اشنای (رفیق) اشنائی
(رفاقت) : از هوښیار (دانا) هوښیاری (دانائی) ازځوان (جوان) ځوانی
(جوانی) ازپاچاه ، پاچاهي (پادشاهي)، از دښمن (دښمنی (دشمني) :

ی: مثلاً از ورور (برادر) ورورگلوی (برادری)، از عزیز (خویش) (خویشی) از پلار (پدر) پلار گلوی (پدری) از تربور
تر بوری)،
ن: مثلاً از بیل (جدا) بیلتون (جدائی) از کنده (بیوه
ره گی)،
: مثلاً از خپل (عزیز) خپلوی (غزیزی)
: مثلاً از ژوندی (زنده) ژوندون (زندگی)
ره: مثلاً از ښه (خوب) ښیگڼه (خوبی)
ستیا: مثلاً از میلمه (مهمان) میلمستیا مهمانی)،

## تمرین (۲)

سوالات ذیل را جواب بدهید؟

ب کدام علمی را میگویند؟
ما تیکه ما بآن تکلم میکنیم برچند قسم است؟
م کدام کلمهٔ را میگویند؛ تعریفش را با مثالش بیان کنید؟
یف فعل را بامثالش بیان کنید؟
یر کدام کلمهٔ را میگویند با مثالش بیان کنید؟
رف تمیز معنی کدام کلمات راتوضیح میکندبامثالش بیان کنید؟
رف جریار بطه کدام کلمهٔ رامیگویند انرا با مثالش بیان کنید؟
رف عطف را با مثالش بیان کنید؟
ف ندا را تعریف کنید ومثالش را بیارید؟
اسم برچند قسم است هریك را بامثالش بنویسید:
(خوب) (سړیتوب) و (لوی والی) کدام اسم است،



(۱۲) تعریف صفت را بامثالش بیان کنید؟
(۱۳) کدام اسم‌را اسم معنی میگویندوچه طور ساخته می شود تفصیلش را با مثالهای آن بنویسید؟
(۱٤) اسمایکهٔ درجمله‌های ذیل آمده‌اند نشان بدهید که چه‌قسم‌اسم‌است؟
داسړی زماد ورور زوی‌دی (۲) زموږ په‌ملك کښی میوې ډیری دی،
(۳) دا کوڅه ډیره تنگه ده (٤) داحمد ورور ډیرښه هلك دی؟
(٥) زماورور پرون دقندهار څخه‌راغی (٦) سړیتوب‌دهرچادپاره ښه‌دی.
(۷) ماپه‌دی‌دښت کښی دپسورمه ولیدله (۸) داغنم دچادی:
(۹) داسپنی څخه ډیرشیان‌جوړیږی (۱۰) داسړی‌دخپل ورورډیلتون په غم‌اخته دی.
(۱۱) ته هیڅکله‌زماسره‌ورورگلوی‌نه کوې (۱۲) ته‌دخپلوی وړنه‌ې.
(۱۳) لماجوړ تیاد انسان دبدن سوهان‌دی (۱٤) روغتیاښه شی دی.
(۱٥) ددې هلك په مخ کښی سپین‌والی‌ډیردی اوسوروالی لږدی.
(۱٦) که‌غواړې‌چه‌دخلقو په‌زړوکښی گران‌سې، نودهرچاسره ښیگڼه‌کوه.
(۱۷) کندو تون دښځی د پاره یولوی عذاب دی.

## «تصریف»

تغیراتیکه دراسم بلحاظ مفرد وجمع، تذکیر و تانیث وغیره پیدا میشود انرا تصریف میگویند؛ وآن برسه قسم‌است (۱) جنس (۲) عدد، (۳) حالت:

## فصل چهارم: بیان جنس

جنس آن کیفیت اسم‌رامیگویند که‌بمانشان میدهد که‌آیاافراد ازین اسم‌انراست یاماده ویابرای نر وماده یکسان استعمال میشود، اگر نرباشد انرا جنس مذکر میگویند واگرماده باشد انراجنس مونث میگویند واگر برای نرومونث یکسان

اجنس مستوی میگویند لهذا در پشتو جنس برسه قسم است .

مذکر (٢) جنس مونث (٣) جنس مستوی :

## جنس مذکر

برای نر باشد انرا جنس مذکر میگویند مثلاً سړی ، هلك ، آس
قلم ، کتاب ، چاقو ، لرگی ، کور ، ښار ، غوئی ، لمر ، ستوری
نری ، پلار ، ورور ، خټکی ،

## علامات تذکیر درپښتو

میکه یکی ازین علامات (ی ، ه ، ی ، حرف صحیح وواو ) بیاید آن
میباشد خواه جان دار ویابیجان باشد :-
ی ملینه) مثلا سړی ، لرگی ، سپی ، خټکی ، لنبتی ، آخښی ، لوښی ، کاڼړی

که ماقبل حرف آن زورکی داشته بشد ) مثلاً پسه ، زړه ، وینبته ،
وراره ، لیوه ، میړه ، نیکه ،
ی معروف نسبتی) مثلاً موچی ، توپچی ، دوبی ، پنډی ، چرسی
مسلی ، نجاری ،
، صحیح :- مثلا مار ، آس ، اوښ ، خر ، قلم ، کور ، اور ، چرگ
ښ ، کتاب ، کاغذ ، پرتوگ ، زنگون ، غر ، خوب ، لاس ، سر
، پیل ، میز ، کمیص ،
واو معروف ) مثلاً چاقو ، تالو ، بابخو ، آلو ، شفتالو ، لاټو
،



## جنس مونث

اسمیکه نام برای ماده باشد الرا جنس مولث گویند ؛

### علامات تانیث در پشتو

دراخر هراسمیکه یکی ازین علامات (ا ، ه ، ی ، ئی ، ې ن ، و ) بیاید آن اسم
عموماً مونث می باشد خواه جاندار ویابیجان باشد مثلاً :

(١) ا : مثلاً ملا ، غلا ، شا ، بلا ، ژړا ، خندا ، رڼا ، انا ، اشا ، غوا ، گیا ، لیا ،
نوت : اسمای خارجه ازین قاعده مستثنی است ، انهایامذکر ویامونث خواهد بود
مثلاً ملا صبا ، اکا ، بابا :

(٢) ه : ( های غیر ملفوظی ) مثلا ښځه ، کنده ، لنگه ، چاړه ، لښته ،
ونه ، توره ، دوړه ، مڅکه ، پنبه ،

(٣) ی ( یای معروف) : مثلاً ښادی ، روپی ، آشنائی خپلوی ، دوستی
بازی ، بدی ، خواری ،

(٤) (ئی) یای ثقیله ) : مثلاً سپوږمئ ، مرئی ، کوځئی لنبتی ، سپئی ، بدئی
، خوارئی ، خپلئی ، هگئی ، خولئی ،

(٥) ې ( یای مجهول ) مثلاً مستې ، شیدې ، شلومبې ، ایرې ، نیښې ،
خولې ، ولې ، پیالې :

(٦) ن ( که ماقبل حرف آن زورکی داشته باشد ) مثلاً پلټن ، لمن ،
ستن : خرمن ، بن ، میچن ، میرمن ، برستن ،

(٧) ؤ (داو مجهول ) ، مثلاً زانگو ، بزؤ ، پشؤ ، پښتو ؛

### «جنس مستوی »

اسمائیکه دلالت برنرو ماده هردو میکندانرا جنس مستوی میگویند مثلاً شپیږه کیکه یا

تەراغلې، موږ ولاړو، تاسې ولاړاست، دوی ولاړل، دوی ولاړې
ها ضمائر ( زه، ته، موږ، تاسی، دوی ) ضمائری است که برای
ردو استعمال میشود ؛

: ـ درپشتو جنس بیجان لمی باشد مثلیکه دراکثر زبان ها می آید،
پشتواسمای بیجان یامذکرویاموئث میآید، مثلاً ( لرگی ) که اسم
ت مذکرو ( لښته ) که اسم بیجان است موئث میآید ؛

## فصل پنجم : اقسام موئثات درپشتو

ثات برچهار قسم است، ( ۱ ) موئثات حقیقی ( ۲ ) موئثات معنوی
ثات لفظی ( ٤ ) موئثات سماعی ؛

ځ حقیقی : موئثات حقیقی آن موئثات را میگویند . که در مقابل خود
اشد وظاهراً علامت تانیث هم درآن باشد مثلاً ښځه، غوا، انا، خره،
ه، پیغله، وریره، ترله، سپی، نجلئ، شپنه، پښتنه، اوسئ، لمسئ، بزه، پشو،
ات معنوی آن موئثات رامیگویند که درمقابل خود نداشته باشد
ات تانیث لفظی درآن نباشد مثلاً مور ؛ خور، لور، لنږ ور، ترور،

ت لفظی : ـ موئثات لفظی آن موئثات را میگویند که به مقابل خود
باشد مگر درآن علامات ظاهری تانیث باشد این چنین موئثات عموماً ازاسمای
آیند مثلاً ملا، چاړه، څکه، توره، څپلئ، سپوږمئ، ستن، لمن، میچن،
زانگو، لښته، نیکی، بدی، شا،

سماعی : موئثات سماعی آن موئثات را میگویند که نه در مقابل خود
آن ظاهراً علامت تانیث باشد وصرف تعلق به سماع دارد، این چنین



موئثات هم اکثراً از اسمای بیجان می آیند مثلاً میاشت، لار، اوریځ، روځ،
زمنځ لویشت، لخنگل، منگل، ترخځ،

## قاعده ساختن اسمای تانیث ازمذکر ذی روح

درپشتو ساختن موئث از مذکر ذی روح به‌قاعده های ذیل ساخته میشود :ـ

(۱) درآخر هراسم مذکر که‌یای میلنه(ی) باشد آنرا به‌یای ثقیله (ۍ) بدل
نموده موئث میگردد، مثلاً ازسپی ؛ سپئ، ازاو سی، اوسئ، ازکابلی، کابلئ،
ازلیونی، لیونئ ازکچنی، کچنئ، از قندهاری، قندهارئ، ازلالی ؛ لالئ
از زمری ؛ زمرئ،

(۲) درآخر هراسم مذکر که نون (ن) یانون غنه (ڼ) باشد وما قبل نون
واو معروف باشدواوی آنرا حذف نموده در اخران ( ه ) می آرند
و حرف ما قبل ( ه ) را فتحه داده موئث می شود مثلاً از شپون، شپنه،
از شکوڼ، شکڼه، از پښتون، پښتنه،

(۳) درآخر هراسم مذکر که ها ( ه ) وماقبل حرف آن فتحه باشد، ها را
حذف نموده در آخرآن (نه) را می آرند مثلاً ازمیلمه، میلمنه، از شپه، شپنه
از لیربه، لیربنه، (چوپان برها)

(٤) درآخر هراسم مذکر که حرف صحیح باشد، درآخرآن های غیر
ملفوظه آورده موئث می شود مثلاً از چرگ، چرگه، ازخر، خره، از اوښ
اوښه، ازپرانگ، پرانگه ازشرمښ ؛ شرمښه،

(۵) درآخر هراسم‌مذکر که‌یای ثقیله باشدیای ثقیله‌را به‌یای مجهول(ې) بدل نموده
موئث ساخته می شود، مثلاً از ملگرئ، ملگرې، از تلو نکئ، تلو نکې

(٦) درآخر هراسم‌مذکر که‌یای‌معروف‌نسبتی باشد(ی) آنرا بیای تانیث ثقیله(ۍ)
بدل نموده موئث ساخته میشود مثلاً از تیلی، تیلئ، مسلی، مسلئ، از ښکی، ښکئ

ر آخر هرا سم مذکر که و او معروف نسبتی ، باشد وا ورا حذف
ران لفظ ( وره ) می آرند مثلاً خیتو ؛ خیتو ره ، گیډو ، گیډوره ،

تمرین ۳

سوالات

جنس کدام کیفیت اسم رامیگویند و برچند قسم است :
نس مذکر را تعریف کنید وچند مثال انرا بنویسید ؟
مت مذکر چند است ، هریك را بامثالش بنویسید ؟
نس مونث را بیان کنید وچند مثال آنرا بنویسید؟
مات تانیث چند است؛ هریك را بامثالش بنویسید ؟
جنس مستوی کدام جنس رامیگویندودرپشتو بکدام موقع استعمال می شود ،
پشتو جنس بیجان می‌آید ، یانه ؟ اگر نمی آید ، چرا ؟
رپشتو مونثات برچند قسم است ؟
نث حقیقی را تعریف نموده مثالش را بنویسید ؟
مونث معنوی کدام است با مثالش بیان کنید ؟
مونث لفظی را بامثالش بیان کنید ،
مونث سماعی را بامثالش بیان کنید .
اسم مونث ازاسم مذکر ذی روح بچند قاعده ساخته می شود ، هر یك را
، بنویسید ،
مله های ذیل مونث حقیقی ، معنوی ، لفظی وسماعی را معلوم کنید؛

داحمد خور پښتنه ده ،
دانجلی پیغله ده ؛



زما ملا خو زیږی؛
داستن ډیره نری ده ،
مالن میاشت ولیده ،
داچاره داحمد دلور ده؛
ن سپوږمۍ ډیره لوړه راختلې ده ،
دا نجونی دچالونړی دی

داحمد خور کندنه ده . داښځه داحمد مورده :

(۱٤) درجملهای ذیل معلوم کنید که کدام اسم مذکر وکدام مونث است :

دا غواډیری شیدې کوی . دالرگی داحمد دخوردی :
دا شرمښه ډیره وزې ده . دا هلك دچا ملگری دی :
دا سری تیلی دی ، ستااوښ ډیرچاغ دی ،
داښځه ډیره خیتوره ده . داښځه زموږکره میلمنه ده :
دد ې نجلی کوښتی ډیری توری دی . ستاپلار داحمدکره میلمهو ،
په نغری کښ ایرې لمسته . داختگی خوږدی :
دا هند وانه اومه ده . دا اساس زمادی :
زماورور ستاپه کورکښ دی . د اسری د هغې انجلی میره دی .
داسپئی درې کوترکی لری : ته خوزامن لرې :
دا لار اوږده ده . دده زیره توره ده

فصل ششم : بیان عدد

عدد دان کیفت اسم را میگویند که بما نشان میدهد ، که مرادازین اسم یك ویاز یاده ازیك چیزاست ، اختلاف عدد عموماً به تغیر شکل کلمه ظاهر می شود ،
عدد بردو قسم است ،(۱)، عدد واحد (۲) عدد جمع :

بك چیز راظاهرمیکند مثلاً سړی ، کتاب ، هلك ،آس ، ښځه ، انجلئی
جمع زیاده ازیك چیزراظاهرمیکند ، مثلاً سړی ، کتابونه ، هلکان
ی ، نجونی ، غواوی ، اوښکی ، زمریان ، خره ،

قواعد ساختن جمع مذکر درپشتو

م مذکر بقرار قاعد های ذیل ساخته می‌شود : —
ر اخراسم مذکرحرف صیح باشد جمعان چنین ساخته می‌شود : —
اسمای ذی‌روحا کثراً باآوردن (آن) دراخرواحد ساخته‌می‌شود ، مثلاً از
کان ، ازاوښ ، اوښان ، ازآس ، اسان ، ازمار ، ماران ، ازچرگ
زېرانګ ؛ پرانګان ازشرمښ ؛ شرمښان ، ازملك ، ملکان ، از کوز
زیار ، یاران از ، دښمن ، دښمنان ، ازنجار ، نجاران ، ازملخ ، ملخان ،
ز کران

ع اسمای غیر ذی روح اکثراً باآوردن لفظ (ونه) در اخر واحد
ود ، مثلاً کور ؛ کورونه ، غم ؛ غمونه ، قلم قلمونه ، لاس ، لاسونه ،
له ، سر ، سرونه ، غر ، غرونه ، نس ، نسونه ، میز ، میزونه ، ښار ، ښارونه
ونه ، تغر ، تغرونه ، .

ـ اسم ذی روح دوحرفی وبیك لهجه ادا می‌شود ، حرف اخررا زورکی
آن های غیر ملفوظی را می‌آرند مثلاً ازخر ، خره ، مل ؛ مله ، غل ، غله
ماقبل حرف اخر واو معروف یا مجهول باشد ، واو را بالف بدل کرده
، های غیر ملفوظی را می‌ارند مثلاً ازښتون ، ښتاله ، شپون ، شپاله ،
، کوز ، کازه ، موږ ، ماږه ، زوږ ، زاږه ، سپور ، سپاره ، خپور ، خپاره
سمای صوت باآوردن لفظ (هار) دراخر
ته می‌شود ، مثلاً ازشرپ ، شرپهار ، غپ غپهار ، دز ، دزهار ، غرنب



غرنبهار ، خرپ خرپهار ، شر ، شرهار ، پس ، پسهار ، بڼ ، بڼهار ، شرنګ
شرنګهار ،

(۲) اگر در اخر اسم واحد یای ملینه ، باشدانرا به‌یای معروف بدل کرده جمع ساخته می‌شود ، مثلاً از سړی ، سړی ؛ سپی ، سپی ، لرگی ، لرگی ، گونگی ، گونگی ، زمری ، زمری ، ختکی ، ختکی ، کتوری ، کتوری ، ستوری ، ستوری ، کاڼری ، کاڼری ، لښتی ، لښتی ؛ کوسی ، کوسی : لغړی : لغړی : لوښی : لوښی

(۳) اگر در اخر اسم واحد یای معروف (ی) باشد در اخرآن (ان) راآورده جمع می‌سازدمثلاً از سپاهی ، سپاهیان : خونی : خونیان : موچی : موچیان دوبی : دوبیان. پنډی ، پنډیان . چرسی . چرسیان. توپچی توپچیان ، بنګی ، بنګیان ، مسلی ، مسلیان .

(٤) اگر در اخراسم واومعروف باشد درآخران لفظ (گان) اورده جمع ساخته می شود مثلاً ار کندو: کندوگان. جارو ، جاروگان ، تارو ، تاروگان چاقو ، چاقوگان ، تالو ، تالوگان ، لاتو ، لاتوگان ، باڼخو ، باڼخوگان الو ، الوگان ، ماکو ، ماکوگان ،

(٥) اگردرآخراسم مفردهای غیر ملفوظی باشد جمع آن چنین ساخته میشود که های غیرملفوظی راحذف نموده برای جان دار لفظ (آن) یا (گان) را میآرد مثلاً ازلیوه ، لیوان ، نیکه ، نیکگان ، مرغه ، مرغان ،
وبرای بیجان اکثراً لفظ (وله) مثلا زړه ، زړونه ، وغیره

بعضی اوقات ماقبل ازهای غیر ملفوظی لفظ (آن) رامی‌آرند مثلا از میلمه میلمانه از کوربه ، کوربانه ، غوبه ، غوبانه ،

(٦) درپشتو بعضی اسما است که انرا اسم جنس میگویند که اطلاقش بر کم وزیاد میشود مثلاواښه ؛ کچ ، غنم ، وریښم ، اوړه ؛ رانجه ،

عضی اسمای مذکر خلاف قاعدهای فوق‌می‌آید مثلا پلار ، پلرونـه
ړه ، تره ، ترونه ، زوی ، زامن ، کس ، کسه ، تن ، تنه ، کال ، کلونه
ل ، شلی ، زر ، زره ، زرونه ، لك ، لـکه . لـکونه ، پاو ، پاوه

استندکه حرکت حرف ماقبل اخرآن فتحه می باشد درو قت ساختن
به زورکی بدل نمی‌شود مثلا ازملخ ، ملخ ، ازکوډگر ، کوډگر

## تمرین (٤) سوالات ؛

اسم چه چیزرا بەما نشان میدهد ؟ وآن برچند قسم‌است ؟
پشتو جمع مذکر چطورسا خته‌میشود آنرامفصل بامثالش بیان کنید :
مفرد وجمع را بیان کنید ومثال هریك‌را بنویسید ؟
ماسمای ذیل رادر مقا بلش بنویسید :مار ، اور ، خر ؛ شپون ، ډز
ی ، جارو ، لیوه ، زړه ، میلمه ، تن ، سل ، ملخ :
داسمای ذیل رادر مقابلش بنویسید : غله ، تغرونه ، ماڼه ، ستوری
ر ، سپاهیان ، تالوگـان ، وابنه ، غنم ؛ تنه ، کوډگر :-

## ساختن جمع مونث

ای مونث بقرار ذیل ساخته می شود ؛
اخر مونث که الف باشد جمع ان چنین ساخته می شود ، که برای
آ در اخر واحد مونث لفظ (وی) و برای جان دار لفظ (گانی)
د از ملا ، ملاوی از شا ، شاوی از خندا ، خنداوی از ژړا ، ژړاوی
ازاشنا ، اشناوی از گیا ، گیاوی ازغلا ، غلاوی از بلا ، بلاوی از نیا ، نیا گانی



ازانا ، اناگانی ، ازغوا ، غواوی ، نوت : لفظ بلاوی غواوی خلاف قاعده‌می‌آید:

(٢) اگردراخراسم‌مفردمونث‌واومجهول (ۆ) باشدجمع‌ان بآوردن لفظ (گانی) دراخر واحد ساخته‌می‌شودمثلاً ازپشو ، پشوگانی ، بزو ، بزوگانی ، زانگو ، زانگوگانی

(٣) دراخر هراسم واحد مونث که‌های (غیر ملفوظی) باشدو حرف ما قبل آن متحرك باشد جمع‌آن چنین ساخته می‌شود که های غیر ملفوظی را به‌یای معروف (ی) بدل‌میکنندمثلاً ازښځه ، ښځی ، اسپه ، اسپی ، توره ، توری دوړه ، دوړی کنډه ، کنډی لنگه ، لنگی ، لښته ، لښتی ، ونه ، ونی ، درخته ، درختی ، ځځکه ، ځځکی ، پزه ، پزی ؛

واگرحرف اول اسم واحدساکن باشدانوقت های غیر ملفوظی رابه‌یای مجهول (ې) بدل میکنند مثلاً ازخره ، خرې ، پښه ، پښې ، مره ، مرې ، سره ، سرې ، ښسته ، ښستې

نوت بعض‌طوائف افغانها تمام‌اسمای مونث را که‌دراخران ها باشد به‌یای مجهول جمع میکنند .

(٤) دراخرهراسم واحد که‌یای معروف باشد جمع آن چنین ساخته می شود که یای معروف رابه یای ثقیله بدل میکنند مثلاً بدی ، بدۍ ، خواری ، خوارۍ نیکی ، نیکۍ ، روپی ، روپۍ ، خپلوی ، خپلوۍ ، بازی ، بازۍ ، دوستی ، دوستۍ اشنائی ، اشنائی ښادی ، ښادۍ .

(٥) دراخر هراسم واحد مونث که‌یای ثقیله باشد ، جمع آن هم برهمان‌وزن می آید ، مثلاً ډوډۍ ، سپوږمۍ ، تبۍ ، مرۍ ، ڪوځۍ لښتۍ ، څپلۍ ؛

بعض‌طوا لف‌افغان ها برای‌چنین اسماءمفردهم‌مقرر کرده اند وبه‌یای مجهول تلفظ میکنند مثلاً ډوډې ، وغیره ،

(٦) اگردر آخرهراسم مفرد مونث حرف‌صحیح باشد جمع‌آن بآوردن یای معروف ساخته می‌شود مثلاً ازلار ، لاری ، ازستن ، ستنی ، ازلمن ، لمنی ، ږستن

میچن، میچنی، پلتن ، پلتنی ؛ خرمن ؛خرمنی ؛ بن، بنی، میرمن، میر منی ؛
دراخر هراسم واحد مونث که (ر) باشد وماقبل آن واو مجهول باشد
کثراً چنین ساخته می شود که(ور) انرا حذف نموده دراخر آن (ندی)
مثلاً ازمور؛ مندی ، از نزور، لنزندی ؛از ندرور ، ندرندی ، باشتشنا ی
ور؛ که جمع آنها خوندی، لونړی :
ه :. اسمای جمع مذکرو یاجمع مونث که دراخر آن یا باشد ؛واسمای جنس
که فاعل فعل ماضی متعدی امده باشد ویابا حروف مغیره استعمال شده
قت یای جمع آنها بهواو (و) مجهول بدل می شود ؛ مثلاً .

| اصل | جمع مغیره | حالت |
|---|---|---|
| ، | سړووهلم | فاعل فعل متعدی |
| | ښځو ولیدم | » |
| ، | دسړو سره ولارم | حرف مغیره |
| | دښځو سره ولاړم | » |
| | دکالو | » |
| ی | دمندو | » |

رو قت اوردن واوجمع اگر درمیان اسم الف باشد انراخذف میکند مثلاً .

| اصل | جمع مغیره |
|---|---|
| ، | دزړوعمر لنزدی |
| ه | سپرو و لیدم |
| ه | په تود واوبوو لمبیدم |
| | اوس دپخو میو وقت دی |
| ه | دکنزولر گوښخه کټ له جوړیږی |



## تمرین نمبر ۵ سوالات

(۱) درپشتو جمع مونث به چند قاعده ساخته می شود هریك را بامثالش بیان کنید ،
(۲) جمع اسمای مونث را به مقابلش بنویسید:ـ رنا ، پشو، لنگه ، مړه، روپی، تبئی.
کوشئی، لبنتي ، سپوږمئ، بن ، میرمن ، لدرور ، موږ:
(۳) جمع مغیره اسمای ذیل را بنویسید؛ سړی ، ښځی، ختکی، تاوده، سپاره، کالی؛

## فصل هفتم بیان حالت اسم

حالت آن کیفیت اسم رامیگویند که تعلق خودرا درجمله با کلمهٔ دیگر ظاهرمیکند.
درپشتو اسم شش حالت دارد (۱) حالت فاعلی (۷) حالت مفعولی (۳) حالت جری
(٤) حالت اضافی (٥) حالت ندا (۲) حالت نصبی

### (۱) «حالت فاعلی»

اسمیکه در جمله فاعل فعل واقع شده باشد، در حالت فاعلی می باشد، وتعلق او با فعل
می باشد مثلاً احمد راغلی و ، محمود احمد وواهه ، دا هلك نا جوړ دی : در جمله
های فوق (احمد)، (محمو) ،(هلك)، فاعل فعل (راغلی و، وواهه، دی) است .
درپشتو فاعل عموماً قبل از فعل خود می آید مثلاً احمد کتا ب وا خست ؛
مـاخط ولیك ؛ درین جمله ها ( احمد ، ما) فـاعل اند که قبل از فعل خود
(واخست ، ولیده) آمده اند ،
هرگاه فاعل فعل ضمیر متصل باشد آنوقت فاعل بعد مفعول خود می آید ،
مثلاً کتاب می ووایه، قلم دی واخست، مشوا نړ ئی یوا خستله، کتاب مووالوست،
قلم مو واخست، مشوا نړ ئی دی وا خسته :اسمای واحد که حرف اخری آن یای ملینه
وهای خفی باشد و فاعل فصل ماضی معتدی آمده باشد بصورت جمع می آید لیکن
معناً واحد می باشد؛ مثلاً هغه سړی زما کتات واخست، دې ښځی زما کتاب واخست:
در جمله های فوق (سړی، ښځی) بصورت جمع نوشته می شود لیکن به معنی واحد اند.

### «حالت مفعولی»

بدون واسطه کدام حرف فعل راساً براو واقع شده باشد ، درحالت
شد، وآنرامفعول صریح یامفعول به گویند، مفعول صریح عموماً بعداز فاعل
مثلاً احمد زما کتاب لولی، محمود اسلم ولید ؛ اگر ضمیر متصل فاعل
اشد آنوقت مفعول صریح قبل از فاعل خود می آید ، مثلاً احمد می
ب دی ولید ، کتاب ئې واخست : درجمله های فوق (احمد وکتاب)
ح اند که قبل از فاعل خود (می، دی، ئې) که ضمیر متصل اند ، آمده اند،
عل ومفعول صریح در حالت فاعلی ومفعولی در شکل خود هیچ تغیر نمی یابد
محمود ولید، محمود احمد وواهه

### حالت جری

به واسطه حرف جر فعل براو واقعه شده باشد، آنرامفعول بواسطه یا مجرور
مثلاً احمد کورته ولاړ ، درین جمله (کور) مفعول بواسطه است که فعل
سطه حرف جر (ته) براو واقع شده است :
تعلق مفعول به واسطه به حرف جر خود دارد .

### اقسام مفاعیل

واسطه چهار قسم است : (۱) مفعول فیه (۲) مفعول له (۳) مفعول معه
عنه :

### مفعول فیه

مفعول فیه آن مفعول بواسطه را گویند که جای یا وقت وقوع فعل را
بدهد ، وانرا ظرف زمان وظرف مکان هم میگویند، مثلاً بازارته ولاړم
نب ته تللی نه وم ،



### مفعول له

مفعول له آن مفعول بواسطه رامیگویند که سبب صدور فعل از فاعل می شود ودر اخر
آن حرف جر (دپاره) می آرند ، مثلاً مااحمد دادب دپاره وواهه، درین جمله (ادب)
مفعول له است که سبب صدور فعل (وواهه) بواسطه حرف جر (دپاره) شده است :

### مفعول معه

مفعول معه آن مفعول بواسطه رامیگویند که فعل بواسطه حرف جر (سره) براو واقع
شده باشد مثلاً مااحمد سره دمحمود وواهه ، درین جمله (محمود) مفعول معه است
که فعل بواسطه حرف جر (سره) براو واقع شده است :

### مفعول عنه

مفعول عنه آن مفعول بواسطه رامیگویند که فعل بواسطه حرف جر (څخه) بر او واقع
شده باشد مثلاً ما ددکان دار څخه یو کتاب رانیوه ، درین جمله دکاندار مفعول
عنه است که فعل بواسطه حرف جر (څخه) براو واقع شده است ؛

### حالت اضافی

اسمیکه درجمله براسم دیگر ملکیت داشته باشد ویا نسبت اسم دیگر بواسطۀ حرف
ربط (اضافت) بطرف او شده باشد ، آن اسم در حالت اضافی می باشد وآنرا مضاف الیه
میگویند مثلاً داداحمد کتاب دی ، زما ورور قندهارته ولاړ ، در جمله اول
(احمد) بر کتاب ملکیت دارد ودر جمله دوم نسبت ورور به ضمیر اضافی (زما)
شده است :(احمد وزما) رامضاف الیه و(کتاب) و(ورور) رامضاف میگویند :
در پشتو علامت اضافت دال (د) است ؛ که ماقبل مضاف الیه می آید وبعد مضاف
الیه مضاف می آید مثلاً دمحمود کتاب ، زما ورور ، درین جمله (د) علامت اضافت
و(محمود) مضاف الیه وکتاب مضاف است، گاهی شعرا برای قافیه بندی خود برعکس

گر مضاف الیه ضمیرمتصل باشد درانصورت مضاف الیه بعد مضاف می‌آید
ن (د) را نمی آرند مثلاً کتاب‌می ، کتاب‌دی ، کتاب‌ئې : درین
ی،ئې) ضمیر متصل اضافی است که‌مضاف الیه واقع شده است و بعد
) آمده است:

الیه واحد مذکر وحرف آخرش یای ملینه (ی) ویاواحد مونث
های غیرملفوظی (ه) باشد درحالت اضافت یای ملینه وهای غیر
معروف (ی) بدل‌می‌شود ، مثلاً دسړی زوی ، دښځی لور :

مضاف الیه صیغه‌جمع ، اسم‌جنس ویامصدر باشد، دراخرآن واومجهول
، واگردراخر جمع (ی،ها) باشد آنرا حذف میکنند مثلاً دهلکانو
خوی، دښځو کار، دزړو عمر :

## حالت ندا

داز حرف ندابیاید درحالت ندامی باشد وآنرا منادی میگویند مثلاً
رور ! . درین جمله ها (ای ، آ ) حرف ندا است ، هلك وروررا
د، فائده: اگرمنادی واحد مونث وحرف اخران حرف صحیح باشد
دراخران یای‌معروف می‌آرند مثلاً ازمور، خور، نږور، ای‌موری!
وری (۲) اگر منادی واحد مذکر باشد واخری حرف آن، حرف
سد حرف آخز آن بـه فتـحه خـوا نـده می‌شود مثلاً ای هلك :
ر ؟

منادی جمع مذکر یامونث واسم‌جنس باشد دراخرآن واو مجهول
ی‌سړو! ای ښځو! اخلقو ! واگردراخر منادی یای معروف‌باشد انرا

رمنادی یای ملینه باشد دراخران های‌غیرملفوظی رامی‌آرند مثلاً ای‌سړیه!



(٥) اگر حرف‌اخر منادی (ا،و،یا،ه) باشد دروقت ندا اکثر به حال خود
می‌مانند مثلاً بابا! اوتره! آی بزو :

## حالت نصبی

درپشتومانندی‌عربی در بعض‌حالات حرف‌اخراسم بسبب‌امدن‌عامل به‌ز برخوانده
می‌شود ، این چنین‌اسمارا اسمای‌منصوبات میگویند واین‌در هشت موقع می آید :-

(۱) اگرماقبل اسم صفت حرف نفی (نا) آمده باشد مثلاً داسړی ناقابل‌دی :
(۲) اگرما قبل اسم حرف نفی (بې)آمده باشد مثلاً دا سړی‌بې قدر دی :
(۳) اگر ماقبل‌اسم حرف ندا‌امده باشد ویامقدر باشدوا خر حرف‌ان حرف
صحیح باشد مثلاً ای هلك ! هلك دلته راسه !
(٤) اگرماقبل اسم جمع که‌دوحرفی باشد وحرف‌اخران حرف صیحح باشد
صفت‌استفحام(څو) بیاید مثلاً څوکس راغلل ، څوتن ولاړل :
(٥) اگرماقبل اسم حروف جاره (له ، د) آمده باشد مثلاً احمد دکور راغی،
محمود د مکتب‌څخه ولاړ
(٦) اگر ماقبل‌اسم حرف‌جر ( تر ) آمده باشد مثلاً زه تر بازار ولاړم :
(۷) اگر معدود اسم‌جمع ودوحرفی باشد وحرفی‌اخری آن‌حرف‌صحیح باشد
مثلاً پنځه‌کس‌راغلل، اوه‌تن‌ولاړل
(۸) نوت : در رسم الخط موجوده بجای زبرهای غیرملفوظی (ه)می‌آرند:

## «تمرین (٥) سوالات»

(۱) حالت کدام کیفیت اسم را میگویند ؟
(۲) در پشتو حالت بر چند قسم است . هریك رابامثالش تعریف کنید؟
(۳) اگر ضمیر متصل فاعل فعل ماضی متعدی باشد ، یا قبل ویا بعد
از مفعول خود نوشته می شود ؟

(٤) اسم واحد که در اخرش یای ملینه ویا های‌غیرملفوظی باشد و فاعل ماضی متعدی آمده باشد به چه شکل نوشته می شود، آیا کدام تغیری در آن پیدا می شود ؟

(٥) در کدام وقت مفعول صریح ما بعد وما قبل فعل خودمی آید ؟

(٦) مفاعیل بالواسطه بر چند قسم است ، هریك را با مثالش بیان کنید ؟

(٧) در پښتو علامت اضافت کدام حرف است و چه طور استعمال می‌شود ؟

(٨) در کدام موقع مضاف الیه قبل وما بعد مضاف خود می آید ؟

(٩) اگرمضاف الیه ضمیر متصل باشد ، آیا قبل از مضاف و یابعد از مضاف خود می آید ، مثالش را بنویسید ؟

(١٠) اگرمضاف الیه جمع . اسم جنس ویا مصدر باشد در حالت اضافت چه تغیر در آن پیدا می‌شود . مثالش را بنویسید ؛

(١١) اگر مضاف الیه واحدمذکر وحرف اخرش‌یای ملینه باشد ویاواحد مونث وحرف اخرش های غیر ملفوظی‌باشد در حالت اضافت چطوز نوشته‌می‌شود و چه تغیر در آن پیدا می‌شود؟

(١٢) اگر ما قبل اسم حرف نفی (نا ، بې) امده باشد ، دراسم‌خودچه‌عمل می کند بامثالش بنویسید .

(١٣) حروف‌جاره (له ، د، تر) دراسم‌خود چه‌عمل می کند، مثالش‌را بنویسید

(١٤) اسما وضمائر یکه در جمله های‌ذیل استعمال شده اند ، نشان بدهید که‌در چه حالت آمده اند. دا هلك زمادورورزوی‌دی . ستازوی چیری تللی و، زه‌پرون داحمد کره تللی وم، کتاب می‌داحمدځخه‌واخست، دوور زوی‌بی‌دی وروری پرون ډیروواهه ،دوی دی وخوړله . دودی‌می وخوړله ، او رئې بل کی ، هو ، بل ئې کی ، پر کتاب‌ئې کښیږده ، زه ترکوره پوری ولاړم ؟



# فصل هشتم : اسم‌مصغر واسم صوت

اسم‌مصغر آن اسمی را گویند که بر تعظیم ، خوردی وحقارت یك چیزی دلالت کند ، وعلامات آن‌این است :

(١) ی (٢) ړی (٣) کی (٤) گی (٥) وتی (٦) گوړی (٧) کوتی (٨) وړی (٩) گوتی مثلاً :-

(١) ی:- مثلاً از گنډول (کاسه گلی) گنډولی :هلك ، هلکی ،

(٢) ړی : مثلاً از کندو (کندو) کندوړی :

(٣) کی : مثلاً از کټ ( چهار پائی ) کټکی، ازووړ، ووړکی؛ هلی، هلوکی،

(٤) گی : مثلاً از تټو ، تټوگی ، هندو ، هندوگی ، کوړ، کوړگی

(٥) وتی: مثلاً از منگی ، منگوتی از سری ،سروتی ازنجلی ، نجلوټې ،

اگردراخر اسم‌حروف علت (ا،و،ی) باشدحذف‌می‌شود: وبرای مونث (ټې) می‌آید:

(٦) گوړی : مثلاًازانار، انارگوړی ، از وز ، وزگوړی :

(٧) کوتی :مثلاً ازکم ،کمکوتی ،

(٨) وړی : مثلاً از چرگ ، چرگوړی ،

(٩) گوتی : مثلاً ازخر، خرگوتی‌ازسپی،سپی‌گوتی .

(١٠) کئی،ازهلی ، هلوکئی ، پزه ،پزکئی ، لته ، لتکئی ، بنځه، بنځکئی، لوړ، لوړکئی، بنده ، بندکئی ، اگر دراخر اسم ها باشد حذف می شود :

« اسم‌صوت »

صوت لفظی است که‌برای اواز چیز ها استعمال می‌شود ، درپشتو برای او از هر چیز نام‌علیحده‌می‌باشدوعلامات‌آن (ی) (کی) وعلامات جمع‌آن (هار) می‌باشد

شرپ : اواز چپ خوردن آب و غیره — شرپی — شرپهار

غپ: او از سگ — غپی،غپا — غپهار

| | | |
|---|---|---|
| شرق : او از شمشیر و غیره | شرقی | شرقهار |
| غرنب : اوازشیر | غرنبی | غرنبهار |
| ډز: اوا ز تفنگ. | | ډزهار |
| خرپ : اواز تصادم دو چیز سخت | خر بی | خرپ بهار |
| درب : اواز پا | در بی | در بهار |
| کړک: اواز مرغ ماده | کړکی | کړکهار |
| بنه: اواز مگس | بنکی | بنهار |
| شرنگ : اواز زنجیر وروبه | شرنگی | شرنگهار |
| شر : اواز آب | شرکی | شرهار |
| پس : اوازسخن اهسته | پسکی | پسهار |
| پنې : اواز مار | پنکی | پنبهار |
| ترنگ : اوازمس | ترنگی | ترنگهار |

ت: گاهی به تکرار کلمه هم جمع نهامیآید مثلاً پس پس، شر شر، غپ غپ، خرپ خرپ، بنه بنه؛

## اسم آله و اسم ظرف

اسم آله اسم را گویند که واسطه صدور فعلی باشد، درافغانی برای اسم آله قاعده مقرر نیست مگر کلمه (ونی) برای آن مستعمل می‌شود مثلاً توږونی (الهٔ تراش) لگونی (آلهٔ افروختن) پیچونې (آله پیچانیدن) پاکونی (آلهٔ پاک کردن) پرونی چادر، اوړلرونی (آلهٔ آتش شوردادن)، سرترونی (سربند) مچ شړونی (مگس پران).

## اسم ظرف

اسم ظرف عبات از وقت وجای صدور فعل است، برای ساختن آن قاعده مقرر نیست لیکن بعضی برای ساختن آن کلمه (ځی) مخفف ځای است مقرر کرده است مثلاً لوستځی (مکتب) لمونځځی (مسجد) اتوځی (بازار):



## تمرین (٦) سوالات:

(۱) اسم مصغر را تعریف کنید وچندمثال انرا بنویسید ؟
(۲) درپشتو علامات اسم تصغیر چنداست هریك را بامثالش بنویسید ؟
(۳) اسم اله کدام اسمی را میگویند، علامه ساختن آن در پشتو چیست
(٤) اسم ظرف را تعریف کنید وعلامه انرا باچند مثال بنویسید ؟
(٥) درجمله های ذیل اسم تصغیر، صوت، اله وظرف را معلوم کنید ؟

داسانو دپښو درپهاری دی ؛ داهلك څه پسهاری لری :
هلته دمار پنبهاری دی، هلته داوبو شرهاری دی .
دلته دمچانو ډیر بنهاری دی، وحلیمې ته سرترونی ورکه .
ماته مچ شړونی راکنه، احمد ته هغه اور لرونی ورکه .
داهلکان په کم لوستځی کی سبق وائی، ته لمونځځی ته تللی وې :

## قسمت سوم : بیان صفت

صفت آن کللمه را گویند که تعریف، تعداد؛ درجه ومقدار غیرمعین اسمی راظاهر میکندمثلاً ښه سړی، څلور کتابونه، اوم سړی، څو هلکان، ډیری اوبه، در فقرات فوق ښه، څلور، اوم، څو، ډیری صفات اند که تعریف، تعداد، درجه ومقدار غیر میعن، سړی، کتابونه، سړی، هلکان ؛ اوبه، را ظاهر میکند ؛

### فصل اول : اقسام صفات

صفت برشش قسم است، (۱) صفت توصیفی (۲) صفت عددی (۳ صفت مقداری (٤) صفت نسبتی (٥) صفت اشاره (٦) صفت استفهام :

### فصل دوم : بیان صفت توصیفی

صفت توصیفی آن صفتی است که صفت وکیفیت یك چیزی را ظاهر میکند مثلاً

ښه هلك ، ګډ آس درعبارت فوق (ښه) و (ګډ) صفت اند که صفت و کیفیت (هلك) و (آس) را بیان میکنند ، اسمی را که صفت ویا کیفیت آن بیان کرده می‌شود موصوف میگویند .

درپشتو برعکس فارسی اول صفت بعده موصوف می‌آید ، مثلاً توره‌شپه ، درین عبارت (توره) صفت و شپه ، موصوف است ، هرگاه صفت بعد موصوف خود بیاید آنوقت صفت بطور خبر وموصوف بطور مبتدا می آید ، مثلاً داسړی ښه دی درین جمله (ښه) که‌صفت است بعد موصوف خود (سړی) که‌مبتدا واقع شده‌است خبرموصوف خرد آمده است ، پس‌وقتیکه صفت خبر موصوف خود بیاید آنوقت بعد موصوف خود می آید :

درپشتو خلاف فارسی صفت بلحاظ تذکیر و تانیث ، مفرد وجمع تابع موصوف خود می باشد ، هرگاه موصوف مذکریامونث ،مفرد یاجمع باشد صفت هم بصیغه مذکر یامونث ، مفرد ویاجمع می‌آید ، مثلاً موړ سړی ، ماړه سړی ، مړه ښځه مړې ښځی ، هرگاه موصوف متعدد ودرجنس خود مختلف باشندودر صفتی باهم شریك باشند ذکر صفت باهریکی جداگانه لازم است مثلاً دکلی زاړه سړی اوزړې ښځی په‌مخ راغلې ، گاهی اسم مفعول هم‌بطور صفت‌می آید ، مثلاً سوې ډوډی ، وژلی‌سوی‌سړی : گاهی اسمیکه صفت دران مضمر است ، صفت اسم دیگر می‌آید مثلاً غل سړی ، فقیر سړی ، باغبان سړی :

صفات بلحاظ تذکیر وتانیث ، مفرو وجمع به‌صیغهای‌مختلف می‌آید ، بعض صفات هستند که‌برای واحد وجمع یکسان می آن و هیچ تغیر نمیخورند وبعضی برای واحد مذکر وجمع مذکربه صیغه های مختلف می‌آیند وبرای‌واحد مونث‌وجمع مونث بصورت های علحده می آید مثلاً ګډسړی ، ګډسړی ، ګډه‌ښځه‌ ګډې‌ښځی زوړ سړی ، زاړه سړی ، زړه ښځه . زړې‌ښځی. تفصیل آنها بقرار ذیل است :—



(۱) اگر حرف آخر صفت حرف صحیح باشد اکثراً برای‌واحدمذکروجمع‌مذکرصفت یك‌سان می آید و برای واحد مونث های غیر ملفوظی (ه) در آخر واحد مذکر و جمع مونث یای معروف (ی) و گاهی یای مجهول در آخر واحد مذکر می آرند مثلاً : —

| واحد مذکر | | جمع مذکر | واحد مونث | جمع مونث |
|---|---|---|---|---|
| کلك | (محکم) | کلك | کلکه | کلکی |
| پلن | (پهن) | پلن | پلنه | پلنی |
| سپك | (سبك) | سپك | سپکه | سپکی |
| بد | (بد) | بد | بده | بدی |
| تور | (سیاه) | تور | توره | توری |
| یخ | (سرد) | یخ | یخه | یخی |
| وچ | (خشک) | وچ | وچه | وچی |
| سپین | (سفید) | سپین | سپینه | سپینی |
| لوړ | (بلند) | لوړ | لوړه | لوړی |
| جګ | (بلند) | جګ | جګه | جګی |
| غټ | (کلان) | غټ | غټه | غټی |
| غونډ | (گرد) | غونډ | غونډه | غونډی |

صفات ذیل‌خلاف قاعده می‌ایند

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| اوږد | (دراز) | اوږده | اوږده | اوږدې |
| غل | (دزد) | غله | غله | غلې |
| مل | (رفیق) | مله | مله | ملې |
| تریخ | (تلخ) | ترخه | ترخه | ترخې |

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| مړ | (مرده) | مړه | مړه | مړي |
| شين | (ابی) | شنه | شنه | شني |
| مشر | (بزرگ) | مشران | مشره | مشرې |

(۲) اگر حرف اخر صفت حرف صحیح باشد وحرف ماقبل ویا دوم آن واو ساکن معروف ویا مجهول باشد، جمع مذکر آن چنین ساخته می‌شود که واو را با لف بدل نموده درآخر آن های غیر ملفوظی می ارند، حرف ماقبل ا ترا زور کی میدهند وواحد مونث آن چنین ساخته می‌شود که واو واحد مذکر را حذف نموده درآخر آن های غیر ملفوظی می‌آرند وجمع مونث آن ازواحد مونث ساخته می شود که های غیر ملفوظی را حذف نموده در اخر آن یای مجهول رامی‌آرند مثلاً،

| واحد مذکر | | جمع مذکر | واحد مونث | جمع مونث |
|---|---|---|---|---|
| موړ | (سیر) | ماړه | مړه | مړې |
| کوږ | (کج) | کاږه | کږه | کږې |
| سوړ | (سرد) | ساړه | سړه | سړې |
| زوړ | (پیر) | زاړه | زړه | زړې |
| کوڼ | (کر) | کاڼه | کڼه | کڼې |
| ړوند | (نابینا) | ړانده | ړنده | ړندې |
| لوند | (تر) | لانده | لنده | لندې |
| دروند | (سنگین) | درانه | درنه | درنې |
| پوست | (نرم) | پاسته | پسته | پستې |
| شپور | (منتشر) | خپاره | خپره | خپرې |

صفات ذیل خلاف قاعده می‌آید

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| تود | (گرم) | تاوده | توده | تودې |



| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| خوږ | (شیرین) | خواږه | خوږه | خوږې |

(۳) اگر درآخر صفت یای ملینه باشد جمع مذکر آن چنین ساخته می‌شود که یای ملینه را به یای معروف بدل میکنند، و واحد مونث را به یای ثقیله (یٔ) بدل میکنند.

| واحد مذکر | | جمع مذکر | واحد مونث | جمع مونث |
|---|---|---|---|---|
| پردی | (بیگانه) | پردي | پردیٔ | پردیٔ |
| لیونی | (دیوانه) | لیوني | لیونیٔ | لیونیٔ |
| پاسنی | ( ) | پاسني | پاسنیٔ | پاسنیٔ |
| ښی | (راست) | ښي | ښیٔ | ښیٔ |
| گړندی | (چابک) | گړندي | گړندیٔ | گړندیٔ |
| مندری | (گوش بریده) | مندري | مندریٔ | مندریٔ |
| کښتنی | (زیرینه) | کښتني | کښتنیٔ | کښتنیٔ |
| لاندنی | (زیرینه) | لاندني | لاندنیٔ | لاندنیٔ |
| ورستنی | | ورستني | ورستنیٔ | ورستنیٔ |
| پیرونی | (فیروزه) | پیروني | پیرونیٔ | پیرونیٔ |
| نری | (باریک) | نري | نریٔ | نریٔ |

(٤) اگر در اخر اسم صفت یای ثقیله باشد جمع مذکر وجمع مونث آن چنین ساخته می‌شود که یای ثقیله را به یای معروف بدل میکنند وواحد مونث آن چنین ساخته می‌شود که یای ثقیله را به یای مجهل بدل میکنند مثلاً

| واحد مذکر | | جمع مذکر | واحد مونث | جمع مونث |
|---|---|---|---|---|
| تږیٔ | (تشنه) | تږي | تږې | تږي |
| وږیٔ | (گشنه) | وږي | وږې | وږي |

| | | | |
|---|---|---|---|
| وړوکۍ (خورد) | وړکی | وړکې | وړکی |
| ورکوتۍ (خورد) | ورکوتی | ورکوتې | ورکوتی |

(٥) اگردراخرصفت های خفی باشد واحد مذکر، جمع مذکرواحدمونث وجمع مونث آن یك‌سان می‌آید ودر بعضی صفات جمع مونث آن به‌یای مجهول می‌آید مثلاً : —

| واحدمذکر | جمع‌مذکر | واحد مونث | جمع‌مونث: |
|---|---|---|---|
| ښه (خوب) | ښه | ښه | ښې |
| بیده (خواب) | بیده | بیده | بیدې |
| ښکاره (ظاهر) | ښکاره | ښکاره | ښکاره |
| ناکاره (بیکار) | ناکاره | ناکاره | ناکاره ، ناکاری |
| خپه (ناراض) | خپه | خپه | خپه. |
| پوه (فهمیده) | پوه | پوه | پوه : |

(٦) اگردراخرصفت یای معروف وماقبل حرف آن ساکن‌باشد ، واحد وجمع مذکرآن یك سان می‌آید وواحد مونث آن بآوردن های غیرملفوظی وجمع مونث آن باوردن یای معروف دراخر واحد مذکر ساخته می شود

| واحد مذکر | جمع‌مذکر | واحد مونث | جمع‌مونث |
|---|---|---|---|
| لوی (کلان) | لوی | لویه | لویی |

نوت : اگرماقبل ویامابعد صفت جمع حروف مغیره بیاید دراٰنوقت دراخر صفت جمع واومجهول(و) می‌آرند اگر حرف آخر صفت یا باشد انرا حذف میکنند مثلاً دښوسړوخبره اروه ، دزړیو لښتوڅخه کټ‌له جوړیږی ، دلیونوخلقوسره مه کښینه دلیو نیو ښځوخبره مه اروه

«مراتب صفت توصیفی»

صفت توصیفی سه درجه دارد (١) صفت محض(٢) صفت بعض(٣) صفت کل :



صفت محض آن صفتی را میگویند که صرف حالت وکیفیت یك اسم را بیان‌میکند مثلاً ښه سړی ، بده ښځه، صفت بعض‌آن صفتی را میگویند که‌در بین دو اسم دریك صفت‌مقابله باشد ویکی را بر دیگری ترجیح بدهد مثلاً احمد تر محمود ښه دی اسلم داحمد څخه ښه دی . احمدله محموده ښه دی :

درپشتو مانند فارسی برای صفت‌بعض علامت مخصوصی نیست بلکه ماقبل‌اسم اخر لفظ (تر) یا(د . . څخه) یا(له . . نه )را می آرند مثلاً دا هلك تر هغه‌ هلك ښه دی ، دا نجلی دهغی نجلی‌څخه ښه ده ، داسړی له هغه سړ ی نه ښه دی :

صفت کل آن صفتی را میگویند که در بین یك‌چیز و کل دریك صفت مقابله باشد ویکی را بر کل‌ترجیح دهد مثلاً دا هلك ترټولو هلکانو ښه‌دی ؛ در پشتو هم چنین برای صفت کل علامت مخصوصی نیست مثلیکه در فارسی لفظ (ترین ) است . بلکه در پشتودر بین یك وکل لفظ (ترټو لو) یا(له‌ټو لو نه)می‌آرند مثلاً داسړی ترټولو سړو هوښیار دی ، دا هلك له ټو لو نه هوښیار دی :

« تمرین (٧)سوالات»

(١) صفت کدام کلمه را میگویند ، تعریفش را بامثالش بیان کنید ؟
(٢) آیا در پښتو صفت قبل ویا بعد موصوف خودمی آید مثالش را بنو یسید
(٣) اگر صفت بعد موصوف خود بیایدآنوقت چه گفته می‌شود ؟
(٤) صفت چند مراتب دارد هریك را بامثالش بنویسید ؟
(٥) در پښتو برای‌صفت بعض وصفت کل کدام‌علامت مخصوصی است ؟ اگر است بامثالش بنویسید ؟
(٦) آیا در پښتو صفت‌بلحاظ مذکر وتانیث ، مفردوجمع تابع موصوف‌خوداست ؟
(٧)در پښتو صفت بلحاظ مذکر وتانیث ، مفردوجمع چند قاعده دارد هر یك را بامثالش مفصل بنویسید :

(٨) و احد مونث صفات ذیل را به‌مقابلش بنو یسید؛ پلن، تر یخ، زو ړ، خپو ر، شین، پر دی، ښې، گرندی، ور کو تی، خپه، غل، لوی :

(٩) جمع مذکر صفات ذیل را به مقابلش بنویسید: سپك، لوړ، اوزد، غل، مړ، لوند، تود، سوړ، موړ، لیونی، وږی، ښکاره: لوی :

(١٠) جمع مونث صفات ذیل را بمقابلش بنویسید، وچ، غونډ، شین، د روند، ړوند، پاسنی، تنزی، پرونی، پوه، بیده، لوی، لوړ :

(١١) صفات ذیل را در جمله استعمال کنند : تر یخ، خپور، پر دی، گرندی، تاوده، اوږده، نری، لیونئی، وږي، مړه، لویئی، وچی، غونډی، پاسنئی، درنه، بیده، پردی، ړنده، ښی، ماړه :

(١٢) باموصوف‌های ذیل صفت که‌مناسب حال آنها باشددر جمله‌ها استعمال کنید :

سړی، نجونی، هلك، منډی، لور، لرگی، لښتی، و ښبته، ډودی، ختکی، هندوانې، قلمو نه، انگور، انار، اسپه، مالگه، پنبه، میزونه، سترگه، غوږونه، ږږی، لاسونه، شپه، روڼی، سپوږمئی، ستوری، اسمان، مشوانړی، اور، تبئی، اوبهان، چای.

فصل سوم : بیان صفت مقدار ی غیر معین

صفت مقدار غیری‌معین آن‌صفتی است که‌مقدارمبهم یك چیزرا ظاهر میکند وآنها ازین قرارااند :

(١) (ډیر) (٢) لږ (٣) هیڅ (٤) څه (٥) ټول (٦) نیم (٧) څو (٨) څومره (٩) څومری (١٠) څو نه (١١) هر څو مره (١٢) ځنی (١٣) بل (١٤) هریو (١٥) یوڅو (١٦) واړه (١٧) نور (١٨) هر څو مری (٢٠) کم : مثلاً : -

(١) ډیر : ( بسیار ) مثلاً احمد ډیر کار کوئی :



(٢) لږ ( کم ) داهلك لږډوډی خوری : دا سړی لږ کار لری :

(٣) (هیڅ) : هیچ مثلاً تاهیڅ کار کړی نه دی : زه هیڅ کار نه لرم

(٤) څه : (قدری) مثلاً هغه څه کار کړی دئی : زه څه کار لرم :

(٥) : (ټول) همه مثلاً ماخپل ټول کارونه کړی دی :

(٦) نیم، نیمه ( نصف ) مثلاً هغه‌نیم کار کړی دی :

(٧) څو ( چند ) مثلاً زما سره څوملگری وه :

(٨) څومره : (چقدر) مثلاً څومره روئي لري :

(٩) څومری : (چقدر) مثلاً څومری روپی چه غواړې، وائي خله :

(١٠) څو نه : (چقدر) مثلاً څونه‌ر وپی غواړې :

(١١) هرڅومره : (هر قدر) مثلاً هرڅومره روپی چه‌غواړې، ووایه :

(١٢) ځینی : (بعضی) : مثلاً ځینی خلق ښه ښتو وائی؟

(١٣) بل (دیگری) : مثلاً بل سړی راغی :

(١٤) هریو (هریکی) مثلاً هریو هلك داسبق ویلای سی :

(١٥) یوڅو (یك‌چند) مثلاً یوڅوتن راغلل :

(١٦) واړه (همه) مثلاً واړه هلکان راغلل :

(١٧) نور (دیگر) مثلاً زما کره نور میلمانه راغلل :

(١٨) هر (هر) مثلاً هر سړی دا کارکولای سی :

(١٩) کم ( کدام ) مثلاً کم‌شی چه‌غواړې‌را ته‌ووایه

(٢٠) هرڅومری (هر قدر ) : مثلاً هرڅومری‌روپی‌چه غواړې ئوو ایه :

فصل چهارم : بیان صفت عددی

صفت عددی آن‌صفتی راگویند که تعداد ودرجه معین یك اسم را ظاهر میکند صفت عددی بردو قسم‌است، (١) صفت‌عددی مطلق (٢) صفت عددی تر تیبی :

صفت عددی مطلق آن صفتی است که تعداد ویا شمار معین یك اسم را ظاهر کند مثلاً
یوسړی ، دوه اوښان ، شل کس ، دیرش ښځی ، پنځهٔ هلکان
صفت عددی ترتیبی آن صفتی را گویند که درجه معین یك اسم را ظاهر کند ، مثلاً
لسم سړی ، پنځم کتاب ، شپږم اوښ ، اتلسم هلك ؛ شلم کتاب :

## بیان صفت عددی مطلق

صفت عددی درپښتو به قرار ذیل است :-
یو ، دوه ، دري ، څلور ، پنځه ، شپږ ، اوه ، اته ، نه ، لس ، یوولس ، دوولس
دیارلس ، څورلس ، پنځلس ، شپاړس ، اوه لس ؛ اته لس ؛ نونس ، شل ، یوویشت
دوه ویشت ، دروېشت ، څلیرویشت ، پنځه ویشت ، شپږ ویشت ، اوه و یشت
اته ویشت ، نه ویشت ، دیرش ، څلویښت ، پنځوس ، شپیته ، اویا ، اتیا ، نوی
سل ، زر ، لك ، کروړ وغیره :
درپشتو معدود بلحاظ تذکیر و تانیث ، مفرد وجمع تابع عدد خود می باشد ، اگر
عدد مذکر باشد معدود هم مذکر می آید واگر مونث باشد معدود هم مونث می آید
اگر عدد واحد ویا جمع باشد معدود هم واحد یا جمع می آید مثلاً یوسړی ، یوه ښځه ،
دوه سړی ، اودوې ښځی ،

## قواعد عمومی اعداد در پشتو

هرگاه احاد باعشرات بیاید آنوقت در بعض جاها در احاد تغیر پیدا می شود مثلاً :-
(۱) یو : یودریك جا با (لس) تغیر پیدا میکند مثلاً « یوولس ».
(۲) دوه : دوه در دوجا تغیر پیدا میکند یکی با (لس) دیگری با (دیرش) و عشرات دیگر
مثلاً « دوولس » « دودیرش » دوڅلویښت ، دوپنځوس ، دوشپیته ، دواویا وغیره
(۳) دري : دري سه جا تغیر پیدا میکند ، یکی با (لس) ، دوم با (ویشت) سوم با (دیرش)
ودرعشرات دیگر مثلاً « دیارلس » « درویشت » « دری دیرش » دری څلویښت وغیره



(٤) څلور : څلور دوجا تغیر پیدا میکند ، یکی با « لس » دوم با (ویشت) مثلاً څورلس :
« څلیرویشت »
(٥) پنځه : پنځه یك جا تغیر میخورد ، با (لس) های پنځه را حذف نموده لام لس
رامشدد می سازد مثلاً « پنځلس »
(٦) شپږ : شپږ دوجا تغیر میخورد یکی بالس مثلاً شپاړس ، (ږ) شپږ را به الف
ولام لس را به (ړ) بدل میکند دوم با (ویشت) مثلاً شپږویشت فقط (ږ) شپږ را
پیش میدهد ، و با عشرات ما فوق آن مثلاً شپږ څلویښت وغیره
(۷) اوه : اوه یك جا تغیر میخورد با (لس) که های (اوه) را حذف نموده لام
لس را مشدد می سازد مثلاً (اولس) :
(۸) اته : یك جا تغیر میخورد با (لس) که های (اته) را حذف نموده لام لس را
مشدد می سازند مثلاً « اتلس »
(۹) نه : نه یك جا تغیر میخورد با (لس) که های (نه) را به واو بدل نموده ولام
لس را به نون بدل میکنند مثلاً نولس :
(۲) مونث یو ، یوه ومونث دوه (دوې) می آیـد ، وباقی تمام اعداد برای مذکر
ومونث یك سان می آید مثلاً یوسړی ؛ یوه ښځه ، دوه سړی ، دوې ښځې ، څلور
سړی څلور ښځی ، لس هلکان ، لس نجونې ، اوه سړی ؛ اوه ښځی ، پنځه ختکی ؟
پنځه هند وانې :
(۳) جمع (شل) (شلی) می آید بزیادتی یای معروف در آخر (شل) مثلاً دري شلی اوښان
څلور شلی روپئی :
(٤) جمع (سل) (سوه) می آید ، لام (سل) را بواو بدل نموده در آخر آن های غیر
ملفوظی رامی آرند ؛ مثلاً دري سوه روپئی ، پنځه سوه پسونه ، اته سوه اسان ؛
(٥) جمع (زر) زره ، لك ؛ لکه ؛ کروړ ؛ کروړه می آید با آوزن های غیر ملفوظی

ر اخر واحد مثلاً پنځه زره ، اوه لکه ؛ نه کروړه ؛

٦) منتهی الجمع شل ، زر بآوردن لفظ (گونه) باخر واحد ساخته می شود مثلاً هغه سړی سل گونه روپئی لری ؛ زه زرگونه روپئی لرم ؛

٧) منتهی الجمع (سل)، (لك) (کروړ) بآوردن (ونه) د راخر واحد ساخته می شود مثلاً دا سړی سلونه روپی لری ، زه لکونه روپئی لرم ، هغه سړی کروړونه روپئی لری ،

٨) هرگاه اعداد ومعدود جمع باشد و فاعل فعل ماضی متعدی بیاید ویا باحروف مغیره بیاید آنوقت بآخر آنها واو مجهول می آرند مثلاً دلسو کسو سره ولاړم ، پنځو سړو هغه هلك وواهه ؛

## بیان صفت عدد ترتیبی

عدد ترتیبی از عدد مطلق ساخته می شود ، در اخر عدد مطلق برای مذکر (م) و برای مونث (مه) را می آرند مثلاً از لس ، لسم از پنځه ، پنځم از اوه ، اوم ، هرگاه در اخر واحد های غیر ملفوظی باشد انرا حذف میکنند ، واز لس ، لسمه از شل ، شلمه زاته ، اتمه فائده : عدد ترتیبی (یو) لمړی واز یوه ، لمړۍ می آید مثلاً لمړی سړی ، لمړۍ ښځه ،

برای تاکید اسم عدد لفظ (واړه) یا (سره) در آخر اسم عدد می آرند مثلاً درې واړه ولاړل ، څلور سره ولاړل ،

عدد تاکیدی (یو) یوازې واز (دوه) دواړه می آیند مثلا احمد یوازې ولاړ : دواړه راغلل ؛ احمد او محمود دواړه ولاړل :

فصل پنجم : بیان صفت اشاره :

صفت اشاره آن کلیمه ایست که بواسطه آن طرف چیزی اشاره می شود ، مثلا دا سړی هغه ښځه ، (دا) و (هغه) صفت اشاره است که بطرف (سړی) و (ښځه) اشاره میکنند اسمیکه بطرف آن اشاره می شود ، مشار الیه میگویند ؛



اسم اشاره بر دو قسم است (١) اشاره قریب (٢) اشاره بعید ؛

اشاره قریب آن کلمه ئیست که بیك چیز نزدیك اشاره میکند وآنها ازین قرار اند دا ، دې ، دغه ، دغې ، دغو ، مثلاً دا هلك زما ورور دی ، دې ښځې وویل ، دغه سړی د احمد پلار دی ، دغو ښځو وویل چه احمد ناجوړ دی :

دا : ـ اسم اشاره عام است که برای جان دار و بیجان ، مذکر و مونث ، مفرد و جمع یکسان استعمال می شود وهیچ تغییر نمی خورد ، مثلاً دا سړی ، دا ښځه ، دا ښځې ، دا لرگی دا لرگی ، دا لښته ، دا لښتې ، لیکن همرای مشار الیه که فاعل فعل ماضی متعدی معروف باشد استعمال نمی شود بلکه آنوقت بجای (دا) دې استعمال می شود مثلا دې سړی وویل ، دې سړ ووو هلم ، دې ښځې ولیدلم ، دې ښځو و ویل ،

دغه : این هم اسم اشاره عام است ، که همرای مشار الیه مذکر و مونث ، مفرد وجمع جان دار و بیجان یکسان استعمال می شود ، وهیچ تغیر نمی خورد مثلاً دغه سړی ، دغه سړی ، دغه ښځه ، دغه ښځې ، دغه لرگی ، دغه لرگی ، دغه لښته ، دغه لښتې ، ودر دو جای استعال نمی شود ، اگر مشار الیه مفرد مونث و فاعل فعل ماضی متعدی باشد ویا با حروف مغیره استعمال شده باشد آنوقت بجای (دغه) ، (دغې) می آید مثلا دغې ښځې وویل کتاب مې دغې ښځې ته ورکی ، ددغې ښځې زوی دا خبره وکړه ،

دغو : دغو همرای مشار الیه مذکر و مونث جمع که فاعل فعل ماضی متعدی باشد ، می آید مثلاً دغو سړو وویل ، دغو ښځو احمد وواهه ؛ (دا) و (دغه) هردو اشاره قریب است لیکن (دغه) به نسبت (دا) قریب تر است :

## بیـان اشاره بعید

اشاره بعید آن کلمه را گویند که بسوی یك چیزی دوری اشاره میکنند مثلاً هغه سړی ، هغه ښځه ، وآن بقرار ذیل است : ــ هغه ، هغې ، هغو :

هغه : هغه اسم اشاره عام است که همرای مشار الیه مذکر و مونث ، مفرد و جمع ، جان دار

و بیجان یکسان استعمال می شود؛ هغه سړی راغی ، هغه سړی ولاړل ، هغه ښځه ولاړه ، هغه ښځې ، ولاړې ، هغه اس زمادی ، هغه اسان زمادي ، لیکن اکثر بامشارالیه مفرد مونث که فاعل فعل ماضی متعدی معروف باشد نمی آید بلکه بجای آن ( هغې ) می آید مثلاً هغې ښځې دا کتاب واخست ،

هغې : اگر مشارالیه واحد مونث که فاعل فعل ماضی متعدی باشد ویا باحروف مغیره استعمال شده باشد ، می آید مثلاً هغې ښځې دا قلم راکی ، د هغې ښځې څخه می دا قلم واخست ؛

هغو : هغو فقط همرای جمع مذکر و مونث که فاعل فعل ماضی متعدی باشد ، می آید مثلاً هغو سړو زه وولیدم ، هغو ښځو وویل ؛ ویا باحروف مغیره می آید مثلاً دهغو سړو سره ولاړم دهغو ښځو څخه می دا کتاب واخست ،

فائده : هرگاه اسم اشاره بامشارالیه خود بیاید آنوقت صفت اشاره گفته می شود ، واگر مشارالیه نداشته باشد آنوقت ضمیر اشاره گفته می شود مثلاً دا سړی راغی ، هغه ښځه راغله ، دغه سړی راغی ، دا راغله ، هغه راغی ، هغه وویل ، نوت هغه ، که حرف اول آن زبر داشته باشد بطور ضمیر واحد مذکر فاعل فعل لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً هغه راغی ، هغه وائی : هغه به ووائی :

(هغه) که حرف ماقبل آن زورکی داشته باشد بطور ضمیر واحد مذکر فاعل فعل ماضی متعدی می آید مثلاً هغه دا خبره وکړه ، دا : بطور ضمیر واحد مونث فاعل فعل لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً دا راغله ، دا وائی ، دا به ووائی ؛

دې : بطور ضمیر واحد مونث فاعل فعل ماضی متعدی می آید مثلا دې دا خبره وکړه :

فصل ششم بیان صفت نسبتی

صفت نسبتی آن صفت را گویند که کسی یا چیزی را به جائی یا به چیزی نسبت دهد مثلاً ننگیالی کابلی که نسبت آن به ننگ و کابل شده است یعنی شخصی که صاحب ننگ و یا باشنده کابل باشد



« بیان ساختن صفت نسبتی »

صفت نسبتی از اسم ساخته می شود که در اخر اسم علامات ذیل را می آرند :

(١) یالی (٢) ژن (٣) جن (٤) لن (٥) من (٦) ن (٧) نی (٨) ی (٩) ناک (١٠) وال (١) یالی ؛ مثلاً از توره ، توریالی ، از ننگ ، ننگیالی ، اگر در اخر اسم های غیر ملفوظی باشد حذف می شود ؛ و مونث آن به یای ثقیله ساخته می شود مثلاً ننگیالۍ ؛

(٢) ژن : مثلاً ازدرواغ ، درواغژن :

(٣) جن : مثلاً از غم غمجن ، از درواغ ، درواغجن ، ازاوبه ، اوبجن از تبه تبجن ، اگر در اخر های غیرملفوظی باشد حذف می شود :

(٤) لن : مثلاً از اوبه ، اوبلن ، اگر در اخر اسم های غیر ملفوظی باشد حذف می شود : (٥) من : مثلا از دولت ، دولتمن ، از سود ، سودمن ، از خوږ ، خوږمن ؛

(٦) ن . مثلا از پم ، پمن ، از خیره ، خیرن ؛ از چنجی چنجن : اگر در اخر اسم یای ملینه ویاهای غیر ملفوظی باشد حذف می شود :

(٧) نی : از پخوا ، پخوانی ؛ از پورته ، پورته نی ، از پاس پاسنی ، از وختی وختنی

(٨) ی : مثلاً از کابل ، کابلی ، از قندهار ، قندهاری ، ازپروان ، پروانی :

(٩) ناک : مثلاً از بوی ، بویناک ، از زیم ، زیمناک ،

(١٠) وال : مثلاً از غزنی ، غزنیوال ، از بنگری ، بنگریوال ،

نوت :ـ گاهی لفظ (خیل) ، (زی) بطور علامت نسبتی هم استعمال می شود مثلاً ، محمود عمر خیل دی (محمود عمر خیل است) احمد محمدزی دی (احمد محمدزئی است) احمد شاه بابا سدوزی دی (احمد شاه بابا سدوزی است :ـ)

## فصل هفتم: بیان صفت استفهام

صفت استفهام کلمه ایست که در محل سوال وپرسش می آید ومستفهم عنه او بااو ذکر می بشد وانها بقرار ذیل است:—

(١) کم، کمه: (کدام) مثلاً کم سړی راغی: کمه ښځه ولاړه؟

(٢) څو (چند) مثلاً څو سړی راغلل، څو ښځی ولاړې: مستفهم عنه (څو) همیشه جمع می آید

(٣) څومری: (چقدر) مثلاً څومری غنم لری؟ مستفهم عنه (څومری) همیشه جمع می آید

(٤) څو نه: (چقدر) مثلاً څو نه روپئی غواړی: مستفهم عنه آن همیشه جمع می آید

(٥) څو مره: چقدر مثلاً څو مره او ښان لری: مستفهم عنه آن همیشه جمع می آید

(٦) څه (چه) مثلاً ستاورور څه کار کوی:

تمرین (٨) سوالات،

(١) صفت مقدار غیر معین را تعریف کنید ومثالش را بیارید:

(٢) کلمات صفت مقدار را بامثالش بنویسید:

(٣) صفات مقداری ذیل را در جمله ها استمال کنید، یوڅو، ټول، واړه، ډیر لږ. ځنی. بل، نور:

(٤) درجمله های ذیل صفت مقدار را باموصوفش معلوم کنید: ـ داهلك ډیر سبق وائی. زه لږ کار لرم.
ستا ورور هیڅ کار نه کوی. هغه هلك څه کار نه کوی. محمود خیل ټول کتابونه راوړل. دې هلك تراوسه پوری نیم کارهم کړی نه دی. زماسره څو هلکان ملګری وه. هر څومری روپی چه غواړې ووایاست ځنی خلق ښه پښتو وائی



دا کتاب نه غواړم، بل کتاب راکه. پرون زموږ کره څو میلمانه راغلی وه.

(٥) صفت عددی کدام صفت را میگویند وچند قسم است؟

(٦) وقتیکه احاد باعشرات استعمال شود. کدام کدام تغیر پیدا می کند ودر چندجا؟

(٧) جمع سل. شل. زر، لك وکرور چطور ساخته می شو وبامثالش بیان کنید؟

(٧) جمع منتهی شل. زر، سل. لك و کروړ چطور ساخته می شود با مثالش بیان کنید؟

(٩) صفت عددی ترتیبی را درپښتو چطور می سازند بامثالش بنویسیه؟

(١٠) صفت اشاره را تعریف کنید وبنویسید که برچند قسم است و مثال هر يك رامفصلا بنویسید؛

(١١) صفت نسبتی را بیان کنید وبنویسید که از چه ساخته می شود و چطور ساخته می شود؛

(١٢) صفت استفهام را تعریف کنید ومثالش را بنویسید؟

(١٣) کلماتیکه درپښتو برای صفت استفهام استعمال می شود همه را بامثالش بنویسید؟

(١٤) درجمله های ذیل صفت نسبتی را باموصوفش معلوم کنید؟
داسپی پمن دی، داختکی چنجن دی، ددې هلك کالی خیرن دی، داهند وانه ابجنه ده، داسړی ډیردروغژن دی، زه ډیرغمجن یم، داهلك قندهاری دی

(١٥) فرق در بین صفت استفهام وصفت مقدار چیست بامثالش تشریح کنید؛

(١٦) صفت عددی ترتیبی کلمات ذیل را به مقابلش بنویسید: اوه، اته، نه، خلور، پنځه، شل، زر، سل؛

(١٧) عدد تاکیدی: یو، دوه را بامثالش بنویسید؟

## قسمت چهارم «بیان ضمیر»

ضمیر آن کلمهٔ را گویند که بعوض اسم استعمال می شود وآنرا قائمقام اسم میگویند

مثلا احمد دلته نسته، هغه خپل کورته تللی دی : درین جمله (هغه) ضمیراست که بجای (احمد) استعلال شده است :

فصل اول (اقسام ضمیر)

ضمیر برشش قسم است : (١) ضمیر شخصی (٢) ضمیر اشاره (٣) ضمیر موصول (٤) ضمیر استفهام (٥) ضمیر مشترك (٦) ضمیر مبهم :

فصل دوم : (بیان ضمیر شخصی)

هرگاه شخصی درخصوص خود چیزی بیان میکند اونام خودرا نمیگرد بلکه بعوض نام خود کلمه دیگری را استعمال میکند مانند ؛ زه ، موږ، زموږ ، زما، این چنین الفاظ بر شخص متکلم دلالت میکند ونیز اگر باشخص مخاطب حرف میزنیم ما نام اورا نمیگیرم ، بلکه بعوض نام اولفظ دیگری را استعمال میکنیم مانند ته ، تاسی ستا ، ستاسی ، این چنین کلمات بر شخصص مخاطب دلالت میکند ، بعض اوقات ما درخصوص شخص غائب سخن میزنیم ، دزینجا نیز نام اورا نمیگیرم بلکه بجای او لفظ دیگری را :استعما میکنم ، مانند

دی، ده ، هغه ، دوی ، دا ، دي ، هغي ، هغو ، هغوی ،

این چنین کلمات بر شخص غائب دلالت میکند ، پس ضمیر شخصی آن است که بر شخص متکلم ، مخاطب وغائب دلالت میکند ؛

«اقسام ضمیر شخصی»

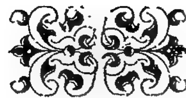
ضمیر شخصی بردو قسم است ؛ (١) ضمیر منفصل (٢) ضمیر متصل !

ضمائر منفصل آن ضمائریئست که تنها ذکر شود و باسم و فعل متصل نباشد ، مانند

زه ، ما ، ته.تا ، موږ.تاسی ، دی،ده، دا ،دي،دوی، هغه . هغي، هغوی. هغو. چونکه



ضمائر منفصله مانند اسم به‌حالات‌مختلفه می آید و برای خوانندگان محترم در محل استعمال آن به‌حالات مختلفه اشتباه پیش‌می‌شود ودانستن آنها به حالات مختلفه بصورت صحیح ضروری است لهذا توضیحات آنرا ضروری دانسته اشکال ومحل استعمال انها رادرحالات‌مختلفه‌درجدول‌ذیل می‌نگارم تا که خوانندگان محترم از آن‌استفاده نمایند : ـ



(جدول ضمائر منفصله به حالات مختلفه)

| | شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| حالت فاعلی | زه، ما (من) | موژ (ما)، | ته، تا (تو)، | تاسي، تاسو (شما) | دی، ده (او مذکر) دا، دي (او مونث) هغه (او) مذکر و مونث هغې (او) مونث | دوی (ایشان مذکر و مونث) هغوی، هغو (ایشان مذکر و مونث) |
| حالت مفعولی | زه، ما (مرا) | موژ (ما را) | ته، تا (ترا) | تاسی، تاسو (شمارا) | دی (او را مذکر) دا (او را مونث) هغه (او را مذکر و مونث) | دوی (ایشانرا مذکر و مونث) هغوی (ایشانرا مذکر و مونث) |



| | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| حالت جری | ما ته (بمن) | موژ ته (بما) | تا ته (بتو) | تاسي ته (به شما) | ده ته (باو مذکر) دي ته (باو مونث) هغه ته (باو مذکر) هغې ته (باو مونث) | دوی ته (بایشان مذکر و مونث) هغو ته (بایشان مذکر و مونث) |
| حالت اضافی | زما (ازمن) د ما | زموژ (ازما) د موژ | ستا (ازتو) دتا | ستاسي، ستاسو (ازشما) دتاسو | دده (ازاو مذکر) ددي (ازاو مونث) دهغه (ازاو مذکر) دهغې (ازاو مونث) | ددوی (ازایشان مذکر و مونث) د هغو (از ایشان مذکر و مونث) |

## بیان ضمائر متصل

ضمیر متصل آن ضمیری است که بعد ازاسم می آید یعنی با اسم متصل می آید و آنها از ین قرارند: می، مو، دی، مو، ئې، وآن به سه حالت می آیند.
(۱) حالت فاعلی، (۲) حالت اضافی (۱) حالت مفعولی،

### «حالت فاعلی»

| شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|
| مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| احمدمی ولید | احمدمو ولید | احمددی ولید | احمدمو ولید | احمدیې ولید | احمدئې ولید |

### حالت اضافی

| شخص متکلم | | شخص مخاطب | | شخص غائب | |
|---|---|---|---|---|---|
| مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| کتاب می | کتاب مو | کتاب دی | کتاب مو | کتاب ئې | کتاب ئې |

### حالت مفعولی

| شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|
| مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| احمدمی وینی | احمدمو وینی | احمددی وینی | احمدمو وینی | احمدئې وینی | احمدئې وینی |

فائده: ضمائر متصل فاعلی صرف همرای فعل ماضی متعدی و فعل مخصوص می آید و همرای افعال لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی نمی آیند و در جمله بعد مفعول خود می آید مثلاً کتاب می ور کی، کتاب موور کی، کتاب دی ور کی، کتاب موور کی، کتاب ئې ور کی، ومی خندل، ودی خندل، وئې خندل



فائده: ضمائر ما، تا، ده، دې، هغه، هغې، موږ، تاسی، دوی، هغوا کثراً فاعل فعل ماضی متعدی می آید مثلاً ماختکې وخوړل، ده احمد وواهه، دې زه ولیدم، هغه ته ولیدې، هغې هندوانه وخوړله، موږ ختکی وخوړ، تاسی کتاب ووایه، هغوته ولیدې، دوی احمد وواهه، ونیز ضمائر فوق باحروف جاره، وحرف اضافت(د) می آید مثلاً ماته، تاته، ده ته، دې ته، هغه ته، هغې ته، موږ ته، تاسی ته، دوی ته، هغوته؛

ضمائر فوق با افعال خصوصی نیز استعمال می شود، مثلاً ماوخندل، تاوژړل، وغیره

(۲) ضمائر (ما، تا) مفعول صریح فعل حال و مستقبل متعدی می آید، مثلاً احمد ماوهی، محمود تاوهی: اسلم به ما ووهی، محمود به تا ووهی،

(۳) ضمائر (زما، زموږ، ستا، ستاسی، دده، ددې، ددوی، دهغه، دهغې دهغو) فقط به حالت اضافی می ایند مثلاً زما کتاب، زموږ کتاب، ستا کتاب، ستاسی کتاب، دده کتاب، ددې کتاب، ددوی کتاب، د هغه کتاب، دهغې کتاب، د هغو کتاب،

(٤) زه، ته، دی، دا، هغه، موږ، تاسی، دوی، هغوی، فقط در حالت فاعلی با تمام افعال لازمی وافعال حال و مستقبل متعدی می آیند مثلاً زه راځم زه به راسم، موږ راځو: زه احمد وهم وغیره؛

(۲) درحالت اضافی بعد مضاف خود بدون دال (د) علامت اضافت می‌آید مثلاً کتاب می را که، کتاب‌مورا که، کتاب‌دی‌را که، کتاب مورا که، کتاب ئې را که، کتاب ئې‌را که:

(۳) درحالت مفعولی صرف همرای فعل حال ومستقبل متعدی می آید مثلاً احمد ئې‌وینی، احمدمی وینی، احمددی وینی، احمد مووینی، احمد ئې وینی احمد ئې‌وینی، احمد به می‌ووینی، احمدبه مووینی، احمدبه دی ووینی، احمد به مووینی، احمدبه ئې‌ووینی، احمد به ې‌ووینی:

## بیان ضمائر متصله (ور، در، را)

(۱) هرگاه ضمائرمتصل (ور، در، را) بافعل متعدی بیاید آنوقت معنی مفعولیت‌را میدهد مثلاً کتاب می‌ورکی (کتاب‌را باودادم) کتاب‌می‌درکی (کتاب‌را بتودادم) کتاب دی را کی (کتاب‌را بمن دادید). در جمله های فوق (ور) بمعنی باو. «در» بمعنی بتو. و «را» بمعنی بمن می‌آید،

«۲» هرگاه همرای فعل لازمی بیاید آنوقت معنی ظرفیت رامیدهد مثلاً زه ورځم «من بطرف اومی روم». زه درځم «من بطرف‌تومی آیم»، ته‌راځې «تو بطرف من می ائی»:

«۳» گاهی ضمائر مذکورجزوفعل میگردد ومعنی فعل را بدل میکند مگر باز هم معنی مفعولیت وظرف رامیدهد مثلاً «کول» کردن بآوردن ضمائرمذکورمعنی آن تغیرمی‌یابد، مثلاً «ورکول» دادن باو «درکول» دادن بتو، «راکول» دادن بمن مثلاً ما کتاب ورکی «من کتاب راباودادم» احمد کتاب درکی «احمدکتاب را بتو داد»، احمدکتاب‌را کی «احمدکتاب را بمن داد» «تلل» رفتن بآوردن ضمائرمذکورمعنی آن تغیرمی‌یابد مثلاً «راتلل» آمدن بطرف من، ومعنی طرف وظرفیت هم‌درآن موجوداست؛ مثلاً زه ورځم «من بطرف‌اومی روم» ته‌راځې «تو



بطرف من می‌آئی) زه‌درځم (من بطرف‌تومی‌آیم؛)

(٤) ضمائرمذکور برای‌مفرد وجمع هردویکسان استعمال می‌شود مثلاً (ور) باو، بایشان، (در) بتو، بشما، (را) بمن، به‌ما:—

## تمرین (۹) سوالات

(۱) ضمیر کدام کلمهٔ رامیگویند تعریفش را بامثالش بیان کنید:

(۲) ضمیر بر چند قسم است؟ هریک‌را بامثالش بیان کنید:

(۳) ضمائر شخصی برچند قسم‌است، هریک‌را بامثالش بنویسید:

(٤) ازضمائر شخصی کدام‌ضمائر درحالت فاعلی بافعل متعدی وحروف‌جاره استعمال می‌شود:

(۵) ما، تا به‌حالت مفعولی باکدام‌افعال متعدی‌استعمال می‌شود بامثالش بیان‌کنید:

(۶) ازضمائر شخصی کدام ضمائر به‌حالت فاعلی بافعل لازمی وفعل حال ومستقبل متعدی استعمال می‌شود بامثالش بیان‌کنید:

(۸) ضمائر متصله کدام‌اند ودرچند حالت می‌آیند:

(۸) ضمائر متصله را به‌حالت فاعلی، مفولی واضافی استعال کنید ومثالش را بنویسید.

(۹) ضمائرمنفصل‌درحالت فاعلی باکدام فعل‌استعمال‌می‌شود بامثالش بیان‌کنید

(۱۰) ضمائر متصله رادرحالت اضافی بامثالش بیان‌کنید:

(۱۱) ضمائر متصله درحالت مفعولی باکدام افعال استعمال می‌شود مثالش را بنویسید،

(۱۲) اگر ضمائر متصله (ور، در، را) بافعل ماضی متعدی استعمال شود، چه‌معنی میدهد واگر بافعل لازمی استعمال شود چه‌معنی میدهد،

(١٤) اگرضمائر (ور، در ، را) جزو فعل گردد درمعنی فعل چه‌اثرپیدا میکند بامثالش بیان کنید ؛

(١٥) درجمله‌های ذیل ضمائر منفصله ومتصله رامعلوم کنید وبنویسید که بکدام حالت آمده است . احمد می ولید ، کتاب دی را که ، قلم ي را کی ،محمود می‌ولید، احمدي‌وهی،اسلم‌دی وهی ،کتاب می‌درکی ،قلم‌دی‌چیری دی،و روردی چیری‌دی، ماپرون‌ته په‌بازار کښي‌وليدي ،احمدماهره‌روخ و ینی،دي زه‌وليدم ، ده ماته‌قلم راکی،مادي ته‌کتاب‌ورکی، هغي‌موږته‌پښتنوله‌راکړه،ستاسی کور چیر ی دی؛دده پلار زماډیر اشنای دی؛ دهغه کور ډیر لری‌دی،ددوی کورونه ډیر لری دی: دا کتاب می احمد ته‌ور کی :

## فصل سوم : بیان ضمیر اشاره

ضمیراشاره‌آن کلمه‌ئیست که‌باسمیکه‌قبل ذکرشده‌است‌اشاره‌میکند، وبعوض‌آن‌اسم‌می‌آید

### اقسام اسم اشاره

اسم‌اشاره بردو قسم‌است ، (١) اشاره قریب(٢) اشاره بعید :

### اشاره قریب

اشاره قریب‌باسمیکه قریب باشد اشاره میکند مثلا

| مفرد | جمع |
|---|---|
| دا ، دغه ، دغي،دي ، دی ،ده | دغو،دوی : |

### اشاره بعید

| مفرد | جمع |
|---|---|
| هغه ، هغه ، هغي | هغو ی ؛ هغو، |

فائده :ـ هرگاه اشاره همرای مشارالیه خودبیایدآنوقت صفت‌اشاره گفته‌می‌شود، مثلا داسړی ( این مرد) هغه‌هلك ( آن‌بچه ) ، در ینجا (دا) و ( هغه )صفت



اشاره‌است که‌بامشار الیه خود (سړی) ، و (هلك) آمده است : وا گربدون مشارالیه آمده‌باشد آنوقت ضمیراشاره گفته می‌شود ، مثلا دی راغی ، داراغله ، هغه‌وویل، وغیره :

فرق دربین ضمیر اشاره وصفت اشاره آن است : که ضمیر اشاره بجای اسم وصفت اشاره همرای اسم استعمال می‌شود ،

## فصل چهارم بیان ضمیر استفهام

ضمیر استفهام آن کلمه ایست که‌در موقع سوال وپرسش استعمال می‌شود ، وطلب فهم‌بآن‌می‌شود مثلاً چاوویل (که‌گفت) څوك راغی (که‌آمد) : وآنها بقرارذیل‌است ؛

څوك(کـه) چـا (که)څه(چـه)څو(چند) ، څونه (چقدر) څـو مره (چقدر) څومری (چقدر) کم، کمه (کدام) :

(١)څوك (که): برای اشخاص‌می‌آید، و فاعل فعل لازمی‌و فعل‌حال و مستقبل متعدی می آیدمثلا څوك ولاړ ؟ (که‌رفت) څوك ماوینی ، (که‌مرا می بیند) ، څوك به‌احمدووهی (که‌احمدراخواهدزد) ونیز مفعول فعل‌حال ومستقبل متعدی می‌آیدمثلازه‌څوك‌وینم (من‌که‌رامی بینم)، ته‌به‌څوك‌ووینې (توکی‌راخواهی‌دید ) وبحالت جری نمی‌آید مثلا اگر گفته شود ، څوك تـه‌د ی ور کی ، **غلط است** بلکه گفته می‌شود چاته‌دی ورکی (به کی دا دید) وبحالت اضافی هم نمی آید مثلاً اگرگفته شودداڅوك کتاب‌دی، غلطاست‌بلکه گفته‌می‌شود، داد‌چاکتاب دی (این کتاب کیست):

(٢)چا: برای‌جان دارذوالعقول‌می‌آید وبه‌حالت فاعلی‌یعنی فاعل فعل‌ماضی متعدی ، وحالت اضافی وجری می‌آید ، مثلاً چا احمد وواهه (که احمدرا زد) چاته دی خپل قلم ور کی (به کی‌قلم خود را دادید) ، دا هلك دچـا زوی د ي (این‌بچه پسر کیست):

٣)(څه) برای بیجان می‌آید. و به‌حالت فاعلی همرای فعل لازمی می‌آید و فاعل فعل متعدی نمی آید و نیز بحالت مفعولی می‌آید و بحالت‌اضافی وجری نمی آید مثلاً ملته‌څه‌و، دلته‌څه‌دی، تاڅه‌واخست(توچه گرفتی) تاسی‌څه‌غواړی(شماچه‌میخواهید)

(٣) څو(چند) برای تعداد می‌آید، به‌حالت فاعلی فاعل فعل لازمی، بحالت مفعولی وحالت جری می‌آید مثلاً څودی (چنداست)، څووه (چندبود) څودی‌رانیول (چند خریدید)ته، څه‌غواړې (توچه‌میخواهی)په څودی‌واخستلې به‌چند گرفتی)، وبه حالت اضافی‌استعمال نمی‌شود، چون با(څو)مستفهم‌عنه‌ذکر باشد در آنصورت فعل وکلمه ربط همیشه بصورت جمع می آید مثلاً څو دی

(٤)څونه(چقدر) برای تعداد ومقدار می‌آیدمثلاً څونه‌غواړې(چقدرمیخواهید):

(٥)څومره (چقدر) برای تعداد ومقدار می‌آید مثلاً څومره‌غواړې(چقدر میخواهید) :څومری هم‌برای تعداد ومقدار می‌آید،

وت .هرگاه ضمیر استفهام بامستفهم عنه‌خودبیاید آنوقت ضمیر استفهام گفته می شود بلکه صفت استفهام گفته می‌شومثلاً څوکس راغلل (چند نفر آمدند) م کتاب غواړې(کدام کتاب راهیخواهی) . څه‌خبره کوې (چه حرف‌میزنی) څونه روپی راکړې(توچند روپه رابمن‌دادی) :

## فصل پنجم : بیان ضمیر موصول

ضمیرموصول آن کلمه ایست که رجوع باسمیکه قبل ذکر شده باشد میکند آنرامرجع میگویند وعلاوه‌ازین اسم موصول دوجمله‌را باهم وصل میکند، فرق ربین‌ضمیر شخصی و ضمیرموصول این‌است، که‌اسم موصول بجای مرجع خود آید ودوجمله را باهم وصل میکند و ضمیر فقط بعوض اسم‌خود می‌آید :



درپشتو لفظ (چه) برای اسم موصول می‌آید وبرای جاندار و بیجان هردو می‌آید، مثلاً داهغه‌سړی دی‌چه، پرون دلته راغلی و «این همان شخصی است‌که دیروزاینجاآمده‌بود »، داهغه کتاب دی، چه‌تاوماته راکړی و «این‌همان کتابی است‌که شما بمن‌داده‌بودید:درین هردوجمله«چه » ضمیر موصول است که بعوض مرجع خود «سړی » و«کتاب »آمده ست:

هرگاه ضمائر استفهام وضمیر موصول یکجا بیاید آنوقت آنهاراضمائرموصوله مرکبه میگویند وآنها بقرار ذیل است، څوک چه «کسیکه »« چاچه» کسیکه (څه‌چه)چیزیکه، هرڅوک چه، هر (چاچه‌هر کسیکه) هرڅونه‌چه (هر قدریکه) څومره‌چه« هر قدریکه»

«١ »څوک چه «کسیکه » مثلاً څوک‌چه‌بدکوی‌سزاوبه‌ومندی«کسیکه‌بدمیکند سزاخواهد یافت »:

«٢ »چاچه« کسیکه مثلاً چاچه زماکتاب مندلی وی رادی کی، « کسیکه کتاب‌مرایافته است بدهد ».

«٣ »څه چه « چیزیکه مثلاً څه چه‌ته‌وایې، رشتیا دی « چیزیکه شمامیگوئید درست است»:

«٤ » هرڅوک‌چه(هرکسیکه»مثلاً هرڅوک‌چه راځی، رادی سی( هرکسیکه می‌آید، بیاید »:

«٥ »هرچاچه « هرکسیکه »مثلاً هرچاچه زما کتاب اخستی دی را دئې کی « هر کسیکه کتاب مرا گرفته‌است بدهد »

«٦ »څونه‌چه ( هرقدریکه)مثلاً څونه‌چه غواړې، وا ئې خله « هر قدریکه میخواهید بگیرید.»:

«٧ »څومره چه، څومری چه« هرقدریکه» څومره‌چه‌دی په‌کاروی.ووا یه

(هر قدریکه بکار داری بگو )

( ۸ ) هرڅو نهچه (هرقدریکه ) مثلاً هرڅو نه چه دی دلاس کیږي، ویې که ( هر قدر که ازدستت میشود بکن )

نوت : ضمائر موصوله به حالت فاعلی ، مفعولی وجری می آید وبه حالت اضافی نمی آید مثلاً هرچاچه زما کتاب اخیستیدی ، رادی کی ، څهچهتهوائی رشتیادی ، هرچا ته چهدی زما کتاب ور کړی دی ،ځنی واپ خله (بههرکسیکه کتاب مرا دادهٔ ازو بگیر ) :

## فصل ششم بیان ضمیر مشترك

ضمیر مشترك آ ن کلمهئیست کهبطور تاکید همرایضمیر شخصیمتکلم ، مخاطب وغائب ، مفرد باشد یاجمع یك سان استعمال می شوذ وهیچ تغیر نمی خو رد درپښتو ضمیر مشترك برذو قسماست ، مثلاً

( ۱ )پخپله . ( ۲ ) خپل :

( ۱ ) پخپله (خود) بافاعل فعل بطور تاکید میآید مثلاً زه پخپله و لاړم ( منخود رفتم ) ، تاپخپلهوویل (توخود گفتی ) ، هغهپخپله راغی (اوخود آمد) احمدپخپله دا کار و کی ( احمد خود این کار را کرد)

( ۲ ) خپل خود : (خود) بامفعولصریح ، ومفعول باالواسطه « مجرور » بطور تاکید میآید مثلاً ماخپل زوی پهمکتب کښ داخل کی ، « منپسر خودرا در مکتبداخل کردم » تاخپل کتابو لوست « توکتابخودرا خواندی » احمد خپل کورته ولاړ « احمد بهخانه خود رفت »

« ۳ » گاهی لفظ « ځان » بطور ضمیر مشترك درحالت مفعولی می آید مثلا تهځان وژنې ، توخودرا میکشی زه ځان وژونم « من خود رامیکشم » هغه ځا ن وژ نی « اوخود را میکشد » .



نوت: گاهی (ځان) بمعنیجان میآید آنوقت بطور اسم و فاعل فعل میآید، مثلاً ځان میدرد کوی (جانمدرد میکند)،

**فائده:** ضمیرمشترك گاهی تاکید وگاهی تشخیص یكاسم وضمیر رامیکند،

## فصل هفتم . بیان ضمیر مبهم

ضمیرمبهم آنکللمه ئیست، کهبجای شخصی یاچیری بطور مبهممیآید، درپښتو ضمیرمبهم بقرار ذیلاست:

( ۱ )چا (کسی) مثلاً چایوڅه ویل چابلڅهویل (کسییكچیز میگفت، کسیدیگر چیز میگفت) . چاوویل ، چه صبا رخصتی ده (کسی گفت که فردا رخصتی است) :

( ۲ )څوك (کسی)مثلا څوك ښهکوی،څوك بدکوی (کسیخوبمیکند کسیبدمیکند):

( ۳ )هیچا:(هیچکس)مثلاً داخبره هیچاویلې نهده(اینحرفرا هیچکس نگفتهاست) :

( ٤ )هیچڅوك: (هیچکس)میڅوك نهوائی چهزه بدیم(کسینمیگوید کهمن بدم):

( ٥ )ځنی: (بعضی): مثلاً ځنی رشتیا وائی . ځنی درواغ وائی ( بعضی راست میگویند بعضیدروغ میگویند) :

( ٦ )هیڅ (هیچ)مثلاً زههیڅ نهوایم (منهیچ نمیگویم) :

( ۷ )بل (دیگر)مثلادا کتابواخله، بلرا که (اینکتابرا بگیردیگریرا بده)

( ۸ )بل یو (دیگری) مثلاً بل یوراغی(دیگری آمد):

( ۹ )هریو (هر کسی) مثلاً هریو وائی چهزه هوښیاریم (هرکسی میگوید که من هوشیار هستم)

( ۱۰ )بلڅوك (دیگری) مثلاً بلڅوك راغی (دیگری آمد).

( ۱۱ ) هرڅوك (هرکسی) مثلاً هرڅوك وائی چهزه ېوهیم (هرکسی میگوید کهمن هوشیار هستم)

( ۱۲ ) نور (دیگران) مثلا نورمی هموليدل (دیگرانرا همدیدم) .

( ۱۳ ) ټول (همه) مثلاً ټول راغلل (همه آمدند):

(١٤) نورخه (دیگر چیزی) مثلاً نورخه را که (دیگر چیزی بده)

(١٥) څه (چیزی) مثلاً څه‌را که (چیزی بده) :

نوت : ضمائر مبهم اگر درمحل سوال استعمال شود ضمیر استفهام گفته می شود واگر بامستفهم عنه خودبیاید صفت استفهام گفته می شود.

## تمرین (١٠) سوالات:

(١) ضمیر اشاره را تعریف کنیدواقسام آنرا بنویسید :

(٢) ضمائراشاره قریب وبعیدرا بامثالش بنویسد .

(٣) اگر باضمیراشاره مشاالیه بیایدآنوقت چه گفته میشودمثالش را بنویسید

(٤) ضمیراستفهام رابیان کنید وبنویسید که چندقسم است :

(٥) ضمیراستفهام(څوك)درچند مواقع استعمال میشود همه‌را با مثالش بنویسید .

(٦) ضمیر استفهام (چا) و (چه)درکدام کدام موقع استعمال میشود ، مفصل حالش را بامثالش بنویسید :

(٧) هرگاه ضمیراستفهام بامستفهم عنه خودبیاید ، آنوقت چه‌میشود ، مثالش را بنویسید :

(٨) ضمیرموصول‌را تعریف کنیدوبنویسید که‌چنداست هریك‌را بامثال بنویسید

(٩) اگر ضمائر استفهام باضمیرموصول یکجا بیاید آنوقت آنهاراچه‌میگویند

(١٠) ضمائر موصوله را بامثالش بنویسید .

(١١) ضمیر مشترك کدام ضمیری‌را میگویند وبر چند قسم است مثال هریك را بنویسید

(١٢) پخپله وخپل کدام ضمیری‌اند وهریك آنها درکدام موقع استعمال‌میشود مفصل بیانش را بامثالش بنویسید

(١٣) آیا گاهی (ځان) بطورضمیر مشترك می‌آید بامثالش بنویسید .



(١٤) ضمیر مبهم را تعریف کنید ، واقسام آن‌را بامثالش بنویسید :

(١٥) درجمله های ذیل ضمیر اشاره ، ضمیر استفهام ، ضمیر موصول وضمیر مبهم‌را معلوم کنید وبنویسید که‌در کدام حالت آمده‌اند

(١) دەووبل چه‌زه‌داکارکولای نه‌سم (٢) ددې کورډېرلری دی (٣) ماهغه په‌بازارکښ ولید ، (٤) دوی ته‌می‌خپل کتاب ورکی (٥) داسړی دچاورودی

(٦) احمد څه‌وائی ؟ (٧) ته چا ووهلې (٨) کتاب دی چاتـه ورکی ؟

(٩) هغه‌هلك ، چه دلته راغلی‌و ، زمازوی دی (١٠) څوك‌څه درواغ وائی تل به‌بې‌اعتباره وی ، (١١) چاچه داخبره کړې‌ده ، غلطه‌ده ، (١٢) زه پخپله مکتب ته ولاړم (١٣) دازما خپل کتاب دی (١٤) ما پخپله ولید (١٥) ما خپل کتاب ولوست . (١٦) اسلم‌خپل‌زوی‌ته قلم ورکی (١٧) احمدځان وژنی

(١٨) بل‌څوك راغی (١٩) زه هیڅ نه‌غواړم (٢٠) داخبره هیچا کړې نه‌ده

(٢١) بل‌څه ووایه (٢٢) هرڅوك داکارکولای سی (٢٣) نورهم راغلل

(٢٤) هریووائی چه‌زه هوښیارم (٢٥) بل یوراغی (٢٦) نـورخه را کـه

(٢٧) نور سړی هم راغلل :

## قسمت پنجم: بیان فعل

هرگاه بخواهیم بیان شخصی ویاچیزی رابنمائیم . تنها بگرفتن نام‌همان شخص ویا چیز مطلب خودرا اداکرده‌نمی‌توانیم تاکه کلمه‌دیگری رابآن ضم نکنیم ، پس کلمه که بیان شخصی ویاچیزی را میکندویاکیفیت‌وعمل آنرا ظاهرمیکند ، باصطلاح قواعد زبان آنرا فعل میگویند ، مثلاً ماریو حیوان دی (ماریک حیوانی‌است) احمد کتاب‌وائی (احمد کتاب میخواند) ، درجمله اول(دی) کیفیت‌ماررا ظاهر میکند ودرجملهٔ دوم(وائی)عمل‌وکار احمدرا بیان میکند ، یعنی مارچه چیز است واحمدچه‌کار میکند ، تعریف : فعل آن کلمه ئیست که‌بیان ، کیفیت‌یاعمل‌یک

اسم راظاهر میکند وتعلق به یکی ازسه زمانه داشته باشد ،

فصل اول : «بیان زمانه»

زمانه عبارت ازوقتی است که فعل درآن واقع شود وآن بر سه قسم است زمان حال ، زمان ماضی ،زمان مستقبل ،زمان حال : کاریکه درزمان موجود مواقع شود آنرا فعل حال میگویند مثلاً . زه ځم (من می روم):زمان ماضی : کاریکه درزمان گذشته واقع شده باشد آنرا فعل ماضی گویند مثلاً زه ولاړم(من رفتم). زمان مستقبل کاریکه درزمان آینده واقع شود آنرا فعل مستقبل گویند مثلاً زه به ولاړ سم (من خواهم رفت)

فصل دوم : بیان فعل لازمی ومتعدی

اگر فعل صرف تقاضای فاعل کند ومحتاج مفعول نباشد آنرا فعل لازمی گویند یعنی کاریکه از فاعل خود صادر شود واثرش بدون واسطه دیگر کلمه باسم دیگری را سأتعدی نکند ، مثلاً احمد ولاړ، ( احمد رفت ) محمود راغی (محمود آمد) :

فعل که علاوه از فاعل خود محتاج مفعول هم باشد آنرا فعل متعدی گویند یعنی کاریکه از فاعل خود صادر شود وبدون واسطه کلمه راساً براسم دیگری واقع شود مثلاً احمد محمود وواهه (احمد محمود را زد) درین جمله (وواهه) فعلی است که از فاعل خود ( احمد ) صادر شده است واثرش بدون واسطهٔ کدام کلمه به(محمود)رسیده است :

فصل سوم : بیان فعل معروف ومجهول

فعل معروف آن فعلی است که فاعلش در جمله ذکر شده باشد مثلاً احمد راغی (احمد آمد)،اسلم محمود ولید (اسلم محمود رادید)،درین جمله،(راغی )و (لید) افعال معروف اند که فاعل آنها (احمد) و(اسلم) درجمله ذکر شده اند :

فعل مجهول فعلیکه فاعلش درجمله بسبب بعض وجوهات ذکر نشده باشد ونسبت



فعل به مفعول آن شده باشد ، فعل مجهول میگویند واین چنین مفعول را باصطلاح قواعد زبان قائم مقام فاعل گویند مثلاً احمد وواهه شو (احمد زده شد). درین جمله (وواهه شو ) فعل مجهول است که فاعلش ظاهراً ذکر نشده است ونسبت فعل به مفعول او (احمد) شده است :

فصل چهارم : بیان فعل مثبت ومنفی

فعل مثبت آن فعلی را گویند که دلالت بر اثبات وکردن کاری کند یعنی که از آن کردن کاری مفهوم شود مثلاً احمد ولاړ (احمدرفت) درین جمله (ولاړ ) فعلی است که از آن کردن کاری ثابت می شود ،فعل منفی : فعل منفی آن فعلی است که دلالت بر نکردن ونه شدن کاری کند مثلاً اسلم نه ولاړ ( اسلم نرفت)، درین جمله (نه ولاړ) فعلی ست که دلالت بر نه کردن کاری میکند :

نوت : (نه) علامت نفی است که همرای فعل می آید :

فصل پنجم . بیان افعال قیاسی وسماعی

افعال قیاسی : افعال قیاسی آن افعالی است که فعل حال وماضی مطلق آن بقرار یك قاعده مقرره ساخته می شود واین چنین افعال را افعال باقاعده میگویند ، درپشتو افعال عموماً قیاسی می باشند که فهرست آن در اخر کتاب درج است :

افعال سماعی : افعال سماعی آن افعالی است ؛ که فعل حال وماضی مطلق آن بقرار قاعده مقرره ساخته نشود ، واین چنین افعال راافعال بی قاعده میگویند، که تعلق به سماع دارد ،واین چنین افعال درپشتو بسیار کم می آید ،وآنها بدین قرار اند :

| | مصدر | مغنی | فعل حال | فعل ماضی مطلق |
|---|---|---|---|---|
| (۱) | غرځېدل | جستن | غرځي | وغرځيده |
| (۲) | درومېدل | رفتن | درومي | ودرومېده |
| (۳) | زېږېدل | زا ئیدن | زېږي | وزېږېدهٔ |
| (٤) | تښتېدل | گریختن | تښتي | وتښتېده |

| مصدر | معنی | فعل حال | فعل ماضی مطلق |
|---|---|---|---|
| (۵) اوسیدل | سکوت کردن، ماندن | اوسی | واو سیده |
| (۶) ایشید ل | جوشیدن | ایشی | وا یشیده |
| (۷) بریښېدل | درخشیدن | بریښي | وبریښېده |
| (۸) اوریدل | شنیدن | اوری | واوریده |
| (۹) رغړېدل | غلطیدن | رغړي | ورغړیده |
| (۱۰) زغلیدل | دویدن | زغلي | وزغلیده |
| (۱۱) گرزیدل | گردیدن | گرزي | وگرزیده |
| (۱۲) ښوریدل | حرکت کردن | ښوري | وښوریده |
| (۱۳) اخستل | گرفتن، خریدن | اخلي | واخست |
| (۱۴) ځملاستل | دراز کشیدن خوابیدن | ځملي | ځملاست |
| (۱۵) راوستل | آوردن بدون تحمیل | راولي | راوست |
| (۱۶) زغاستل | دویدن | زغلي | وزغاست |
| (۱۷) غښتل | تاب دادن | غړي | وغښت |
| (۱۸) لوستل | خواندن | لولي | ولوست |
| (۱۹) ویشتل | زدن بواسطهٔ چیزی | ولي | وویشت |
| (۲۰) لوښتل | جدا کردن | لوړي | ولوښت |
| (۲۱) نښتل | چسپیدن | نښلي | ونښت |
| (۲۲) اوښتل | برگشتن | اوړي | واوښت |
| (۲۳) راغوښتل | طلبیدن، خواستن | راغواړي | راوغوښت |
| (۲۴) غوښتل | خواستن | غواړي | وغوښت |
| (۲۵) پرانیتل | باز کردن | پرانځي | پرانت |



| مصدر | معنی | فعل حال | فعل ماضی مطلق |
|---|---|---|---|
| (۲۶) کښېنستل | نشستن | کښېني | کښېنوست |
| (۲۷) جاروتل | باهم پیچیدن | جاروزي | جاروت |
| (۲۸) کښېوتل | گرفتار شدن، | کښېوزي | کښېوت |
| (۲۹) الوتل | پریدن | الوزي | والوت |
| (۳۰) پرېوتل | درازکشیدن | پرېوزي | پرېوت |
| (۳۱) پورېوتل | عبور کردن | پورېوزي | پورېوت |
| (۳۲) ننوتل | دورن شدن | ننوزي | ننوت |
| (۳۳) وتل | بیرون شدن | وزي | ووت |
| (۳۴) راوتل | بیرون برآمدن | راوزي | راووت |
| (۳۵) ایستل | بیرون کردن | باسي | وایست |
| (۳۶) پرېئیستل | خوابانیدن | پرېباسي | پرېئست |
| (۳۷) ننئیستل | درون کردن | ننباسي | ننئست |
| (۳۸) پورېئستل | عبوردادن | پورېباسي | پورېئیست |
| (۳۹) جارئیستل | | جارباسي | وجارئست |
| (۴۰) کښېئیتل | بندکردن | کښېباسي | کښېئت |
| (۴۱) تېرئیستل | | تېرباسي | تېرئیست |
| (۴۱) بیول | بردن | بیائي | بوت |
| (۴۲) ویل | گفتن | وائي | وویل |
| (۴۳) کول | کردن | کوي | وکې، وکړ |
| (۴۴) تلل | رفتن | ځي | ولاړ |
| (۴۵) راتلل | آمدن | راځي | راغی |

| | مصدر | معنی | فعل حال | فعل ماضی مطلق |
|---|---|---|---|---|
| (٤٦) | وړل | بردن | وړی | یوړ |
| (٤٧) | ایښودل | گذاشتن | ایږدی | کښېښود |
| (٤٨) | کښل | کشیدن | کاږی | وکښ |
| (٤٩) | راکښل | بیرون کشیدن | راکاږی | راوکښ |
| (٥٠) | پرېښودل | گذاشتن | پرېږدی | پرېښود |
| (٥١) | کندل | کندن | کنی | وکنده |
| (٥٢) | مښل | مالیدن | مږی | ومښه |
| (٥٣) | کېدل | شدن | کېږی | وسو |
| (٥٤) | کتل | دیدن | گوری | وکوت |
| (٥٥) | نڅول | ترقیدن | چوی | وچاوه |
| (٥٦) | لرل | داشتن | لری | درلود |
| (٥٧) | بلل | طلبیدن | بولي | وباله |
| (٥٨) | ایښل | گذاشتن | ایږدی | کښېښود |
| (٥٩) | بوتلل | بردن | بیایی | بوت |
| (٦٠) | لیدل | دیدن | ونی | ولید |
| (٦١) | نیول | گرفتن | نیسی | ونیوه |
| (٦٥) | اخښل | خمیر کردن | اغږی | واخښل |
| (٦٣) | رژدل | مکیدن | روی | وروده |
| (٦٤) | اغوستل | پوشیدن | آغوندی | واغست |
| (٦٥) | سکښتل | قیچی کردن | سکنړی | وسکښت |
| (٦٦) | څکل | چشیدن | څکی | وڅاکه |



| | مصدر | معنی | فعل حال | فعل ماضی مطلق |
|---|---|---|---|---|
| ٦٧ | چیښل | نوشیدن | چښی | وچیښل |
| ٦٨ | کتل | کوبیدن | کتی | وکتل |
| ٦٩ | اودل | بافیدن | اوئی | واوده |
| ٧٠ | اوسیلل | آه سرد کشیدن | اوسیلی | واوسیلل |
| ٧١ | پیژندل | شناختن | پیژنی | وپیژانده |
| ٧٢ | کښېکښل | چاپی کردن | کښېکاږی | کښېکښ |
| ٧٣ | ملاستل | دراز کشیدن | څملی | وملاست |
| ٧٤ | مښتل | چسپیدن | مښلی | ومښت |
| ٧٥ | چاودل | ترقیدن | چوی | وچاوده |
| ٧٦ | وژل | کشتن | وژنی | وواژه |
| ٧٨ | نغړدل | فرو بردن | نغړی | ونغړد |
| ٧٩ | غړنبل | غرغر کردن | غړبنی | وغړنبل |
| ٨٠ | کنل | کندن | کنی | وکنده |
| ٨١ | موندل | یافتن | مومی | وموندە |
| ٨١ | پیرودل | خریدن | پیری | وپیرود |

## فصل ششم : بیان وجه فعل

وجه فعل طریق یا وضعیت فعل را نشان میدهد، وآن بر چهار قسم است(۱)وجه اخباری (۲)وجه شرطی (۳) وجه امری «٤» وجه مصدری ،

وجه اخباری : وجه اخباری آن است که کار را بطور خبر ، بیان نماید مثلاً احمد سبق وائی(احمد سبق میخواند)، زه پرون بازار ته ولاړم(من دیروز به بازار رفتم) احمد خوار دی ، (احمد غریب است) :

وجه شرطی : ـ وجه شرطی آن است که کار را بطور شرط بیان نماید ، یعنی وضعیت فعل مشروط بیك شرطی باشد مثلاً که ته راسې ، نو زه به هم راسم (اگر تو بیائی، من هم خواهم آمد)

وجه امری : وجه امری آن است که کار را بطور حکم بیان نماید یعنی از وضعیت فعل حکم کردن کاری معلوم شود مثلاً دا کار وکه «این کار را بکن»، ولاړ سه « برو» :

وجه مصدری : وجه مصدری آن است که فعل بصورت مصدری آمده باشد و از زمانه معلوم نشود مثلاً احمد د کتاب ویلو شوق لری « احمد شوق خواندن کتاب را دارد» :

## فصل هفتم: بیان فعل معاون و ناقص

فعل معاون آن فعلی است که در ساختن زمانه ها و افعال مجهول و افعال امکانی با اصل فعل معاونت می نماید و خود هم گاهی به معنی مستقل می آید ، جمیع افعال ماضی و افعال مجهول و افعال امکانی بمعاونت فعل معاون ساخته می شود، مثلاً احمد کور ته تللی دی « احمد به خانه رفته است » زه دا کار کولای نه شم « من این کار را کرده نمی توانم » ، احمد و وهل شو «احمد زده شد» در جمله های فوق « دی »است، « شم » می توانم ، « شو » شد افعال معاون است که در ساختن فعل ماضی قریب ، و فعل حال امکانی و فعل ماضی مجهول با اصل فعل « تلل »، « کول »و « وهل »معاونت کرده است .

فعل ناقص : فعل ناقص آن فعلی است که در تصریف خود ناقص باشد یعنی در تمام



زمانه ها استعمال نشود افعال معاون در پشتو سه است « ۱ » کیدل « شدن »(۲)شول « بودن »،(۳)سول « توانستن ». نوت: چونکه برای توانستن تا حال مصدر مخصوصی نداریم ، لیکن افعال آنرا داریم لهذا بعضی « سول »را مصدر آن قرار میدهد :

## فصل هشتم : بیان مصدر

مصدر آن کلمه ئیست که دلالت بر کردن کاری بدون تعلق زمانه کند، وآن کلمه ئیست که خود از کلمهٔ دیگر ساخته نشده باشد ولیکن از او کلماتی زیادی ساخته می شود چنانچه جمیع افعال و اسمای مشتق از مصدر ساخته می شود ، مصدر در پشتو بر دو قسم است (۱) مصدر وضعی (۲) مصدر ترکیبی :

### بیان مصدر وضعی

مصدر وضعی آن مصدری را گویند که خاص برای معنی مصدری وضع شده باشد ، ودر اخر آن لام (ل) علامت مصدری باشد ، و این چنین مصادر لازمی ومتعدی هردو می آید ، مثلاً دریدل (ایستاده شدن) وهل (زدن ) : مصدر وضعی بر دو قسم است (۱) مصدر وضعی با قاعده (۲ )مصدر وضعی بی قاعده ، مصدر وضعی با قاعده آن مصدری است که فعل حال و فعل ماضی مطلق آن به قاعده مقرره ساخته می شود چنانچه جدول این چنین مصادر در اخر کتاب مفصلاً داده شده است

مصدر وضعی بی قاعده آن مصدری است که فعل حال وماضی مطلق آن بقاعده مقرره ساخته نمی شود چنانچه جدول مصادر بی قاعده در بیان افعال سماعی مفصلاً با فعل حال وماضی مطلق آن داده شده است ؛

### بیان مصدر ترکیبی

مصدر ترکیبی آن مصدری را گویند که از ترکیب اسم صفت ویا اسم و مصدر کول ویا کیدل ساخته می شود چنانچه در آخر صفت یا اسم، مصدر کول و مخفف

آن ول برای متعدی ، وکیدل ومخفف آن یدل برای لازمی‌می‌آرندمثلاًاز اسم پخلا (آشتی) پخلا کول ، وپخلا کیدل ، وازاوبه ، اوبول (آب‌دادن) واوبیدل (آب شدن)، وازصفت (ژوندی) زنده ، ژوندی کول (زنده کردن) وژوندي کیدل (زنده شدن) وازچاپ (طبع) چاپول (طبع‌کردن) وچاپیدل ، واز (وچ) خشك و چول (خشك‌کردن) و وچیدل (خشك‌شدن) می‌آیند ، جدول مصادر ترکیبی در اخر این کتاب مفصلاً داده شده ست :

تغیرا تیکه دروقت ساختن مصدر ترکیبی دراسم‌واسم صفت‌می‌آیدبقرارذیل‌است

(۱) اگردر اخر اسم و صفت های غیر ملفوظی باشد حذف می شود مثلاً ازاوبه ، اوبول ، اوبیدل‌وغیره

(۲) اگر در بین اسم وصفت کەازسه‌حرف ساخته شده باشد واوباشد اکثراً ان واوراحذف میکنند مثلاً ازسوړ (سرد) سړول ، سړیدل . از (موړ) سیر مړول ، مړیدل ، ازکوږ (کج) کږول کږیدل

نوت : مصدر ترکیبی (تور) سیاه (خوږ) افگار (جوړ) تندرست خلاف‌قاعده می‌آید مثلاً تورول ، توریدل ، خوږول ، خوږیدل ، جوړول ، جوړیدل ،

(۳) دربعض اسماء وصفات کەواو معروف قبل‌ازنون غنه بیاید آن واوحذف می شودمثلاً از (کوڼ) کڼول ، واگراسم‌یاصفت زیاده ازچهارحرفی‌باشد آنوقت علاوه ازحذف نمودن واو حرف آخر اسم و صفت را هم حذف میکنند مثلاً ازدروند (سنگین) درنول ، درنیدل :

فائده : ـ اگرما قبل‌مصدر وضعی‌یاترکیبی حرف مغیره (حرف‌جر،حرف‌اضافه) بیاید لزوماً درآخر مصدر واورا می آرند مثلاً په‌ویلو سره نه کیږی (به گفتن نمی شود) دمعلم دوهلوڅخه شاگردان بیریږی(اززدن‌معلم‌شاگردان‌می‌ترسند) :

فعل وکلمهٔ ربط مصادر وضعی وترکیبی که‌بطور فاعل‌آمده باشد به صیغهٔ جمع



می‌آید چراکه‌مصادر ازقبیل اسمای جنس می‌باشد که جمع گفته می شود مثلاً خط کښل ډیر گران دی (خط کشیدن خیلی مشکل‌است ، ) گنډل آسان دی (دوختن آسان است ) :

## آسمای مشتق

اسم مشتق آن اسمی است که ازمصدر ساخته می شود ، وآن بر سه قسم است (۱) اسم فاعل (۲) اسم مفعول (۳) حاصل مصدر :

### «اسم فاعل»

اسم فاعل آن اسم مشتق را میگویند کەدلالت بر آن ذاتی میکند که فعل ازوصادر شده باشد ودرجمله بطور صفت استعمال می شود یعنی صفت يك اسم واقع می شود درقواعد زبان اینرا صفت فعلی میگویند مثلاً تلونکی سړی (مرد رونده). اسم فاعل درپشتو ازمصدر ساخته می شود چنانچه لام علامت مصدری راحذف‌نموده ، درآخر آن لفظ (ونکی) یا (ونی) می‌آرندمثلاً از تلل تلونکی‌یاتلونی ، ازلیدل ، لیدونکی‌یالیدونی ، ازویل ، ویونکی‌ویونی (گوینده)

فائده : اسم فاعل درپشتو سه‌صیغه دارد ، یکی‌برای واحد مذکر که‌به یای ثقیله می‌آیدمثلاً تلونکی ، دیگری برای مونث که‌بەیای‌مجهول‌می‌آیدمثلاً تلونکې ، سوم برای جمع‌مذکرومونث که‌به‌یای‌معروف‌می‌آیدمثلاً تلونکی‌سړی ، تلونکی ښځی وغیره :

### اسم مفعول

اسم‌مفعول آن اسم‌مشتق‌است که‌دلالت برآن‌ذات‌میکند که‌فعل براوواقع‌شده باشد ودر جمله بطورصفت استعمال می‌شود یعنی صفت‌یک اسم‌رامیکند وآنرا باصطلاح قواعد صفت فعلی‌میگویند ، مثلاً سوې‌ډوډی (نان‌سوخته) ، وژلی سوئی سړی (مردکشته شده): اسم مفعول درپشتو ازمصدر ساخته می‌شود، چنانچه درآخر مصدر یابرای لازمی می‌آرند مثلاً تللی (رفته) و برای متعدی درآخر (ی) لفظ شوی

رامی آرند مثلاً ازوژل، وژلیٔ یاوژلی شوی (کشته‌شده) گاهی برای تخفیف لام مصدری راحذف نموده درآخر آن(ی)رامی‌آرندمثلاً ازکړل کړی ازورکول ورکړی (داده شده) :

اسم مفعول ازمصدر ترکیبی چنین ساخته‌می‌شود که‌علامت‌مصدری راحذف نموده درآخر اسم‌یا صفت لفظ (سوی یاشوی) وبرای متعدی لفظ (کړی) رامی آرند مثلاً ازخوږیدل،خوږ شوی(افگار شده)وازخوږول، خوږکړی(افگار کرده شده) وازپخول‌پوخ کړی( پخته‌کرده‌شده)واز پخیدل،پوخ شوی «پخته‌شده»: اسم‌مفعول هم‌سه صیغه داردبرای واحد مذکر بیای‌ثقیله وبرای‌واحدمونث بیای‌مجهول‌وبرای جمع مذکر ومولث به‌یای معروف می‌آیدمثلاً خوږ شوی‌سړی «مرد افگارشده» خوږ شوې ښځه «زن افگارشده» خوږشوی سړی «مردان‌افگارشده» خوږشوی ښځې (زنهای افگار شده) خوږ کړی سړی، خوږ کړې ښځه، خوږ کړی سړی، خوږ کړی ښځې :

نوت : اگر ازفعل لازمی اسم مفعول ساخته شود آنرا صفت مشبه میگویند مثلاً تللیٔ، زاغلیٔ وغیره

(حاصل مصدر).

حاصل مصدر آن‌اسم مشتق رامیگویند که‌ازآن اثروکیفیت فعل‌معلوم می‌شودوتعلق بزماله نداشته باشد ودرجمله‌کار اسم رامیدهد یعنی فاعل، مفعول، مبتدا وخبر واقع می‌شودمثلاً دوطن‌ساتنه پرهرچا لازمه ده، ته‌دخپل کور ساتنه کولای شې په‌جنگ‌کښې ماته ښه‌نه‌ده، حاصل‌مصدر ازمصدر بقرار قاعدهای‌ذیل ساخته‌می‌شود

(۱) گاهی لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی ماند در آخر آن لفظ(نه) رامی آرند مثلاً از ساتل، ساتنه، ازغوښتل، غوښتنه، ازلټول (تلاش کردن) لټونه (تلاش).



(۲) گاهی لام علامت مصدری‌را حذف‌نموده آنچه‌باقی‌ماندردر آخرآن‌های غیرملفوظی (ه) را می آرند،

مثلاً ازتلل (رفتن) تله (رفتار) از کښیناستل (نشتن) کښیناسته (نشت) ازولاړیدل، ولاړیده، از لویدل، لویده،

(۳) گاهی (ول) یا (یدل)، علامت مصدری راحذف نموده‌درآخرآن های‌غیرملفوظی رامی‌آرند مثلاً ازتښتول(گریختاندن)، تښته «گریز» ازپیښیدل «واقع شدن» پیښه (واقعه)، ازماتیدل «شکشتن» ماته «شکشت» ازجوړول، جوړه، ازپهیدل، پهه، پوه،

«۴» گاهی‌صرف «ول» علامت مصدری راحذف‌میکنند آنچه‌باقی‌می‌ماند حاصل‌مصدرمی‌شودمثلاازغوبلول «چغل کردن» غوبل، ازخرخول، خرخ‌وغیره.

«۵» گاهی علامت مصدری «یدل» را حذف نموده در اخرآن لفظ «تون‌یاتوب» رامی‌ارند مثلاً از کونډ یدل «بیوه شدن» کونډتون کونډتوب «بیوه‌گی» از بیلیدل «جداشدن» بیلتون «جدائی».

«۶» گاهی علامت مصدری را حذف‌نموده در آخرآن لفظ «خت،ښت» رامی آرند مثلاً از منل «قبول کردن»، منخت، ازسپارل «سپردن» سپارښت «سفارش»،

«۷» گاهی‌خودمصدر بجای‌حاصل مصدراستعمال می‌شودمثلاخوړل‌وغیره :

نوت : حاصل مصدر بعضی مصادرها خلاف‌قاعدهای فوق می‌آید که مشهور انها این است :

| مصدر | معنی | حاصل مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| و سیدل | سکونت کردن | استوګه ، | سکونت |
| خلاصیدل | خلاص شدن | خلاصی | خلاصی |
| پیژندل | شناختن | پیژندګلوی | شناختن |
| سول | سوختن | سوی | سوزش |
| سپریدل | سوار شدن | سپارلي | سواري |
| پړسیدل | اماسیدن | پړسوب | اماس |
| پخیدل | پخته شدن | پخلی | پخت |
| چلول | چلانیدن | چلند | چلش |
| مخ تورول | روی سیاه کردن | مخ توری | روسیاهی |

«تمرین (١١) سوالات»

(١) فعل کدام کلمه‌را میگویند ؟

(٢) زمانه برچند قسم است هریك‌را مفصل بیان کنید ؟

(٣) فعل لازمی و فعل متعدی کدام افعالی را میگویند هریک‌را بامثالش بیانکنید؟

(٤) فعل معروف ومجهول را بامثالش بیان کنید ؟

(٥) فعل مثبت ومنفی کدام افعالی رامیگویند هریکرا بامثالش بیان کنید.

(٦) افعال قیاسی راتعریف کنید :

(٧) افعال سماعی کدام افعالی رامیگویند ودرپشتو افعال سماعی چند است :

(٨) وجه فعل‌راتعریف کنیدوبنویسید که‌برچندقسم‌است‌مثال‌هریکرا بیاورید:

(٩) افعال معاون وناقص راتعریف کنید و بنویسید که‌چه کار میکنند مثالش بیان کنید ؟

(١٠) افعال معاون درپشتو چند است مثال هریك را بنویسید ؟



(١١) مصدر کدام کلمهٔ‌رامیگویند وبرچند قسم‌است مثال‌هریك‌را بنویسید ؟

(١٢) علامت مصدر درپشتو چیست ومصدر وضعی برچند قسم است ؟

(١٣) مصدر ترکیبی درپشتو ازچه ساخته می‌شود وبه‌چه‌طریق ساخته میشود مثالش رابیان کنید

(١٤) دروقت ساختن مصدر ترکیبی دراسم وصفت چه تغیر پیدا می شود همه را مفصل بنویسید ؟

(١٥) اسم مشتق را تعریف کنید ، وبنویسید که ازچه‌ساخته می شود وچطور ساخته میشود ؟

(١٦) اسم فاعل کدام اسم را میگویند و در جمله چه کار میکند وازچه ساخته می‌شود بامثالش بیان کنید ؟

(١٧) اسم مفعول کدام اسم را میگویند وازچه و چطور ساخته میشود مثالش را بنویسید ؟

(١٨) حاصل مصدر راتعریف کنید ودرجمله چه کار میکند :

(١٩) حاصل‌مصدرازچه‌ساخته‌میشود، قاعده‌های‌ساختن‌آنرا بامثالش بیان کنید؟

(٢٠) بعض حاصل مصدر که‌خلاف قاعده می آید بنویسید ؟

(٢١) ازمصادر ذیل اسم حاصل مصدر ، فاعل واسم مفعول رابسازید : ـ

کول ، چنبل ؛ اخستل ، تلل ، خړول ، تښتیدل ، استول ، نیول ، الوتل ، اوریدل ، اچول ، لویدل ، لټول ، ماتول ، ساتل ؛ ګرزیدل ، خلاصول ؛ خرخول ، کښیناستل ابول ؛ پخول ، دریدل

فصل نهم: «تصریف افعال‌معاون»

(١): تصریف فعل معاون کیدل (شدن)

« فعل حال مطلق » — فعل حال التزامی

| فعل حال مطلق | | فعل حال التزامی | |
|---|---|---|---|
| زه کیږم | من می شویم | زه وشم | من بشوم |
| موږ کیږو | ما می شویم | موږ وشو | ما بشویم |
| ته کیږې | تو می شوی | ته وشې | تو بشوی |
| تاسی کیږئ | شما می شوید | تاسی وشئ | شما بشوید |
| دی کیږی (مذکر) ، | او می شود | دی وشی | او بشود |
| دوی کیږی | آنها می شوند | دوی وشی | آنها بشوند |
| دا کیږی (مونث) ، | او می شود | دا وشی | او بشود |
| دوی کیږی | آنها می شوند | دوی وشی | آ نها بشوند |

فعل حال امکانی — فعل مضارع

| فعل حال امکانی | | فعل مضارع | |
|---|---|---|---|
| زه کیدلای شم | من شده می توانم | زه شم | من شوم |
| موږ کیدلای شو | ما شده می توانیم | موږ شو | ما شویم |
| ته کیدلای شې | تو شده می توانی | ته شې | تو شوی |
| تاسی کیدلای شئ | شما شده می توانید | تاسئ شئ | شما شوید |
| دی کیدلای شی | او شده می تواند | دی شی | او شود |
| دوی کیدلای شی | آنها شده می توانند | دوی شی | آنها شوند |
| دا کید لای شی | او شده می تواند | دا شی | او شود |
| دوی کیدلای شی | آنها شده می توانند | دوی شی | آنها شوند |

نوت : فعل حال شرطیه از فعل مضارع ساخته می شود، ماقبل مضارع حرف شرط (که) را می آورند مثلاً که زه شم (اگر من بشوم) ، که موږ شو ، که ته شې که تاسی شئ ، که دی شی ، که دوی شی ، که داشی ، که دوی شی ،



ماضی مطلق — ماضه قریب

| ماضی مطلق | | ماضه قریب | |
|---|---|---|---|
| زه شوم | من شدم | زه شوی یم | من شده‌ام |
| موږ شوو | ما شدیم | موږ شوی یو | ما شده‌ایم |
| ته شوې | تو شدی | ته شوی یې | تو شده‌ئی |
| تاسی شوی یا ، شواست | شما شدید | تاسی شوی یاست | شما شده ئید |
| دی شو (مذکر) | او شد | دی شوی دی (مذکر) | او شده است |
| دوی شوه یا شول (مذکر) | آنها شدند | دوی شوی دی (مذکر) | آنها شده اند |
| دا شوه (مونث) | او شد | دا شوې ده (مونث) | او شده است |
| دوی شوې (مونث) | آنها شدند | دوی شوی دی (مونث) | آنها شده اند: |

نوت : در بعض محاوره (سوی) می نویسند : و بجای شواست (شوئ) و بجای یاست (ئی) می نویسند :

ماضی بعید — ماضی استمراری

| ماضی بعید | | ماضی استمراری | |
|---|---|---|---|
| زه شوی وم | من شده بودم | زه کیدم | من می شدم |
| موږ شوی وو | ما شده بودیم | موږ کیدو | ما می شدیم |
| ته شوی وې | تو شده بودی | ته کیدې | تو می شدی |
| تاسی شوی واست | شما شده بودید | تاسی کیداست | شما می شدید |
| دی شوی و (مذکر) | او شده بود | دی کیده (مذکر) | او می شد |
| دوی شوی وه (مذکر) | آنها شده بودند | دوی کیدل (مذکر) | آنها می شدند |
| دا شوې وه (مونث) | او شده بود | دا کیده یا کیدله | او می شد |
| دوی شوې وې (مونث) | آنها شده بودند | دوی کیدلې (مونث) | آنها می شدند : |

نوت : صیغه واحد متکلم وواحد مخاطب مونث را به یای مجهول (شوې) می نویسند مثلاً زه شوې وم ، ته شوې وې ، بعضاوقات کلمه (به) را با فعل ماضی استمراری هم می آرند مثلاً زه به کیدم (من می شدم)

| ماضی شرطیه | | ماضی تمنائی | |
|---|---|---|---|
| که زه شویٔ وای | اگر من می شدم | کشکی زه شویٔ وای | کاشکی من می شدم |
| که موږ شوی وای | اگر ما می شدیم | کشکی موږ شوی وای | کاشکی ما می شدیم |
| که ته شویٔ وای | اگر تو می شدی | کشکی ته شویٔ وای | کاشکی تو می شدی |
| که تاسی شوی وای | اگر شما می شدید | کشکی تاسی شوی وای | کاشکی شما می شدید |
| که دی شویٔ ای | اگر او می شد | کشکی دی شویٔ وای | کشکی او می شد |
| که دوی شوی وای | اگر آنها می شدند | کشکی دوی شوی وای | کاشکی آنها می شدند |
| که دا شوې وای | اگر او می شد | کشکی دا شوې وای | کاشکی او می شد |
| که دوی شوی وای | اگر آنها می شدند | کشکی دوی شوی وای | کاشکی آنها می شدند |

نوت: در صیغه واحد متکلم واحد مخاطب و واحد غائب مونث لفظ «شوی» را به یای مجهول می نویسید مثلاً که زه شوې وای که ته شوې وای، کشکی زه شوې وای، کشکی ته شوې وای، کشکی دا شوې وای :

| ماضی احتمالی | | ماضی امکانی | |
|---|---|---|---|
| زه به شویٔ یم | من شده باشم | زه کېدلای شوم | من شده می توانستم |
| موږ به شوی یو | ما شده باشیم | موږ کېدلای شوو | ما شده می توانستیم |
| ته به شویٔ یې | تو شده باشی | ته کېدلای شوې | تو شده می توانستی |
| تاسی به شوی یاست | شما شده باشید | تاسی کېدلای شوئ | شما شده می توانستید |
| دی به شویٔ وی | او شده باشد | دی کېدلای شو | او شده می توانست |
| دوی به شوی وی | آنها شده باشند | دوی کېدلای شول | آنها شده می توانستند |
| دا به شوې وی | او شده باشد | دا کېدلای شوه | او شده می توانست |
| دوی به شوی وی | آنها شده باشند | دوی کېدلای شوې | آنها شده می توانستند |

نوت : در صیغه‌های واحد متکلم، مخاطب و غائب مونث فعل احتمالی لفظ «شوی» را به یای مجهول «شوې» می نویسند :



| ماضی توبیخی | | فعل مستقبل مطلق | |
|---|---|---|---|
| زه به شویٔ وم | من باید میشدم | زه به شم | من خواهم شد : |
| موږ به شوی وو | ما باید میشدیم | موږ به شو | ما خواهیم شد |
| ته به شویٔ وې | تو باید میشدی | ته به شې | تو خواهی شد |
| تاسی به شوی وئ | شما باید میشدید | تاسی به شئ | شما خواهید شد |
| دی به شویٔ و | او باید می شد | دی به شی | او خواهد شد |
| دوی به شوی وه | آنها باید میشدند | دوی به شی | آنها خواهند شد |
| دا به شوې وه | او باید میشد | دا به شی | او خواهد شد |
| دوی به شوی وې | آنها باید میشدند: | دوی به شی | آنها خواهند شد |

نوت : درصیغه های واحد متکلم ومخاطب وغائب مونث لفظ (شوی) را به یای مجهول (شوې) می نویسند مثلاً زه به شوې وم (من باید می شدم) ته به شوې وې (تو باید می شدی): دا به شوې وی

| مستقبل التزامی | | مستقبل امکانی | |
|---|---|---|---|
| زه به وشم | من خواهم شد | زه به کېدلای شم | من شده خواهم توانست |
| موږ به وشو | ما خواهیم شد | موږ به کېدلای شو | ما شده خواهیم توانست |
| ته به وشې | تو خواهی شد | ته به کېدلای شې | تو شده خواهی توانست |
| تاسی به وشئ | شما خواهید شد | تاسی به کېدلای شئ | شما شده خواهید توانست |
| دی به وشی | او خواهد شد | دی به کېدلای شی | آنها شده خواهند توانست |
| دا به وشی | او خواهد شد | دا به کېدلای شی | او شده خواهد توانست |
| دوی به وشی | آنها خواهند شد | دوی به کېدلای شی | آنها شده خواهند توانست |

امر حاضر مجرد — امر غائب

و شه — بشو — ود شی — بشو د

وشئ — بشوید — ودی شی — بشوند

امر استمراری — فعل نهی :

کیبزه — شده باش — مد کیبزه — مشو

کیبزئ — شده باشید — مد کیبزئ — میشوید

امر متکلم — اسم فاعل

ودی شم — بشوم — کیدونکی (مذکر واحد) شونده

ودی شو — بشویم — کیدونکې (مونث) شونده

کیدونکی (جمع مذکر و مونث) شوندگان

اسم مفعول — حاصل مصدر

شوی (مذکر) شده — کیدنه — شدن

شوئ (جمع مذکر) شدگان

شوې (واحد مونث) شده

شوی (جمع مونث) شدگان

## گردان فعل معاون (شول) بودن

فعل حال مطلق — فعل ماضی مطلق

زه یم — من هستم — زه وم — من بودم

موږ یو — ما هستیم — موږ وو — ما بودیم

ته یې — تو هستی — ته وې — تو بودی

تاسې یاست — شما هستید — تاسی وی — شما بودید

دی دی — او هست — دی و — او بود



دوی دی — آنها هستند — دوی وه — آنها بودند

داده — او هست — داوه (مونث) — او بود

دوی دی — آنها هستند — دوی وی (مونث) — آنها بودند

فعل مستقبل مطلق — امر حاضر

زه به یم — من خواهم بود — اوسه — باش

موږ به یو — ما خواهیم بود — اوسی — باشید

ته به یې — تو خواهی بود

تاسې به یاست — شما خواهید بود — فعل نهی

دی به وی — او خواهد بود — مه اوسه — مباش

دوی به وی — آنها خواهند بود — مه اوسی — مباشید

دا به وی — او خواهد بود

دوی به وی — آنها خواهند بود

نوت : فعل معاون (شول) بودن در تعریف خود ناقص است، تمام زمانها ازین فعل نمی آید باین سبب این را فعل معاون ناقص میگویند :

## گردان فعل معان (شول) توانستن

فعل حال — فعل ماضی مطلق

زه شم — من می توانم — ماسو، زه شوم — من می توانستم

موږ شو — ما می توانیم — موږسو، موږشوو — ما می توانستیم

ته شې — تو می توانی — تشاو، ته شې — تو می توانستی

تاسی شئ — شما می توانید — تاسی‌سو، تاشی شوی — شما می توانستید

| | | | |
|---|---|---|---|
| د ی شی | اومی‌تواند | ده شو .د ی شو | او می توا نست |
| دوی‌شی | آنهامی‌توانند | دوی‌شو - دوی‌شوه | آنها می‌توا نستند |
| داشی | او می توا ند | دې‌شو - دا شو ه | او می توا نست |
| دوی‌شی | آنهامی‌توا ننند | دوی‌شو - دو شوې | آنها می توانستند |

نوت: (ماشو) برای ماضی‌متعدی و (زه‌شوم) برای‌ماضی لازمی می آید مثلاً و هلای شو، زه دریلای شوم

فعل مستقبل

| | | | |
|---|---|---|---|
| زه به شم | من‌خواهم‌توانست | موږ به شو | ماخواهیم توآنست |
| ته به‌شې | توخواهی توانست | تاسی به‌شئ | شماخواهیدتوانست |
| دی به شی | اوخواهدتوانست | دوی به‌شی | آنهاخواهندتوانست |
| دا به‌شی | اوخواهدتوانست | دوی به شی | آنها خواهندتوانست |

فائده : فعل توانستن در پښتو تاحـال مصدر مخصوصی ندارد بعضی (شول) ا مصدر آن قرار میدهد، و افعال آن بطور مستقل تنها مستعمل نمی شو د، صرف برای‌ساختن فعل امکانی‌حال، و فعل‌ماضی ومستقبل امکانی بطور معاون برای مفعول اصل فعل‌می‌آید مثلا زه کولای شم(من کرده می‌توانم )ماکولای و (من کرده می‌توانستم) زه به کولای‌شم ( من کر ده خواهم توانست ) :

اگر تنها استعمال شود بمعنی شدن می آید مثلاً زه‌شوم ( من شدم )، زه به شم ( من خواهم شد ) .

درینجا گردان او فقط برای دانستن صیغه های آن نوشته شد، این فعل هم در تصریف خودنا قص است:—



## فصل دهم : بیان فعل حال

کاریکه درزمان حال شود آنرا فعل حال گویند وآن برپنج قسماست (۱) فعل حال مطلق (۲) فعل حال التزامی (۳) فعل حال امکانی (٤) فعل حال استمراری: (٥) فعل حال شرطیه

### ساختن فعل حال مطلق

درپښتو فعل حال مطلق ازمصدر وضعی لازمی باقاعدهٔ ازمصدر ساخته می‌شود چنانچه لام (یدل) را حذف نموده، دال (د) آنرا به (ز) بدل نموده درآخر آن علامات فاعلی یعنی ضمائر فاعلی (م، و، ې، ئ، ی) را می‌آرند چنانچه ازمصدر (دریدل) فعل حال مطلق (دریږم) وغیره می‌آید :

وازمصدر وضعی متعدی باقاعده فعل حال مطلق چنین ساخته می‌شود که لام علامت مصدری راحذف نموده آنچه باقی می‌ماندد‌رآخر آن ضمائر فاعلی را می‌آرند مثلاً ازمصدر وهل، زدن، فعل حال مطلق (وهم) وغیره می‌آید :

وازمصدر ترکیبی لازمی فعل حال مطلق‌چنین ساخته می‌شود که‌لام فعل معاون (کیدل یایدل) راحذف نموده دال آنرا به (ز) بدل نموده درآخر آن ضمائر فاعلی را می‌آرند چنانچه ازمصدر پخلا کیدل فعل حال مطلق پخلا کیږم وغیره می آید وازمصدر پخیدل ؛ پخیږم می‌آید :

ازمصدر ترکیبی متعدی فعل‌حال چنین ساخته می‌شود که‌لام ( کول یاول) را حذف‌نموده درآخر آن علامت فاعلی می‌آرند: مثلاً ازمصدر پخلا کول فعل حال مطلق پخلا کوم واز پخول فعل حال مطلق پخوم می آیند

## گردان فعل حال مطلق ازمصدر وضعی لازمی ومتعدی دریدل ووهل

| | شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | واحد | جمع | واحد | جمع | واحد | جمع |
| مذکر: | زه‌دریبزم | موز دریبزو | ته‌دریبزې | تاسی دریبزئ | دی‌دریبزی | دوی دریبزی |
| مؤنث: | » | » | » | » | دادریبزی | » |
| | من ایستاده‌می‌شوم | ماایستاده‌می‌شویم | توایستاده‌می‌شوی | شماایستاده‌می‌شوید | اوایستاده‌می‌شود | آنهاایستاده‌می‌شوند |
| مذکر: | زه وهم | موز وهو | ته وهې | تاسی وهی | دی‌وهی | دوی وهی |
| مؤنث: | » | » | » | » | داوهی | » |
| | من می زنم | ما می‌زنیم | تو می زنی | شما می‌زنید | او می‌زند | آنهامی‌زنند: |

## گردان فعل حال مطلق از مصدرترکیبی لازمی ومتعدی پخیدل وپخول؛

| | شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| مذکر: | زه‌پخېنزم | موزپخېبزو | ته‌پخېبزې | تاسی‌پخېبزئ | دی‌پخېبزی | دوی‌پخېبزی |
| مونث | » | » | » | » | داپخېبزی | » |
| : | من پخته می‌شوم | ماپخته می‌شویم | توپخته‌می‌شوی | شما پخته می‌شوید | اوپخته‌می‌شود | آنهاپخته‌می‌شوند |



| | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| مذکر: | زه‌پخوم | موزپخوو | ته‌پخوې | تاسی‌پخوئ | دی‌پخوی | دوی‌پخوی |
| مونث: | » | » | » | » | داپخوی | » |
| | من‌پخته میکنم | ماپخته میکنیم | توپخته میکنی | شماپخته میکنید | اوپخته میکند | آنهاپخته‌میکنند |

### (بیان فعل حال مطلق مجهول)

فعل حال‌مطلق مجهول ازاسم مفعول ویاصفت مشبهه‌اصل فعل ساخته‌می‌شود چنانچه درآخراسم مفعول‌لفظ (کیبزی) ودرآخر (کیبزی) علامت فاعلی‌رامی‌آرند مثلاً ازمصدر وهل فعل حال مطلق مجهول چنین می آید، زه وهلئی کیبزم (می‌زده‌می‌شوم)موزوهلی‌کیبزو(مازده میشویم) ته وهلیٔ کیبزې (توزده می‌شوی) تاسی وهلی کیبزئ (شمازده می‌شوید) دی وهلیٔ کیبزی (او زده می شود)، (دوی وهلی کیبزی (آنهازده می‌شوند) داوهلې کیبزی (اوزده می‌شود) دوی وهلی کیبزی (آنهازده می‌شوند):

فصل یازدهم: بیان فعل‌حال التزامی

فعل حال التزامی معروف ازفعل حال مطلق معروف ساخته می‌شود چنانچه ماقبل فعل حال مطلق واو (و) الحاق را می آرند، مثلا از فعل حال مطلق (دریبزم) فعل حال التزامی (ودریبزم) (ایستاده شوم) وازفعل حال مطلق‌وهم، فعل حال التزامی (ووهم) بزنم وازفعل حال مطلق (اچوم) فعل حال‌التزامی (واچوم) بیندازم، می‌آید:

نوت: فعل حال شرطیه از فعل حال التزامی ساخته می‌شود چنانچه در شروع فعل حال التزامی حرف شرط (که) رامی‌آرند مثلاً که زه و دریبزم (اگرمن ایستاده شوم) که زه ئې ووهم (اگر من او را بزنم) وغیره؛

### گردان فعل حال التزامی لازمی معروف

| | شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| مذکر: | زەودریبزم | موزودریبزو | تەودریبزي | تاسیودریبزئ | دیودریبزی | دویودریبزی |
| مونث: | » | » | » | » | داودریبزی | » |
| | من ایشتاده شوم | ما ایستاده شویم | تو ایستاده شوی | شما ایستاده شوید | او ایستاده شود | آنها ایستاده شوند |

### گردان فعل حال التزامی متعدی معروف

| | شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| مذکر: | زەئيووهم | موزئيووهو | تەئي ووهی | تاسی ئيووهئ | دیئيووهی | دویئيووهی |
| مونث: | » | » | » | » | دائي ووهی | » |
| | من اورا بزنم | ما اورا بزنیم | تو اورا بزنی | شما اورا بزنید | او اورا بزند | آنها اورا بزنند |

### « بیـان فعل حال التزامی مجهول »

فعل حال التزامی مجهول از اسم مفعول ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول فعل معاون (شم ؛ شو، شي ، شئ؛ شی) را می آرند مثلاً از مصدر وهل فعل حال التزامی مجهول زه ووهلی شم وغیره (من زده بشوم).



### « گردان فعل حال التزامی مجهول »

| | شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| مذکر: | زه ووهلیٔ شم | موزووهلی شو | تەووهلیٔ شي | تاسی ووهلی شئ | دیووهلیٔ شی | دویووهلی ش |
| مونث: | زه ووهلي شم | » | تەووهلي شی | » | دا ووهلي شی | » |
| | من زده بشوم | ما زده بشویم | تو زده بشوی | شما زده بشوید | او زده بشود | آنها زده بشوند |

### فصل دوازدهم:- بیـان فعل حال امکـانی

فعل حال امکانی آن فعلی است. که دلالت بر وقوع فعل در زمان حال بصورت امکان نماید ؛

### « ساختن فعل حال امکانی معروف و مجهول »

(۱) فعل حال امکانی معروف از اسم مفعول و یا صفت مشبه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول فعل معاون امکانی (شم، شو، شي، شئ شی) می آرند مثلاً زه دریدلیٔ شم (من ایستاده می توانم)، زه احمد و هلیٔ شم (من احمد رازده میتوانم) :

(۲) در محاورهٔ قندهار درآخر مصدر (ای) را برای ساختن اسم مفعول خصوصاً در افعال امکانی می آرند مثلاً از دریدل، دریدلای، از وهل، وهلای، مثلاً زه دریدلای شم، زه احمد وهلای شم. ته دا آس ترلا ی شي. موز احمد ..

و هلای شو . تاسې‌پرمیز دریدلای شئ، دا دا کتاب لوستلای شي . دی‌مکتب ته تلای‌شي ، دوی ما لیدلای‌شي و غیره :

(۳) فعل حال امکانی مجهول از فعل حال امکانی معروف ساخته میشود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون ( شم ، شو ، شې ، شئ ، شي) لفظ کیدلای را می‌آرند و در همه صیغه‌ها یکسان می‌آید و هیچ تغیر نمیخورد ، مثلاً زه وهلی کیدلای شم (من زده شده میتوانم) موږ وهلي کیدلای شو ، ته وهلی کیدلای شې ، تاسې وهلي کیدلای شئ ، دی وهلی کیدلای شي ، دوی وهلي کیدلای شي ؛

## گردان فعل حال امکانی لازمی معروف

| | شخص اول (متکلم) مفرد | جمع | شخص دوم (مخاطب) مفرد | جمع | شخص سوم (غائب) مفرد | جمع |
|---|---|---|---|---|---|---|
| مذکر: | زه دریدلای شم | موږ دریدلای شو | ته دریدلای شې | تاسې دریدلای شئ | دی دریدلای شي | دوی دریدلای شي |
| مونث: | » | » | » | » | دا دریدلای شي | » |

من ایستاده شده میتوانم ما ایستاده شده میتوانیم تو ایستاده شده میتوانی شما ایستاده شده میتوانید او ایستاده شده میتواند آنها ایستاده شده میتوانند

## ( گردان فعل حال امکانی متعدی معروف )

| | شخص اول (متکلم) مفرد | جمع | شخص دوم (مخاطب) مفرد | جمع | شخص سوم (غائب) مفرد | جمع |
|---|---|---|---|---|---|---|
| مذکر: | زه وهلای شم | موږ وهلای شو | ته وهلای شې | تاسې وهلای شئ | دی وهلای شي | دوی وهلای شي |
| مونث: | » | » | » | » | دا وهلای شي | » |



من زده می توانم ما زده می توانیم تو زده می توانی شما زده میتوانید او زده می تواند آنها زده می تواند

نوت : در محاوره قندهار گاهی لام علامت مصدری را حذف نموده در آخر آن «ای» می‌آرند مثلا زه در یدای شم ، زه ترلای شم وغیره :

## بیان فعل حال امکانی مجهول

فعل حال امکانی مجهول از فعل حال امکانی معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون «شم ، شو» وغیره لفظ کیدلای را می آرند مثلا زه وهلی کیدلای شم «من زده شده می توانم» :

## گردان فعل حال امکانی مجهول

| | شخص اول «متکلم» مفرد | جمع | شخص دوم «مخاطب» مفرد | جمع | شخص سوم «غائب» مفرد | جمع |
|---|---|---|---|---|---|---|
| مذکر: | زه وهلی کیدلای شم | موږ وهلي کیدلای شو | ته وهلی کیدلای شې | تاسې وهلي کیدلای شئ | دی وهلی کیدلای شي | دوی وهلي کیدلای شي |
| مونث: | زه وهلې کیدلای شم | » | ته وهلې کیدلای شې | » | دا وهلې کیدلای شي | » |

من زده شده می توانم ما زده شده می توانیم تو زده شده می توانی شما زده شده میتوانید او زده شده می تواند آنها زده شده می توانند

## بیان فعل حال استمر اری

فعل حال استمر اری آن فعل را میگویند که در زمان حال واقع شود و دلالت بر تکرار فعل کند: فعل حال استمراری معروف از فعل حال مطلق معروف ساخته می شود چنانچه قبل از فعل حال لفظ (لگیا) رامی آرند و در آخر (لگیا) علامت فاعلی راهم می آرند مثلاً از فعل حال مطلق در ېږم فعل حال استمر اری چنین می آید 'زه لگیا یم در ېږم (من ایستاده می شوم)' گاهی لفظ (تل) یا (رنگه) را قبل از فعل حال مطلق می آرند مثلا زه تل در ېږم (من همیشه ایستاده می شوم) زه مېو رنگه در ېږم (من همیشه ایستاده می شوم)

### گردان فعل حال استمر اری لازمی معروف

| | شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| مذکر: | زه لگیا یم در ېږم | موږ لگیا یو در ېږو | ته لگیائي در ېږې | تاسې لگیائی در ېږئی | دی لگیادی در ېږی | دوی لگیادی در ېږی |
| مونث: | » | » | » | » | دا لگیاده در ېږی | » |
| | من ایستاده می شوم | ما ایستاده می شویم | تو ایستاده می شوی | شما ایستاده می شوید | او ایستاده می شود | آنها ایستاده می شوند |





## تمرین ۱۲ سوالات:

(۱) فعل حال را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است مثال هریک را بنویسید؟

(۲) فعل حال مجهول چطور ساخته می شود مثالش را بنویسید ؟

(۳) فعل حال مطلق از چه ساخته می شود و چطور ساخته می شود مثالش را بنویسید؟

(٤) فعل حال التزامی از چه ساخته می شود مفصلاً با مثالش بنویسید ؟

(٥) فعل حال امکانی را بیان کنید و بنویسید که چطو ر ساخته می شود ؟

(٦) در محاوره قندهار فعل حال امکانی چطور ساخته می شود ؟

(۷) فعل حال استمراری را بیان کنید و بنویسید که چطو ر ساخته می شود ؟

(۸) از مصادر ذیل فعل حال مطلق، التزامی، امکانی و استمر اری را بسازید وگردان هریک را بنویسید، وهل، دریدل، ژړېدل، رسیدل، پر ېدل، بایلل، منل

(۹) افعالیکه در جمله های ذیل آمده اند بنویسید که چه قسم فعل است و کدام صیغه است:

(۱) زه پر بام باندې در ېږم (۲) زه دا هلک و هلای شم (۳) دی و هلی کیدلای شي

(٤) زه ستا خبره منلای له شم : (٥) زه پر دې چو کۍ ود ر ېږم :

(٦) احمد زما خخه ډېر بېرېږي (۸) دار مه پېدې کښت کې وخر ېږي :

(۸) ستا په باغ کښ او به بهيږ ي (۹) ان هوا د يره سړ ه ده :

(۱۰) دا هلک تللا ی نه شي (۱۱) دا ځوني ډېري تو خیږي :

(۱۲) زه تا و هلا ی نه شم (۱۳) احمد هر ورو خ باغ ته ځی

(۱٤) ته خوروټې ما ته راکولای شي (۱٥) زه دا آس تړ لای نه شم :

(۱٦) زه دا هلک وهم (۱۷) زه د هیچا څخه نه بېر ېږم

(۱۰) فعل حال شرطیه چطور ساخته می شود با مثالش بیان کنید :

فصل چهاردهم: بیـان فعل ماضی

کاریکه در زمان گذشته شده باشد آنرا فعل ماضی گویند ، درپشتو فعل ماضی بر نه قسم است ،

(۱) ماضی مطلق (۲) ماضی قریب (۳) ماضی بعید (٤) ماضی استمراری (٥) ماضی احتمالی یاشکیه (٦) ماضی شرطیه (۷) ماضی تمنائی (۸) ماضی امکانی (۹) ماضی توبیخی :ـ

فصل پانزدهم ! بیان ماضی مطلق

کاریکه بدون لحاظ قرب و بعد در زمان گذشته شده باشد آنرا فعل ماضی مطلق گویند مثلاً زه ولاړم (من رفتم) ، ما احمد وواهه (من احمد رازدم) :

ساختن ماضی مطلق

(۱) ماضی مطلق از مصدر لازمی وضعی باقاعده چنین ساخته می شود که لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی می ماند دراول آن واو (و) ودرآخر آن علامت فاعلی (م، و ، ې، ئ یا یاست ، ه ، ل، ه، ې ) رامی آرند مثلاً از مصدر دریدل فعل ماضی مطلق ودریدم ، از بهیدل ، وبهیدم وغیره ،

(۲) گاهی در اول مصدر واو (و) رامی آرند و در آخرآن علامت فاعلی رامی آرند . مثلاً از دریدل ، ودریدلم ، ودریدلو ، واز بهیدل ، وبهیدلم وغیره :

(۳) درصیغه واحد غائب مذکر لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی می ماند ماضی مطلق می شود صرف دراول آن واو الحاق رامی آرند مثلاً ازمصدر دریدل ، صیغه واحد غائب مذکر ودریده وازمصدر بایلل ، بایله ، ازختل وخوت ، چونکه حرف آخر ماضی مطلق مفتوح می باشد لهذا در بعض افعال در آخر صیغه واحد غائب مذکر ( ها ی ملفو ظی ) را می آرند مثلاً ودریده ، واوسیده وغیره



ود ر بعض افعال حرف آخر صیغه واحدغائب مذکر راساکن می سازد مثلاً ازختل ، وخوت ، از کتل وکوت وغیره :

(٤) فعل ماضی مطلق متعدی از مصدر وضعی باقاعده چنین ساخته می شود که در شروع مصدر علامت فاعلی (م، و، ې، ئ یایاست ، ه، ل، ه، ې) رامی آرند ودر واحد غائب مذکر لام مصدری را حذف می سازد ، مثلاً ازمصدر وهل فعل ماضی مطلق متعدی معروف چنین می آید زه ئې ووهلم موږ ئې ووهلو ، ته ئې ووهلې ، تاسی ئې ووهلاست ، دی ئې وواهه ، دوی ئې ووهل ، دائې ووهله ، دوی ئې ووهلې :

اگر حرف اول ماضی الف مفتوحه باشد واویکه لذوماً در اول ماضی می آید بسبب قرب آن الف ساکن میگردد .

مثلاً ازمصدراچول ، واچاوه ، واز اخیستل ، واخیست ، وا زا لو تل ، وا لوت وغیره گاهی بعد از حذف لام علامت مصدری در بین دو حرف آخر صیغه واحدغائب مذکر الف ساکن را می آرند ، تا که صیغه واحدغائب مذکر مشابه با امر واحد حاضر نشود ، مثلاً از ترل ، وتاړه ، وازوهل ، ووا هه امرحاضرآن ووهه ، وتړه می آید ، گاهی در بین واوو اصل فعل ضمیر متصل فاعلی را می آرند مثلاً وی واهه ، ومی تاړه ، ودی واهه ، وئی تاړه . بشرطیکه مفعول آن بااو نیامده باشد ، واگر مفعول آن ذکر شده باشد آنوقت ضمیر متصل فاعلی بعد ازمفعول می آید مثلاً احمد می وواهه ، زه ئې ووهلم ، ته می ولیدلې ، دی دی ووا هه وغیره :

(٥) فعل ماضی لازمی مطلق از مصادر ترکیبی چنین ساخته می شود که از مصادر لازمی علامت کیدل یایدل راحذف نموده در آخراسم یاصفت فعل معاون (شوم ، شوو ، شوې ، شوئی یاشواست ، شو ، شول ، شوه ، شوی) رامی آرند مثلاً ازماتیدل ، مات شوم ، مات شو ازپخلا کیدل . پخلا شوم وغیره :

(٦) ازمصادر ترکیبی متعدی فعل ماضی مطلق چنین ساخته می شود که علامت

کول یاول راحذف نموده درآخر اسم یااسم صفت فعل معاون (کړ) باعلامت فاعلی آن می‌آرند مثلاً ازمصدرپټول ، فعل ماضی مطلق زه ئي پټ کړم، مو ز ئي پټ کړ و ته ئي پټ کړي، تاسی ئي پټ کړاست ، دی ئي پټ کړ، دوی ئي پټ کړل، دائي پټه کړه. دو ی ئي پټې کړې :-

(۷) فعل ما ضی متعدی بلحاظ تذکیر وتانیث ، مفرد وجمع تعلق به مفعو ل خو دداړد نه به‌فاعل خود ۱۰۰ گر مفعول فعل مذ کر یامونث .مفرد یا جمع، متکلم یامخاطب باشد فعل هم بصیغهٔ مذکر یامونث. مفرد یاجمع ، متکلم یامخاطب می‌آید مثلاً ده احمد ولید . ماخلیمه‌ولیدله .تاهلکان‌ولیدل ، ماتجونی‌ولیدلي، احمد زه و لید لم ؛احمد ته‌ولیدلي‌وغیره :

(۸) گر دان فعل ماضی متعدی که‌مفعول آن بااوذکر نشده‌باشد در تمام صیغه‌ها به صیغه و احد غائب مذکر می آید مثلا ماوو اهه ، تا وو اهه . تاسی و وا هه ده وواهه ، دو ی وو ا هه ، دي وو اهه :



گردان فعل ماضی مطلق از مصدر لازمی وضعی باقاعده

| | شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| مذکر : | زه‌ودریدم | موزودریدو | ته‌ودریدي | تاسی‌ودریداست | دی ودریده | دوی و در یدل |
| مونث : | » | » | » | » | داودریده | دوی ودریدي |
| | من ایستاده شدم | ماایستاده‌شدیم | توایستاده‌شدی | شماایستاده‌شدید | اوایستاده‌شد | ایشان ایستاده شدند |

گردان فعل ماضی مطلق ازمصدر متعدی وضعی باقاعده

| | شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| مذکر | زه‌ئي‌ووهلم | موزئي‌ووهلو | ته‌ئي‌ووهلي | تاسی‌ئي‌ووهلاست | دی‌ئي‌ووواهه | دوی ئي وو هل |
| مونث | » | » | » | » | دائي ووهله | دوی‌ئي‌ووهلي |
| | اومرازد | اومارازد | اوترازد | اوشمارازد | اواورا زد | اوایشان رازد |

(بیان فعل ماضی مطلق مجهول)

فعل ماضی مطلق مجهول از اسم مفعول‌اصل فعل ساخته‌می‌شود چنانچه در آخر اسم مفعول فعل معاون (شوم ، شو ، شوي

سوي، يـ سواست ـ سو ـ سول ـ سوه سوي ) را می‌آرند ـ مثلا ره ووهلی سوم ـ موږ وو هلی سوو وما قبل‌اسم
مفعول واو را می‌آرنـد ،

گـاهی درآخر مصدر فعل معاون ( شوم شووغیره ، ) رامی آرنـد وما قبل‌مصدر واو رامی آرند مثلاً زه ووهل شوم
موږ ووهل شوو ، ته و هل شوې تاسی‌وو هل شوئ ، دی ووهل شو، دوی و و هـل شول ، داووهـل شو ه ،
دوی وو هـل شو ې :

## گـردان فعل ماضی مطلق مجهو ل

| | شخص اول ( متکلم) | | شخص دوم ( مخاطب ) | | شخص سوم ( غائـب ) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| مـذکر | زه‌ووهلی‌ شوم | موږووهلی‌شوو | ته‌ووهلی‌شوې | تاسی ووهلی شواست | دی‌وو هلی‌شو، | دوی‌ووهلی‌شول |
| مـونث | » | » | » | » | دی‌ووهلي‌شوه | دوی‌ووهلی‌شوی |
| | من‌زده‌شدم | مازده‌شدیم | توزده‌شدی | شمازده‌شدید | اوزده شد | ایشان زده‌شدند |



**فصل‌شانزدهم : بیان ماضی قریب**

فعل ماضی قریب آن فعل‌را گویند که‌وقوع آن درزمان گذ شته قریب واقع شده‌باشد ،ماضی قریب ازاسم مفعول و یاصفت مشبهه‌اصل فعل ساخته می شودچنانچه درآخراسم مفعول ویاصفت‌مشبهه صیغه‌های فعل معاون (یم ، یو ، ئي ئی ، یاياست ، دی ، ده ، دی )رامی‌آرند مثلازه‌دریدلی یم ،زه‌ئي‌و هلی یم‌وغیره

## گردان فعل ماضی قریب‌ازمصدر لازمی‌وضعی باقاعده

| | شخص‌اول (متکلم) | | شخص‌دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| مذکر: | زه‌دریدلی یم | موږدریدلی‌یو | ته‌درید لی ئي | تاسی‌دریدلی‌یاست | دی‌دریدلی دی | دوی در یدلی‌دی |
| مونث: | » | » | » | » | دادر یـدلي ده | » |
| | من‌ایستاده‌شده‌ام | ماایستاده شده‌یم | توایستاده‌شده‌ءی | شماایستاده‌شده‌ئید | اوایستاده‌شده‌است | ایشان‌ایستاده شده‌اند |

## گـردان ماضی قریب معر و ف ازمصدر متعدی وضعی با قاعد ه

| | شخص‌اول (متکلم) | | شخص‌دوم (مخاطب) | | شخص‌سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| مذکر: | زه‌ئي‌و هلئی‌یم | موږئي‌وهلی‌یو | ته‌ئي‌و هلی ئي | تاسی‌ئي‌و هلئی‌یاست | دی‌ئي‌و هلی دی | دو ی‌ئي‌وهلی‌دی |
| مونث: | زه ئي‌و هلي‌یم | » | ته‌ئي و هلي ئي | » | دا ئـي‌و هلي ده | » |
| | اومرازده‌است | اومارازده‌است | اوترازده‌است | اوشمارازده‌است | اواورازده‌است | اوایشان‌رازده ست |

## ماضی قریب مجهول

ماضی‌قریب مجهو ل ازفعل ماضی قریب معروف ساخته می‌شودچنانچه دربین‌اسم‌مفعو ل و فعل معا ون (یم ، یو ، ئي

تاسي وهلی‌شوی یاست،دو ی و هلی‌شوی‌دی،دا وهلي شوي‌ده ،دوی‌وهلی‌شوی‌دی .



## فصل هفدهم — بیـان مـاضی بعید

ماضی‌بعید آن فعل را گویند که‌وقوع آن‌درزمان گذشتهٔدور واقع‌شده باشد،
ماضی بعید ازاسم مفعول یاصفت مشبهه اصل فعل ساخته می‌شود . چنانچه‌درآخر اسم‌مفعول ویاصفت‌مشبهه فعل‌معاون (وم، وو، وې، وی، یاواست . و، وه، وه . وې . )رامی‌آرند مثلاً زه‌درید لی‌ٔوم . زه‌ئی وهلی‌ٔوم ؛

### گردان مـاضی‌بعید ازمصدر لازمی وضعی بـاقـاعده

| | شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| مذکر : | زه‌دریدلی ٔوم | موږ دریدلی وو | ته‌دریدلی ٔوې | تاسی‌دریدلی‌واست | دی‌دریدلی‌ٔو، | دوی‌دریدلی وه |
| مؤنث : | زه‌دریدلې‌وم | « | ته‌ږدریدلې‌وې | « | دا دریدلې‌وه | دوی‌دریدلې‌وې |
| | من‌ایستاده‌بودم | ماایستاده‌بودیم | توایستاده‌بودی | شماایستاده‌بودید | او ایستاده بود | ایشان ایستاده بودند |

### گردان فعل ماضی متعدی بعید ازمصدر وضعی باقاعده

| | شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| مذکر: | زئې‌وهلی‌ٔوم | موږئې‌وهلی‌وو | ته‌ئې‌وهلی ٔوې | تاسی‌ئې‌وهلی‌ٔواست | دی‌ئې‌وهلی‌ٔو | دوی‌ئې وهلی‌وه |
| مونث: | زه‌ئې‌وهلې وم | « | ته‌ئې‌وهلې وې | « | دائې‌وهلې‌وه | دوی‌ئې وهلې‌وې |
| | اومرازده‌بود | اومارازده‌بود | اوترازده‌بود | اوشمارازده‌بود | اواورازده‌بود | اوایشان‌رازده بود |

### بیان ماضی بعید مجهول

ماضی بعیدمجهول ازماضی بعید معروف ساخته‌میشود چنانچه‌در بین اسم‌مفعول اصل فعل‌و فعل معاون (وم، وو، وغیره) فعل معاون (شوی) رامی آرند مثلاً زه‌وهلی شوی‌ٔوم (من‌زده‌شده بوذم) ؛



### گردان ماضی‌بعید مجهول ازمصدر متعدی با قاعده

| | شخص اول (متکلم) | | شخص دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| مذکر: | زه‌وهلی‌شوی‌ٔوم، | موږوهلی‌شوی‌وو، | ته‌وهلی‌شوی‌ٔوې، | تاسی وهلی‌شوی‌واست، | دی‌وهلی‌شوی‌ٔو، | دوی‌وهلی‌شوی‌وه |
| مونث: | زه‌وهلې‌شوې‌وم | « | ته‌وهلې‌شوې‌وې | « | داوهلې‌شوې‌وه | دوی وهلی شوی‌وې |
| | من زده‌شده‌بودم | مازده‌شده‌بودیم | توزده‌شده‌بودی | شمازده‌شده‌بودید | اوزده‌شده‌بود | ایشان‌زده‌شده‌بودند |

## فصل هژدهم «بیان فعل ماضی استمراری»

فعل ماضی استمراری آن فعلی است که وقوع آن در زمان گذشته شده باشد وازمعنی آن استمرار فعل معلوم می‌شود ،

(۱) ماضی استمراری لازمی ازمصدر ساخته می‌شود چنانچه گاهی لام علامت مصدری را حذف نموده درآخر آن علامات فاعلی را می‌آرندمثلاً ازمصدردریدل ،زەدریدم ، موزدریدو وغیره و گاهی درآخر مصدرعلامات فاعلی را می‌آرند مثلاً از مصدر دریدل ،زەدریدلم وغیره (۲) ماضی استمراری متعدی از مصدرساخته می‌شود : چنانچه درآخر مصدرعلامات فاعلی را می‌آرندمثلاً از مصدر وهل ، زەئپ وهلم ، موزئپ وهلووغیره ؛ لیکن درصیغه واحدغائب مذکر لام مصدری را حذف میکنند .

(۱) گاهی خود مصدرمعنی ماضی استمراری رامیدهد مثلاماویل ، موزویل ، تاویل ، تاسی‌ویل ، دەویل ، دوی‌ویل ، دپ‌ویل ، و این در وقت می شود که مفعول فعل یك مقوله باشد مثلاما ویل ، چه احمد بی عقل‌دی ، ( من میگفتم که احمد نادان است ) : یاافعال مخصوصه باشد مثلا ماخندل ( من‌خنده میکردم )

نوت :ـ گاهی در تمام‌صیغه‌های‌استمراری لفظ(به)رامی‌آرند مثلازەبەئی وهلم (مرامی‌زد)مابەویل ، چەتەدا کار کولای نه شپ( من‌میگفتم که تواین کاررا کرده نمی توانی ) ، زەبەدریدلم (من ایستاده می‌شدم)

---



### گردان ماضی استمراری ازمصدر وضعی لازمی باقاعده

| | شخص اول ( متکلم ) مفرد | شخص اول ( متکلم ) جمع | شخص دوم ( مخاطب ) مفرد | شخص دوم ( مخاطب ) جمع | شخص سوم ( غائب ) مفرد | شخص سوم ( غائب ) جمع |
|---|---|---|---|---|---|---|
| مذکر: | زەدریدم | موزدریدو | تەدریدپ | تاسی‌دریداست | دی‌دریده | دوی‌دریدل |
| مونث: | » | » | » | » | داد ریده | دوی‌دري دني |
| | من‌ایستاده‌می‌شدم | ماایستاده‌می‌شدیم | توایستاده‌می‌شدی | شماایستاده‌می‌شدید | اوایستاده‌می‌شد | ایشان‌ایستاده می‌شدند |

### گردان فعل ماضی استمراری ازمصدر وضعی متعدی باقاعده

| | شخص اول ( متکلم ) مفرد | شخص اول ( متکلم ) جمع | شخص دوم ( مخاطب ) مفرد | شخص دوم ( مخاطب ) جمع | شخص سوم ( غائب ) مفرد | شخص سوم ( غائب ) جمع |
|---|---|---|---|---|---|---|
| مذکر: | زەئپ‌وهلم | موزئپ‌وهلو | تەئپ‌وهلپ | تاسی‌ئپ‌وهلاست | دی‌ئپ‌واهه | دوی‌ئپ‌وهل |
| مونث: | » | » | » | » | دائپ وهله | دوی‌ئپ وهلپ |
| | اومرامی‌زد | اومارامی‌زد | اوترامی‌زد | اوشمارامی‌زد | اواورامی‌زد | او ایشان رامی زد |

### بیان فعل ماضی استمراری مجهول

فعل ماضی استمراری مجهول از اسم مفعول اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخراسم مفعول اصل فعل فعل استمراری مصدر « کیدل »رامی آرند مثلا زەوهلئی کیدم« من‌زده‌می‌شدم »

نوت : لا هی از مصدر ساخته می شود چنا نچه در اخر مصدر فعل ماضی استمرا ری مصدر " لیدل » را می آرند مثلاً زەوهل کیدم ( من زده می شدم ).

## گردان ماضی استمراری مجهول از مصدر متعدی وضعی باقاعده

| | شخص اول «متکلم» مفرد | جمع | شخص دوم «مخاطب» مفرد | جمع | شخص سوم «غائب» مفرد | جمع |
|---|---|---|---|---|---|---|
| مذکر: | زەوهلیٔ کیدم | موزوهلی کیدو | تەوهلیٔ کیدي | تاسیوهلی کیداست | دیوهلیء کیدە | دویوهلی کیدل |
| مونث: | زەوهلي کیدم | » | تەوهلي کیدي | » | داوهلي کیدە | دوی وهلی کیدي |
| | من زده می شدم | ما زده می شدیم | تو زده می شدی | شما زده می شدید | او زده می شد | ایشان زده می شدند |



## فصل نزدهم — بیان ماضی شکیه یا احتمالی

ماضی شکیه آن فعل را گویند که در زمان گذشته بر بودن و کردن کا ری شك و شبهه ظا هر کنند ، ماضی شکیه ازاسم مفعول ویا صفت مشبهه اصل فعل سا خته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول ویا صفت مشبهه علامات ذیل را می آرند (بەیم ، بە، یو بەئي بەیاست بە وی) مثلاً از مصدر (دریدل ) زەبەدریدلی ئیم ( من ایستاده شده باشم )واز مصدر (وهل) زي ەبەئي وهلی ئیم ( او مرا زده باشد )

## گردان ماضی شکیه ازمصدر وضعی لازمی باقاعده

| | شخص اول (متکلم) مفرد | جمع | شخص دوم (مخاطب) مفرد | جمع | شخص سوم (غائب) مفرد | جمع |
|---|---|---|---|---|---|---|
| مذکر: | زەبەدریدلی ئیم | موزبەدریدلی یو | تەبەدریدلی ئي | تاسی بەدریدلی یاست | دی بەدریدلی ٔوی | دوی بەدریدلی وی |
| مونث: | زەبەدریدلي یم | » | تەبەدریدلي ئي | » | دا بەدریدلي وی | » |

من ایستاده شده باشم ، ما ایستاده شده باشیم ، تو ایستاده شده باشی ، شما ایستاده شده باشید ، او ایستاده شده باشد ، ایشان ایستاده شده باشند

نوت : ـ گاهی لفظ ( بە ) راماقبل از اسم مفعول و صفت مشبهه می آرند و گاهی مابعد اسم مفعول می آرند اما فصیح آن است که ماقبل از اسم مفعول آورده شود مثلاً زەبەدریدلیٔ یم ، زەبەئي وهلیٔ یم

## گردان ماضی شکیه ازمصدر وضعی متعدی باقاعده

| | شخص اول (متکلم) مفرد | جمع | شخص دوم (مخاطب) مفرد | جمع | شخص سوم (غائب) مفرد | جمع |
|---|---|---|---|---|---|---|
| مذکر: | زەبەئي وهلی ئیم | موزبەئي وهلی یو | تەبەئي وهلي ئي | تاسی بەیي وهلی یاست | دی بەئي وهلی ٔوی | دوی بەئي وهلی وی |
| مونث: | زەبەئي وهلي یم | » | تەبەئي وهلي ئي | » | دا بەئي وهلي وی | » |
| | او مرا زده باشد | او ما را زده باشد | او ترا زده باشد | او شما را زده باشد | او او را زده باشد | او ایشان را زده باشد |

## بیان ماضی شکیه مجهول

اضی شکیه مجهو ل از ماضی شکیه معروف ساخته می شود چنا نچه در بین اسم فعـو ل و فعل معا و ن ( به یم' به یو و غیر ه ) فعل معا و ن ( شو ی ) ا می آ ر ند مثلاً ز ه بـه و هلیٔ شو ی یم ( من ز د ه شد ه بـا شم )

### گر دان ماضی شکیه مجهول

شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | زة بـه و هلیٔ شوی یم | موز بـه و هلی شوی یو |

شخص دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| » | ته به و هلیٔ شو یٔ یي | تاسی به و هلی شوی یاست |

شخص سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| » | د ی به و هلیٔ شو یٔ و ی | دوی به و هلی شوی وی |

شخص اول ( متکلم )

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مؤنث: | زه به و هلې شوې یم | موز به و هلی شوی یو |

شخص دوم (مخاطب )

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| » | ته به و هلې شوې یې | تاسی به و هلی شوی یاست |



شخص سوم ( غائب )

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مؤنث: | دا به و هلې شوې وی | د وی به و هلی شوی و ی |

شخص او ل ( متکلم )

| مفرد | جمع |
|---|---|
| من ز ده شده باشم | مازده شده باشیم |

شخص دوم ( مخاطب )

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| » | | |
| » | تو زده شده با شی | شمازده شده باشید |

شخص شوم ( غائب )

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| » | اوزده شده باشد | ایشان زده با شند |

## فصل بیستم: بیان ماضی تمنائی

ماضی تمنائی آن فعل را گو یند که وقوع آن دلالت بر زمانه گذشته میکند واز وقوع آن خواهش و تمنا ظاهر شود '

ماضی تمنائی از اسم مفعو ل ویا صفت مشبهه اصل فعل ساخته می شود چنا نچه در آخر اسم مفعو ل و یا صفت مشبهه لفظ (وای) ودر شروع آن لفظ ( کشکی ) رامی آرند مثلاً کشکی ز ه دریدلیٔ وای ( کاشکی من استاده می شدم) کشکی ز ه ئې و هلیٔ وای (کاشکی مرا می زد)' لفظ(وای) در تمام صیغه هایك سان می آید هیچ تغیر نمیخورد :

## گردان ماضی تمنائی ازمصدر لازمی وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | کشکی زه دریدلی وای | کشکی موږ دریدلی وای |

شخص دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| « | کشکی ته دریدلی وای | کشکی تاسی دریدلی وای |

شخص سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| « | کشکی دی دریدلی وای | کشکی دوی دریدلی وای |

شخص اول (متکم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مونث: | کشکی زه دریدلې وای | کشکی موږ دریدلی وای |

شخص دوم (مخاطب)

| مفرد | جمع |
|---|---|
| کشکی ته دریدلې وای | کشکی تاسی دریدلی وای |

شخص سوم (غائب)

| مفرد | جمع |
|---|---|
| کشکی دادریدلې وای | کشکی دوی دریدلی وای |

| مفرد | جمع |
|---|---|

شخص اول (متکلم)

| | |
|---|---|
| کاشکی من ایستاده می شدم | کاشکی ما ایستاده می شدیم |
| کاشکی تو ایستاده می شدی | کاشکی شما ایستاده می شدید |
| کاشکی او ایستاده می شد | کاشکی ایشان ایستاده می شدند |



## گردان فعل ماضی تمنائی ازمصدر متعدی وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | کشکی زه ئې وهلی وای | کشکی موږ ئې و هلی وای |
| مونث: | کشکی زه ئې و هلې وای | « |
| | کاشکی او مرا می زد | کاشکی او ما را می زد |

شخص دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | کشکی ته ئې وهلی وای | کشکی تاسی ئې وهلی وای |
| مؤنث: | کشکی ته ئې وهلې وای | « |
| | کاشکی او ترا می زد | کاشکی او شما را می زد |

شخص سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | کشکی دی ئې وهلی وای | کشکی دوی ئې وهلی وای |
| مؤنث: | کشکی دا ئې و هلې وای | « |
| | کاشکی او اورا می زد | کاشکی او ایشان را می زد |

## بیان ماضی تمنائی مجهول

ماضی تمنائی مجهول از فعل ماضی تمنائی معروف ساخته می‌شود چنانچه‌در بین اسم‌مفعول و فعل معاون (وای) فعل معاون (شوی) را می آرند، مثلاً کشکی زه وهلی شوی وای (کاشکی من‌زده می شدم):

## گردان ماضی تمنائی مجهول

شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | کشکی زه وهلیء شوی وای | کشکی موږ و هلی شوی وای |
| مونث: | کشکی زه وهلې شوې وای | » |
| | کاشکی من زده می شدم | کا شکی ما زده می شدیم |

شخص دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | کشکی ته وهلئی شوی وای | کشکی تاسی وهلی شوی وای |
| مؤنث: | کشکی ته وهلې شوې وای | » |
| | کاشکی توزده می شدی | کاشکی شما زده می شدید |

شخص سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | کشکی دی وهلیء شوی وای | کشکی دوی وهلی شوی وای |
| مؤنث: | کشکی دا وهلئې شوې وای | » |
| » | کاشکی اوزده می شد | کاشکی ایشان زده می شدند |

### فصل بست یکم: بیان ماضی شرطیه

ماضی شرطیه آن فعل است که وقوع آن دلالت بر زمان گذشته کنند و مقید بیك شرطی باشد که بدون جزا معنی خود پوره ظاهر کرده نتواند، ماضی شرطیه ازاسم مفعول ویاصفت مشبهه اصل فعل ساخته می شود چنانچه درآخراسم مفعول ویاصفت مشبهه لفظ (وای) وماقبل آن حرف شرط (که) را می آرند، مثلاً که زه د ریدلئی وای (اگرمن ایستاده می شدم)، که زه ئی وهلیء وای (اگراومرا می زد).



## گردان ماضی شرطیه ازمصدر لازمی وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | که زه دریدلیء وای | که موږ د ریدلی وای |
| موئث: | که زه دریدلې وای | » |
| | اگرمن ایستاده می شدم | اگرما ایستاده می شدیم |

شخص دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | که ته دریدلیء وای | که تاسی دریدلی وای |
| موئث: | که ته دریدلې وای | » |
| | اگرتو ایستاده می شدی | اگرشما ایستاده می شدید |

شخص سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | که دی دریدلیء وای | که دوی دریدلی وای |
| مؤنث: | که دادریدلې وای | » |
| | اگراو ایستاده می شد | اگرایشان ایستاده می شدند |

## گردان فعل ماضی شرطیه از مصدر متعدی وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | که زه ئې وهلیء وای | که موږ ئې وهلی وای |
| مونث: | که زه ئې وهلې وای | » |
| | اگراومرا می زد | اگراو ما رامی زد |

شخصی‌دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| ذکر : | که‌ته ئې وهلیٔ وای | که تاسی ئې وهلی وای |
| ؤنث : | که‌ته‌ئې وهلې وای | « |
| | اگر اوترا می زد | اگر او شمارا می زد |

شخصی‌سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| ذکر : | که‌دی ئې وهلیٔ‌وای | که دوی ئې وهلی وای |
| ٔنث : | که دائې وهلې وای | « |
| | اگر او او رامی زد | اگر او ایشان را می زد |

## ( بیان ماضی شرطیه مجهول )

ماضی شرطیه مجهول از ماضی شرطیه معروف ساخته می شود چنانچه در بین
م مفعول وفعل معاون ( وای ) لفظ ( شوی ) می آرند مثلاً که زه وهلیٔ
یٔ وای ( اگر من زده می شدم ) :

**گ‌ردان ماضی شرطیه مجهول ازمصدر وضعی متعدی با قاعده**

شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | که زه‌وهلیٔ شویٔ وای | که موږ وهلی‌شوی وای |
| نث: | که زه وهلې شوې وای | « |
| | اگر من‌زده می شدم | اگر مازده می شدیم |



شخص دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر : | که ته وهلیٔ شویٔ وای | که تاسی وهلی‌شوی وای |
| مؤنث: | ته وهلې‌شوې وای | « |
| | اگر توزده می شدی | اگر شما زده می شدید |

شخص‌سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر : | که دی وهلیٔ‌شویٔ وای | که دوی‌وهلی شوی وای |
| مؤنث : | که‌دا وهلې شوې وای | « |
| | اگر او زده می‌شد | اگرایشان زده‌می‌شدند |

نوت :- درجزای‌ماضی شرطیه‌لفظ (به) زیاده میکنند، مثلاً که ته راغلیٔ وای، نو زه به هم در سره تللیٔ وای ( اگر تو می‌آمدی، من هم همرایت می رفتم ) :

## فصل‌بیست دوم : بیـان ماضی امکانی

ماضی امکانی آن فعل‌را گویند که دلالت برقدرت وامکان وقوع فعل درزمان گذشته میکند، ماضی امکانی ازاسم مفعول‌وصفت مشبهه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم‌مفعول وصفت مشبهه‌فعل معاون (شوم، شوو، شوې، شویٔ شو، شول، شوه، شوې) می آرند مثلاً زه درید لای شوم ( من‌ایستاده شده می‌توانستم ) ما احمد وهلای شو ( من احمد را زده می توانستم ).

## گردان ماضی امکانی ازمصدر لازمی وضعی باقاعده

### شخص اول ( متکلم )

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| کر : | زه درید لای شوم | مو زدرید لای شو و |
| ث : | » | » |
| | ایستاده شده می توانستم | ما ایستاده شده می توانستیم |

### شخص دوم ( مخاطب )

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| کر : | ته درید لای شوې | تاسی درید لای شوی |
| ث : | » | » |
| | یستاده شده می توانستی | شمان ایستاده شده می توانستید |

### شخص سوم ( غائب ) .

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| کر : | دی درید لای شو | دوی درید لای شول |
| ث : | دا درید لای شوه | دوی درید لای شوې |
| | یستاده شده می توانست | ایشان ایستاده شده می توانستند |

: ـ درمحاوره قندهاردرماضی امکانی برای ساختن اسم مفعول در آخرمصدر ( ای ) را می آرند وگاهی لام علامت مصدری را حذف نموده در آخرآن ی ) می آرند مثلاً ازدریدل دریدلی یادریدای واز وهل وهلای ، لړل ، تړلای وغیره :



## گردان ماضی امکانی معروف ازمصدروضعی متعدی باقاعده

### شخص اول ( متکلم )

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | زه ئې وهلای شوم | مو ژ ئې وهلای شوو |
| مونث: | » | » |
| | او مرا زده می توانست | او ما را زده می توانست |

### شخص دوم ( مخاطب )

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | ته ئې و هلای شوې | تاسی ئې و هلای شوئ |
| مؤنث: | » | » |
| | او ترا زده می توانست | او شما را زده می توانست |

### شخص سوم ( غائب )

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | دی ئې و هلای شو | دوی ئې و هلای شول |
| مؤنث: | دا ئې و هلای شوه | دوی ئې و هلای شوې |
| | او او را زده می توانست | او ایشان رازده می توانست |

### « بیان ماضی امکانی مجهول »

ماضی امکانی مجهول از ماضی امکانی معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون .

( شوم ، شو وغیره ) لفظ ( کیدلای ) رامی آرند مثلاً زه وهلی کیدلای شوم ( من زده شده می توانستم )

## گردان ماضی امکانی مجهول از مصدر وضعی متعدی باقاعده

### شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | زه وهلی کید لای شوم | موږ وهلی کېد لای شوو |
| مؤنث: | زه وهلې کید لای شوم | « |
| | من زده شده می توانستیم | ما زده شده می توانستیم |

### شخص دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | ته وهلی کیدلای شوې | تاسی وهلی کیدلای شوئ |
| مؤنث: | ته وهلې کیدلای شوې | « |
| | توزده شده می توانستی | شما زده شده میتوانستید |

### شخص سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | دی وهلی کید لای شو | دوی وهلی کیدلای شول |
| مؤنث: | داوهلې کید لای شوه | دوی وهلې کیدلای شوې |
| | اوزده شده میتوانست | ایشان زده شده میتوانستند |

## فصل بیست سوم (بیان ماضی توبیخی:)

ماضی توبیخی آن فعلی را گویند که وقوع آن درزمان گذشته شده باشد ازوتوبیخ دتنبیه ظاهر میشود ماضی توبیخی معروف ازماضی بعید معروف ساخته میشود چنانچه در بین اسم مفعول ویا صفت مشبه اصل فعل وفعل معاون (وم، و، وې، واست یا وای، و، وه، وه، وې، لفظ (به) رامی آرند،



نوت: گاهی لفظ (خو) راماقبل از (به) هم می آرند مثلاً هغه خو به راغلی و (او باید می آمد) زه خو ې بآ وهلی وم (مرا باید میزد):

## گردان ماضی توبیخی معروف از مصدر وضعی لازمی باقاعده

### شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | زه به دریدلی وم | موږ به دریدلی وو |
| مؤنث: | زه به دریدلې وم | « |
| | من باید ایستاده می شدم | ما باید ایستاده می‌شدیم |

### شخص دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | ته به دریدلی وې | تاسی به دریدلی واست |
| مؤنث: | ته به دریدلې وې | « |
| | توباید ایستاده می شدی | شما باید ایستاده می‌شدید |

### شخص سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | دی به دریدلی و | دوی به دریدلی وه |
| مؤنث: | دابه دریدلې وه | دوی به دریدلې وې |
| | اوباید ایستاده می‌شد | ایشان باید ایستاده می‌شدند |

## گردان ماضی توبیخی معروف ازمصدر وضعی متعدی باقاعده

### شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | زه به ئې وهلی وم | موږ به ئې وهلی وو |

| جمع | مفرد |
|---|---|
| موږ به لي وهلي وو | مونث: زه به ئي وهلي وم |
| او باید ما را می زد | او باید مرا می زد |

شخص دوم (مخاطب)

| جمع | مفرد |
|---|---|
| تاسی به ئي و هلی واست | مذکر: ته به ئي و هلئ وې |
| « | مؤنث: ته به ئي وهلې وې |
| او باید شما را می زد | او باید ترا می زد |

شخص سوم (غائب)

| جمع | مفرد |
|---|---|
| دوی به ئی وهلی وه | مذکر: دی به ئي وهلئ و |
| دوی به ئي وهلی وې | مؤنث: دای به ئي وهلې وه |
| او باید ایشان رامی زد | او باید او رامی زد |

## بیان ماضی توبیخی مجهول

ماضی توبیخی مجهول از ماضی توبیخی معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون (وم، وو، وغیره) لفظ (شوی) رامی آرند مثلاً زه به وهلئ شوئ وم (من باید زده می شدم)

گردان ماضی توبیخی مجهول از مصدر متعدی وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

| جمع | مفرد |
|---|---|
| موږ به هلی شوی وو | مذکر: زه به وهلئ شوئ وم |
| « | مؤنث: زه به وهلې شوې وم |
| ما باید زده می شدیم | من باید زده می شدم |



شخص دوم (مخاطب)

| جمع | مفرد |
|---|---|
| تاسی به وهلی شوی واست | مذکر: ته به وهلئ شوئ وې |
| « | مؤنث: ته به وهلې شوې وې |
| شما باید زده می شدید | تو باید زده می شدی |

شخص سوم (غائب)

| جمع | مفرد |
|---|---|
| دوی به وهلی شوی وه | مذکر: دی به وهلئ شوئ و |
| دوی به وهلئ شوی وې | مؤنث: دا به وهلې شوې وه |
| ایشان باید زده می شد | او باید زده می شد |

## (تمرین ۱۳ سوالات)

(۱) فعل ماضی کدام فعل را می گویند و برچند قسم است مثال هریك را بنویسید

(۲) ماضی مطلق کدام فعل است و از چه وچطور ساخته می شود با مثالش بیان کنید

(۳) اگر حرف اول ماضی متعدی الف باشد پس ضمیر فاعلی را کجا می آرند مثالش را بنویسید:

(٤) در کدام وقت بعد حذف لام علامت مصدری در بین دو حرف آخر ماضی مطلق الف می آرند وچرا می آرند، (۵) ماضی متعدی بلحاظ تذکیر وتانیث مفرد و جمع تعلق به فاعل خود دارد یا با مفعول خود مثالش را بنویسید، (٦) گردان ماضی متعدی بدون مفعول خود چطور می آید، آنرا گردان کنید

(۷) اگر فعل ماضی متعدی باشد از ضمائر شخصی منفصل متکلم، مخاطب و غائب کدام یکی بطور فاعل باآن استعمال می شود مثال هریك را بنویسید واگر لازمی ویا متعدی حال واستقبال باشد کدام ضمائر شخصی منفصل باآن بطور فاعل استعمال می شود مثال هریك را بنویسید

(٨) از ضمائر استفهام (څوك) و (چا) كدام يك باماضي متعدي بطور فاعل استعمال مى‌شود مثالش را بنويسيد

(٩) ازمصادر تركيبى فعل ماضى مطلق لازمى ومتعدى چطور ساخته مى‌شود مثال هريك را بنويسيد :

(١٠) ماضى مجهول چطور ساخته مى‌شود بامثالش بنويسيد ؛

(١١) ماضى قريب معروف ومجهول چطورساخته مى‌شود ذيلاً ش را بامثالش بنويسيد

(١٢) ماضى بعيد وماضى استمرارى معروف ومجهول چطور ساخته مى‌شود هريك را بامثالش بنويسيد

(١٣) ماضى شكيه‌وماضى تمنائى‌معروف‌ومجهول‌چطور ساخته‌مى‌شود تفصيلش رابامثالش بنويسيد

(١٤) ماضى امكانى وتوبيخى معروف ومجهول چطورساخته مى‌شودبيان هريك را با مثالش بنويسيد

(١٥) از مصادر ذيل ماضى امكانى ، تمناهى ، احتمالى ، شرطيه و توبيخى معروف ومجهول را بسازيد وهريك را جدا جدا گردان كنيد .
(وهل) (ليدل) (اچول) (بهيدل) (دريدل) :

(١٦) ضمائر شخصى منفصل ذيل را درحالت فاعلى ، مفعول لى ، اضافى وجرى درمحل خود استعمال كنيد وهر يك را بامثالش بنويسيد (زه ـ ما) ، (ته ـ تا) ، (دى ، ده) ، (دا ، دې) ، (هغه ، هغې) ، موږ ، تاسى ، دوى ، هغو ، هغوى ،

(١٧) درجمله هاى ذيل ماضى مطلق ، قريب ، بعيد ، استمرارى ، احتمالى ، تمنائى ، شرطيه ، امكانى و توبيخى را معلوم كنيد وبنويسيد كه معروف است يا مجهول كدام صيغه است ؟

(١) نن زه مكتب ته تللى يم (٢) دې هلك نن خپل سبق زده كړى نه دى



(٣) زمازوى پرون دبام ولويده (٤) ته چيرى تللى (٥) زه پرون مكتب ته تلم (٦) احمد به مكتب تللى وى (٧) تابه داخط ليكلى وى .
(٨) كه ته راغلى واى ، نوزه به درسره تللى واى (٩) ما دا هلك و هلاى نه سو (١٠) ما دا كار كولاى نه سو (١١) كشكى دا هلك زمازوى واى (١٢) تا خو به دا كار كړى وى (١٣) داوهلى سوى وه ، (١٤) زه وهلى سوى وم (١٥) ته ليدلى سوى يې (١٦) داووهلى سوه (١٧) زه كورته ولاړم ، (١٨) ما احمد ووا هه (١٩) احمد پرون په مكتب كښې ډيرووهلى سو (٢٠) ته ووهلى سوې !

## فصل بيست وچهارم (بيان فعل مستقبل)

فعل مستقبل آن فعلى است كه وقوع آن برزمان آينده دلالت كند وآن برسه قسم است (١) فعل مستقبل مطلق (٢) فعل مستقبل التزامى (٣) فعل مستقبل امكانى :

## « بيان فعل مستقبل مطلق

فعل مستقبل مطلق از فعل حال مطلق ساخته مى‌شود چنانچه قبل از فعل حال مطلق لفظ (به) علامت استقبال را مى‌آرند مثلاً از فعل حال مطلق (در يېرم) فعل مستقبل مطلق (بەدر يېرم) از (وهم) ، (بەوهم) . (٢) اگر فعل حال از مصدر تركيبى ساخته شده باشد در وقت ساختن فعل مستقبل مطلق (يېږى) علامت فعل حال را حذف نموده درآخر اسم يااسم صفت لفظ (بەسى وغيره) را مى‌آرند مثلاً از وركيږى (گم مى‌شود) فعل مستقبل مطلق (ورك بەسى) واز پخيږى (پخته مى‌شود) پوخ بەسى (پخته خواهد شد).

(٣) اگر فعل حال ازمصدر تركيبى متعدى ساخته شده باشد دروقت ساختن فعل مستقبل مطلق درآخر اسم يا صفت فعل معاون (كم ، كو ، كې ، كې ، كى) وماقبل آن (به) علامت استقبال را مى‌آرند مثلاً از پخوم (پخته مى‌كنم) پوخ به كم ، پوخ به كو ؛ پوخ به كې ، پوخ به كې ، پوخ به كى ، پخه به كى ، پخې به كى

پخلا کوم (راضی‌میکنم) پخلا به ئې کم، پخلا به ئې کو، پخلا به ئې کې، پخلا بـه ئې
ۍ، پخلا به ئې کی فائده : ـ گاهی لفظ (به) در بین دوجزو فعل می‌آرند مثلاً از
ی زدم (می گدازم) پرې به‌ئې زدم (خواهم گذاشت) از کښینوم (می نشانم) کښی به ئې
م (اوراخواهم نشاند) وازدروم (ایستاده میکنم) وبه ئی‌دروم (اورا ایستاده
راهم کرد).

گاهی بعد از (به) ضمیر متصل مفعولی رامی‌آرند مثلاً و به ئی وهم (اوراخو
م‌زد) وبه می‌وهی (مراخواهد زد) وبه دی وهی (تراخواهد زد) وغیره،

گردان فعل مستقبل معروف لازمی ازمصدر وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| کر: | زه به دریږم | موږ به دریږو |
| نث | » | » |
| | من ایستاده خواهم‌شد | ما ایستاده خواهیم شد |

شخص‌دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| کر: | ته به‌دریږې | تاسی به دریږئ |
| نث: | » | » |
| | توایستاده خواهی‌شد | شما ایستاده خواهید شد |

شخص‌سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| کر: | دی به دریږی | دوی به در یږی |
| نث: | دا به دریږی | » |
| | اوایستاده خواهد شد | ایشان ایستاده خواهند شد |



گردان فعل مستقبل متعدی ازمصدر وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | زه به ئې وهم | موږ به ئې وهو |
| مونث: | » | » |
| | من اوراخواهم زد | ما اوراخواهیم‌زد |

شخص دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | ته به ئې وهی | تاسی به ئې وهئ |
| مؤنث: | » | » |
| | تو اوراخوهی زد | شما اورا خواهید زد |

شخص سوم (غائب).

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | دی به‌ئې وهی | دوی به ئې وهی |
| مونث: | دا به ئې وهی | » |
| | اواوراخواهد زد | ایشان اوراخواهد زد |

بیان فعل مستقبل مجهول

فعل مستقبل مجهول ازاسم مفعول اصل فعل ساخته‌می شود چنانچه ما قبل اسم‌مفعول (به) علامت استقبال ودراخر آن فعل‌معاون (شم، شو، شې، شئ، شی) رامی‌آرند مثلاً زه به وهلی شم (من‌زده خواهم شد) موږ به وهلی‌شو، ته به وهلئ شې تاسی بـه وهلی شئ، دی به و هلئ شی، دوی په و هلی شی، دابـه و هلې‌شی، گاهی ازاسم مصدر می سازند چنانچـه ما قبل مصدر (بـه) و (و) رامی آرند مثلاً زه به ووهل شم (من زده خواهم‌شد).

## فصل بیست پنجم　　بیان فعل مستقبل التزامی

ل مستقبل التزامی از فعل حال التزامی ساخته‌می‌شود چنانچه (به) علامت استقبال
قبل از فعل حال التزامی می‌آرند مثلاً زه‌و دریږم (من ایستاده شوم) فعل
ستقبل التزامی زه‌به ودریږم (من ایستاده خواهم‌شد) واززه‌و وهم (من بزنم)
ه به ووهم (من‌خواهم زد)

### گردان فعل مستقبل التزامی لازمی از مصدر وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| کر: | زه‌به‌و دریږم | موږ به ود ریږو |
| نث: | » | » |
| | من ایستاده خواهم شد | ما ایستاده خواهیم شد |

شخص‌دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| کر: | ته به و در یږ ې | تاسی به‌ودریږئ |
| ث: | » | » |
| | تو ایستاده خواهی شد | شما ایستاده خواهید شد |

شخص سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| کر: | دی به ودر یږ ی | دوی به و دریږی |
| نث: | دا به و در یږی | » |
| | او ایستاده خواهدشد | آنها ایستاده خواهند شد |



### گردان فعل مستقبل التزامی معروف متعدی ازمصدر وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | زه به ئې ووهم | موږ به ئې ووهو |
| مؤنث: | » | » |
| | من اورا خواهم زد | ما اورا خواهیم زد |

شخص دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | ته به ئې وو هې | تاسی به ئې و وهی |
| مونث | » | » |
| | تو اورا خواهی زد | شما او راخواهید زد |

شخص سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | دی به ئې ووهی | دوی به ئې ووهی |
| مؤنث: | دا به ئې ووهی | » |
| | اواو را خواهد زد | ایشان او را خواهند زد |

### بیان فعل مستقبل التزامی مجهول ازمصدر متعدی

وضعی لازمی با قاعده

فعل مستقبل التزامی مجهول از فعل حال التزامی مجهول ساخته می شود؛ چنانچه
قبل ازاسم‌مفعول (به) علامت استقبال رامی آرند مثلاً از فعل حال التزامی مجهول
زه ووهلئی شم (من زده شوم) فعل مستقبل التزامی مجهول زه به وو هلئی شم
(من‌زده خواهم‌شد) موږبه‌و وهلی‌شو، ته‌به‌و وهلئی شې، تاسی به‌ووهلی شی، دی
به‌ووهلی‌شی، دوی به‌ووهلی؟ شی، دا به ووهلې شی:

## فصل بست ششم    بیان فعل مستقبل امکانی

فصل مستقبل امکانی آن فعلی است که وقوع آن درزمان آینده امکان داشته باشد فعل مستقبل امکانی از فعل حال امکانی ساخته می شود چنانچه قبل ازاسم مفعول ویا صفت مشبهه (به) علامت استقبال رامی آرند مثلاً از فعل حال امکانی لازمی زه دریدلای شم (من ایستاده می توانم شد) فعل مستقبل امکانی لازمی زه به به دریدلای شم (من ایستاده شده خواهم توانست) واز فعل حال امکانی متعدی زه وهلای شم (من زده می توانم) فعل مستقبل امکانی متعدی زه به وهلای شم (من زده خواهم توانست):

(۲) فعل مستقبل امکانی مجهول از فعل حال امکانی مجهول ساخته می شود چنانچه ما قبل اسم مفعول (به) علامت استقبال را می آرند مثلاً از زه وهلئی کیدلای شم (من زده شده می توانم) فعل مستقبل امکانی مجهول زه به وهلئی کیدلای شم (من زده شده خواهم توانست) واز فعل حال امکانی مجهول زه تړلی کیدلای شم (من بسته شده می توانم) فعل مستقبل امکانی مجهول زه به تړلی کیدلای شم (من بسته شده خواهم توانست):

### گردان فعل مستقبل امکانی معروف لازمی

شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | زه به دریدلای شم | موږ به دریدلای شو |
| مؤنث: | » | » |
| | من ایستاده خواهم توانست | ما ایستاده خواهیم توانست |



شخص دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | ته به دریدلای شې | تاسی به دریدلای شئ |
| مونث: | » | » |
| | تو ایستاده خواهی توانست | شما ایستاده خواهید توانست |

شخص سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | دی به دریدلای شی | دوی به دریدلای شی |
| مؤنث: | دا به دریدلای شی | » |
| | او ایستاده خواهد توانست | ایشان ایستاده خواهند توانست |

### گردان فعل مستقبل امکانی معروف متعدی

شخص اول (متکلم)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | زه به ئې وهلای شم | موږ به ئې وهلای شو |
| مؤنث: | » | » |
| | من اورا زده خواهم توانست | ما اورا زده خواهیم توانست |

شخص دوم (مخاطب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر: | ته به ئې وهلای شې | تاسی به ئې وهلای شئ |
| مؤنث: | » | » |
| | تو اورا زده خواهی توانست | شما اورا زده خواهی توانست |

شخص سوم (غائب)

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر : | دی بهٔئی و هلای شی | دوی بهٔئي و هلای شی |
| مؤنث : | دا بهٔئی و هلای شی | » |
| | اواورازده خواهد توانست | ایشان اورازده خواهند توانست |

## گردان مستقبل امکـانی مجهول

شخص اول ( متکلم )

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر : | زه به وهلی کیدلای شم | مو ز به وهلی کید لا ی شو |
| مونث : | » | » |
| | من زده شده خواهم توانست | ما زده شده خواهیم توانست |

شخص دوم ( مخاطب )

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر : | ته به و هلی کید لا ی شي | تاسی به وهلی کید لای شی |
| مؤنث : | » | » |
| | تو زده شده خواهی توانست | شما زده شده خواهید توانست |

شخص سوم ( غا ئب )

| | مفرد | جمع |
|---|---|---|
| مذکر : | دی به وهلی کیدلای شی | دوی به وهلی کیدلای شی |
| مؤنث : | دا به و هلي کید لا ی شی | » |
| | اوزده شده خواهد توانست | ایشان زده شده خواهند توانست |



## تمرین ( ١٤ ) سوالات

(۱) فعل مستقبل را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است :

(۲) فعل مستقبل مطلق لا ز می و متعد ی از چه و چطو ر سا خته میشو د بامثا لش بیا نکنید :

(۳) فعل مستقبل التزا می لازمی ومعتد ی ازچه وچطور سا خته می شود بامثالش بیان کنید

(٤) فعل مستقبل امکا نی لا ز می ومتعدی از چه وچطور سا خته می شو د بامثالش بیان کنید :

(٥) فعل مستقبل مجهو ل مطلق ، التزامی وامکانی ازچه وچطور ساخته میشود هریک را با مثالش بیان کنید ،

(٦) فعل مستقبل تر کیبی مطلق ، التزامی و امکا نی معر و ف چطور ساخته می شود ، گر دان هریک را بنویسید

(۷) ازمصادر ذیل فعل مستقبل مطلق ، التزامی وامکانی معروف را بسا زید وگر دان هریك را بنویسید اوسیدل (سکونت کردن) پو هیدل (فهمیدن) رسیدل (رسیدن) ، تلل (تو ل کردن) خریل (تراشیدن) ؛ ساتل (نگاهداشتن) ، تر تل ( سرزنش کردن ) ، شړل ( راندن ) لیږل ( فرستادن ) :

(۸) در جمله های ذیل فعل مستقبل مطلق ، التزا می وامکانی معروف ومجهو ل لازمی ومتعدی را معلوم کنید ؟

(۱) زه به دلته واوسیږم (۲) دی ستاپه خبره پو هید لای شی (۳) زه به په دی خبره و پو هیږم :

(٤) زه به تا وساتم (٥) ته به ماسا تلای شی (٦) زه به سا تلی کید لای شم ،

) زه به دی د کو ره وشړ م (٨) ته به ما د خپل کور څخه شړ لا ی شی ؛
) زه‌ددې کورڅخه شړلی کیدلای‌نه شم (١٠) زه به دی شړلای شم (١١)
به دی‌وشړم ، (١٢) زه‌به پردې بام‌درید لای‌شم ، (١٣) زه به احمد ووهم
١) احمد به‌ووهلی شی؛

فصل بیست وهفتم بیان امر

آن فعلی‌را گویند که دلالت برحکم‌کردن‌کاری میکند درزمان حال واستقبال
ن برپنج قسم است ،
(١) امر حاضر (٢) امرمتکلم (٣) امرغائب (٤) امراستقبال (٥) امردعائیه ؛

بیان امر حاضر

میکه برای کردن کاری به شخص حاضرداده می‌شود آنرا امرحاضر میگو یند
ن بردو قسم است ،
(١) امرحاضر استمراری (٢) امرحاضرمجرد ،
حاضراستمراری ازصیغه واحد مخاطب فعل حال مطلق ساخته می‌شود چنانچه
، واحد حاضرراحذف نموده بعوض‌آن های(ه) غیرملفوظی‌رامی‌آرند و برای
آن یای ثقیله رامی آرند مثلاً ازدریږې امرحاضر دریږه ، دریږئ ، از
ې ، اچوه ، اچوئ ، از وهې ، وهه ، وهئ از کوې ، کوه ، کوئ ، از
ې ، تړه ، تړئ ، ازځې ، ځه ، ځئ ، ازراځې ، راځه ، راځئ ، امرحاضرمجرداز
، حال التزامی ساخته می‌شود چنانچه یای (ې) مجهول صیغه واحد مخاطب
ذف نموده بجای آن های غیر ملفوظی (ه) رامی آرند و درصیغه جمع یای
له رامی آرند مثلاً ازولاړسې ، ولاړسه ، ولاړسئ ، وتړې ، وتړه ، وتړئ ؛
هې ، ووهه ، ووهئ ودریږې ، ودریږه ، ودریږئ ،



گردان امرحاضر

| امرحاضر استمراری | | امرحاضر مجرد | |
|---|---|---|---|
| واحد | جمع | واحد | جمع |
| تړه | تړئ | وتړه | وتړئ |
| ځه | ځئ | ولاړسه | ولاړسئ |
| دریږه | دریږئ | ودریږه | ودریږئ |
| وایه | وائئ | و وایه | ووایئ |
| لیسه | لیسئ | ولیسه | ونیسئ |

گاهی در بین دوجز وصیغه های امرحاضر ضمیرمتصل مفعولی را می‌آرند مثلاً از کښېباسه ، کښېئې باسه ، واخله ، وائې خله ، ازلنه باسه ، لنه ئې باسه ، دربعض صیغه های امرمجرد وا والحاق نمی آید مثلاً ازکښېېزده ، کښې ئې زده ، یوسه یوئې سه ، بوزه ، بوئې زه ،

(٣) امرحاضر مجرد ازمصدر ترکیبی چنین ساخته می‌شود که در آخر اسم یا صفت برای واحد لازمی (ـه) وبرای جمع لازمی (سئ) می‌آرند و در متعدی برای واحد (کړه یا که) وبرای جمع (کړئ یا کئ) می‌آرند مثلاً از خوزیدل ، خوزسه ، خوزسئ ، وازخوزول ، خوزکړه ، خوزکړئ ، ازپخیدل پوخ‌سه ، پوخ‌سئ ازپخول پوخ کړه ، پوخ کړئ ، وغیره :

نوت : ساختن امر استمراری از مصادر ترکیبیه چنان است مثلیکه از مصادر وضعیه بود مثلاً ازپخول ، پخوه ، پخوئ ، پخیدل ، پخیږه ، پخیږئ ، از پا کول ، پا کوه ، پا کوئ ، ازپا کیدل ، پا کیږه ، پا کیږئ ، از ویښول ، ویښوه ، ویښوئ ، ازویښیدل ، ویښیږه ، ویښیږئ وغیره .

## امر مجهول

امرمجهول ازاسم مفعول اصل فعل ساخته می‌شود چنانچه درآخراسم مفعول ی امر مجرد واحد (شه) و برای جمع (شیٔ) می‌آرند و برای امر استمراری در اسم مفعول برای واحد لفظ (کیږه) و برای جمع لفظ (کیږیٔ) رامی‌آرند از وهل وهلی‌شه، وهلی‌شیٔ، وهلیٔ کیږه، وهلی‌کیږیٔ واز مصدر تړل، ی‌شه، تړلی‌شیٔ، تړلیٔ کیږه، تړلی کیږیٔ، وغیره :-

## (بیان امر متکلم وغائب)

شخصیکه بخود حکم میدهد که‌من این کار بکنم آنرا امرمتکلم میگویند واگر بخص غائب بتوسط شخص دیگر ی حکم میدهد آنرا امر غائب میگویند مثلاً ی‌دا کاروکړم(من‌این کاررا بکنم)احمددی دا کاروکی(احمداین کاررا بکند):

امرمتکلم وغائب از فعل حال‌مطلق والتزامی ساخته می‌شود چنانچه قبل از حال لفظ (دی) علامت امر متکلم وغائب را می‌آرند . امر متکلم وغائب بردو قسم است مجرد واستمراری :

## گردان امر متکلم و غائب

| امرمجرد متکلم وغائب | | امراستمراری متکلم و غائب | |
|---|---|---|---|
| واحد | جمع | مفرد | جمع |
| ی‌ودریږم | موږدی‌ودریږو | زه‌دی دریږم | موږدی در یږو |
| ی‌ووهم | موږدی ووهو | زه دی وهم | موږ دی و هو |
| دی‌ودریږی | هغوی‌دی‌ودریږی | هغه‌دی دریږی | هغوی‌دی‌دریږی |



## بیان امر استقبالی

امر بلحاظ وقوع بردوقسم است (۱) امر حالی که تعلق به‌زمان حال دارد که‌در تمام السنه می‌آید،

(۲) امر استقبالی که‌اثر آن در زمان آینده ظاهر می شود، در فارسی ودیگر زبانها اگرچه صیغه‌های امر استقبالی موجود است که‌معنی‌آنرا اهل‌زبان میداند مگردر صرف ونحوشان اسم علیحده ندارد بلکه درجمع افعال دیگر می‌آید مثلاً درفارسی (بکنی) امراستقبالی است‌مگرآنرادر صیغه مضارع‌استعمال میکنند، مراداز (بکن) این‌است که‌حالا بکن‌واگر حکم‌کردن کاری‌درزمان آینده‌داده‌شود آنوقت (بکنی) را استعمال میکنند، مثلاً میگویند این‌کار راحالا بکن، این‌کاررا فردا بکنی هم‌چنین درپشتو میگویند داکار اوس‌وکه ، دا کارصباوکې؛

امر استقبال درپشتو ازامر حاضر ساخته می‌شود چنانچه های‌خفی (ه) صیغه امرخاضر راحذف نموده‌بجای آن‌یای مجهول (ې) می‌آرند، وصیغه جمع‌آن‌مانند صیغه‌جمع امرحاضرمی‌آید، مثلاً ولاړسې (بروی) ولاړسئی (بروید) وئې‌تړې (ببندی اورا) ویې تړیٔ (ببندید اورا) وئې وهې (بزنی اورا) وئې وهیٔ (بزنید اورا) وئې گورې (آنرا به بینی) وئې گوریٔ (آنرا به بینید)

## گردان امر استقبالی

| مفرد | | جمع | |
|---|---|---|---|
| امر حالی | امر استقبالی | امر حالی | امر اسنقبالی |
| نن ولاړسه | صبا ولاړ سې | نن‌ولاړسئی | صباولاړسئی |
| نن‌ئې ووهه | صبائې‌ووهې | نن‌ئې‌ووهئی | صبائې‌ووهیٔ |
| نن‌ودریږه | صباودریږې | نن‌ودریږیٔ | صباودریږیٔ |

نوت: درمحاوره گاهی امراستقبالی مانندامرحالی می آید :

## بیان امر دعائیه

امر دعائیه آن امری را میگویند که‌در موقع‌دعا استعمال می شود آن از اسم
ول ویاصفت مشبه اصل فعل ساخته می‌شود چنانچه درآخر اسم‌ها ویاصفت
ه فعل معاون (سم، سو، سې، سئ، سی) رامی آرند مگردر متکلم غائب لفظ
)راماقبل اسم‌مفعول می‌آرند مثلاً لوی دی‌سم، لوی‌سې، لودی‌سو، دی‌سو،
سی، لوی‌دی سی ، : وغیره :

## گردان امر دعائیه

| ص اول (متکلم) | | شخص‌دوم (مخاطب) | | شخص سوم (غائب) | |
|---|---|---|---|---|---|
| مفرد | جمع | مفرد | جمع | مفرد | جمع |
| ی‌لوی‌سم | موزدی‌لوی‌سو | لوی‌سې | لوی‌سئ | لوی‌دی‌سی | دی‌سی |
| ی‌مړسم | موزدی‌مړه‌سو | مړسې | مړه‌سئ | مړدی‌سی | دی‌سی |
| دی‌سم | پاك‌دی‌سو | پاك‌سې | پاك سئ | پاك‌دی‌سی | دی‌سی: |

مل بست‌وهشتم

## بیان فعل نهی

نهی آن فعلی رامی گویند که‌منع‌حکم ازومعلوم می‌شود، فعل نهی از امر حاضر
راری ساخته می‌شود چنانچه ماقبل امر حاضر علامت نهی (مه) را می‌آرند
از دریږه، مه‌دریږه، ازو هه، مه‌وهه فعل نهی‌دو صیغه‌دار دواحدحاضر و جمع حاضر؛

## گردان فعل نهی

| مصدر لازمی وضعی | | از مصدر متعدی وضعی | |
|---|---|---|---|
| ږه | مه در ږږئ | مه‌وهه | موهئ |
| ږه | مه‌گرږږئ | مه‌بخښه | بخښئ |
| ږه | مه‌پیرږږئ | مه‌ترړه | مه‌ترړئ |
| سپږه | مه‌پرسپږئ | مه‌منه | مه‌منئ |



## بیان فعل نهی دعائیه

فعل نهی‌دعائیه آن فعلی رامیگویند که‌خواهش‌منع فعل ازو ظاهر می شود، نهی‌دعائیه
ازاسم ویاصفت ساخته می‌شود چنانچه درآخراسم یاصفت لفظ ( مه شې، مه شئ )
رامی‌آرند مثلا ازستړی، ستړی مه‌شې ، ستړی مه شئ، ازخوار، خوار مه‌شې،
خوارمه‌شئ، ازمړ ، مړمه‌شې مړه‌مه‌شئ، ازلوی ، لوی‌مه‌شې ، لوی‌مه شئ : -

## تمرین ۱۵ سوالات

(۱) امر کدام فعلی را میگویندو برچند قسم‌است بیان هریك‌را بامثالش بنویسید
(۲) امرحاضر ازچه ساخته‌می‌شود بیانش را بامثالش بنویسید ؟
(۳) امرغائب ومتکلم کدام امری رامیگویند وازچه و چطورساخته‌می شود
بیانش را بامثالش بنویسید
(٤) امراستقبالیه کدام‌امری‌رامیگویندوچطورساخته‌می‌شودمثالش را بنویسید؟
(٥) امر دعائیه کدام‌امری رامیگویندوچطورساخته‌می شود مثالش را بیان کنید
(٦) نهی‌کدام فعلی رامیگویند و برچندقسم‌است وچطورساخته‌می شود هریك
رابامثالش بنویسید
(۷) ازمصادر ذیل امرحاضر ، متکلم ، غائب وفعل‌نهی را بسازید ، زغمل
(برداشت‌کردن) سپارل(سپردن)، گټل (کمائی‌کردن) ، زبیښل ( فشردن)
څټل (لیسیدن) ترهیدل(رم‌کردن) شکیدل (کنده‌شدن) ، ښوهیدل (لغزیدن) ،
غزیدل ( در ازکشیدن ) بیریدل (ترسیدن ) کتل (دیدن) ، خوړل (خوردن)
دریدل (ایستاده‌شدن ) اوسیدل (سکونت کردن ) .
(۸) ازاسما وصفات ذیل امردعائیه‌ونهی‌دعائیه‌رابسازید : - لوی ، مړ ، زوړ
ځوان ، خوار ، موړ ، جوړ ، ویښ ، بیده ، ولاړ ، خوږ ،

(۹) درجمله‌های ذیل امر حاضر ، متکلم ، غائب ، استقبالیه ، امر دعائیه ،
نهی، ونهی دعائیه رامعلوم کنید

(۱) هلته لړی و دریږه (۲) دلته مه‌راځه (۳) احمد دی هلته ولاړ سی ،
(٤) احمددی محمودنه وهی (٥) موږدی‌دا کاروکو (٦) هلك ! لوی‌مه شې
(۷) خوارشې (۸) پلار ! ستړی مه‌شې (۹) مه‌خواریږې (۱۰) کوردی
دان شه (۱۱) سباقندهارته ضرور ولاړشې (۱۲) بل‌سبا دا کار ضرورو کې ،
(۱۳) دا کارژروکه (۱٤) زمازوی مه وهه (۱٥) داهلك په کوټه کښې
ځوه (۱٦) کښېنه ، ډېری خبری مه کوه ، (۱۷) زمازوی‌صباووینې‌اوورته
وائې چه ژر راشی :- (۱۸) دوی دی‌صباولاړشی (۱۹) دی دی نه ځی :
(۲۰) ته که ځې ، ولاړشه ، مگر ژر راشه : (۲۱) صبا زما کره راشې :

فصل بیست ونهم : بیان خواص فعل لازمی و متعدی

(۱) درپشتو افعال لازمی وفعل حال ومستقبل متعدی بلحاظ تذکیروتانیث
رد وجمع ، متکلم ، مخاطب وغائب تعلق به‌فاعل خوددارد یعنی اگر فاعل مذکر
مونث ، مفردیاجمع ، متکلم ، مخاطب ویاغائب باشد فعل هم به صیغه‌مذکریامونث ،
رد یا بجمع ، متکلم مخاطب ویا غائب می آید مثلاً هغه‌سړی ولاړ ، هغه
نه ولاړه ، هغه‌سړی‌ولاړل ، هغه‌ښځی‌ولاړې . زه‌ولاړم ، ته‌ولاړې ، دی‌ولاړ ،
ولاړه ، هغه‌سړی خټکی خوری ، هغه‌ښځه خټکی خوری ، دی‌خټکی خوری ،
خټکی خوری ، موږ خټکی خورو ، زه بـه خټکی وخورم و غیره .

(۲) فعل ماضی متعدی بلحاظ تذکیر وتانیث ، مفرد وجمع ، متکلم ، مخاطب
غائب تعلق بـه مفعول خود دارد وبه فاعل خود هیچ تعلق ندا رد یعنی اگر
عول مذکر یا مونث مفرد یاجمع ، متکلم ، مخاطب یا غائب .
باشد فعل هم بـه صیغه مذکر یا مونث ، مفرد یا جمع ، متکلم ، مخاطب



ویاغائب می‌آیدمثلاً هغه‌سړی‌داښځه ووهله ، هغه‌سړی داښځی ووهلې ، هغه ښځی
داهلك وواهه ، هغوښځو داهلکان ووهل ، احمد خلیمه ووهله ، حلیمی احمد
وواهـه ، هغه سړی زه ووهلم ، هغی ښځی تـه وو هلې ، ده‌موږ وو هلو ،
ماتاسی ووهلاست ، دې تـه ووهلې ، دوی دا ووهله ، دې دی وواهه وغیره .

(۳) اگر فاعل فعل ماضی متعدی اسم واحد باشدوحرف‌آخرآن یای ملینه
ویاهای‌غیرملفوظی باشد ، یای ملینه‌وهای‌غیرملفوظی آن به‌یای معروف بدل می‌شود
ودر حالت جمع آنرا به واومجهول بدل میکنند ، مثلاً (سړی) در حالت فاعل
فعل ماضی (سړي) نوشته می‌شود وبحالت جمع (سړو) نوشته‌می‌شودو (ښځه)
در حالت فاعل فعل‌ماضی (ښځې) نوشته می شود ودر حالت جمع (ښځو)
نوشته می شود مثلاً هغه سړی‌زه وو هلم ، هغوسړو تـه وو هلې ، هغې ښځې
تـه ولیدې ، هغو ښځو زه ولیدم وغیره :

(٤) فعل ماضی متعدی که مفعولش ظاهراً ذکرنشده باشد تصریف آن
درتمام صیغه هابه‌صیغه واحدغائب مذکر می‌آید مثلاً ، ماولید ، موږولید ، تاولید
تاسی ولید ، ده ولید ، دوی ولید ، دې ولید .

(٥) ضمائر شخصی منفصل (زه ، تـه ، دی ، دا ، هغه ، هغوی) فاعل
افعال لازمی وفعل حال ومستقبل متعدی می آید مثلاً زه ولاړم ، ته ولاړې
دی‌ولاړ ، دا ولاړه ، هغه ولاړ ، هغه ولاړله ، هغوی ولاړل ، زه کتاب وایم
تـه دا کتاب وائې ، دی دا کتاب وائی ، دا هغه کتاب وائی ،
زه بـه دا خټکی وخورم ، تـه بـه دا هندوانـه وخوری وغیره

(٦) ضمیر شخصی منفصل (ما ، تا ، ده ، دې ، هغه ، هغو) اکثراً فاعل فعل
ماضی متعدی می آمد مثلا ما احمد وواهه ، تا حلیمه ووهله ، ده زه ووهلم ، دې
ته ولیدلې ، هغه اسلم‌ولید ، هغو محمود وواهه ، ما دا خټکی و خوړ ، تا که
هندوانه وخوړله ، وغیره

٧) ضمائر شخصی منفصل (موږ ، تاسی ، دوی) فاعل فعل لازمی و متعدی خواه باشد یا حال و یا مستقبل می آید مثلا موږ ولاړو ، موږ احمد و لید ، موږ وهو ، تاسی ځی ، تاسی احمد وینی ، تاسی اسلم ولید ، دوی به ولاړسی ، ته ووهلې ، دوی تا وهی ، دوی به تا ووهی ، وغیره :

٨) ضمیر شخصی منفصل ( ما و تا ) فقط مفعول صریح فعل حال و مستقبل می آید ، مثلاً احمد ما وهی ، اسلم تا وهی ، محمود به ما و وهی ، اسلم وهی :

٩) زه ، ته فقط مفعول صریح ماضی متعدی می آید مثلاً احمد زه و وهلم ، د ته و وهلې ،

١٠) دا ، دی ، هغه ، موږ ، تاسی ، دوی مفعول صریح فعل ماضی ، حال و مستقبل می آید مثلا ما دا و لیده ، زه دا وینم ، ما دی و لید ، زه دی وینم ، ما هغه و لید ، به وینم ، ما دوی و لیدل ، زه دوی وینم ؛ ما تا سی و لید است ، زه تا سی ده موږ و لیدو ، دوی موږ وینی ، زه به دی ووینم ، ته به موږ و وینې

١١ » «چا» اکثر فاعل فعل ماضی متعدی و «څوك» فاعل افعال لازمی حال و مستقبل متعدی می آید مثلا چا ته و وهلې ، څوك راغی ، څوك ما وینی

١٢ » فعل ماضی متعدی در سه جا به صیغه جمع می آید ،

- اگر مفعول فعل عام باشد و در جمله ذکر نشده باشد مثلاً ما اوریدلی دی ، لی دی ،

ب : - اگر اسم مصدر مفعول فعل آمده باشد مثلاً احمد و هغه هلك ته ل وکړه ، ما لیکل زده کړی دی ؛ ستا لوستل زده دی ؛



ج : اگر کلمات «څو ، څه ، هیڅ ، لږ ، ښه ، بد» مفعول صریح فعل ماضی متعدی آمده باشد مثلاً څو دی اخستی دی ، څه دی لیدلی دی ، هیڅ می لیدلی نه دی هغه لږ خوړلی دی ، تا ښه کړی دی ؛ تا بد و یلی دی ، درجمله های فوق جمیع افعال به صیغه جمع آمده اند

(٢١) اگر افعال لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی دو فاعل بطریق عطف داشته باشد فعل آنها بقرار ذیل می آید

١ : - اگر هر دو فاعل واحد غائب مذکر و یا واحد غائب مونث باشد فعل آنها به صیغه جمع مذکر و جمع مونث می آید مثلاً احمد او محمود راغلل ، حلیمه او سلیمه راغلې ، احمد او محمود سلیم وهی ، فاطمه او حلیمه محمود وهی

ب : - اگر هر دو فاعل یکی مذکر و دیگری مونث باشد تعلق فعل بلحاظ تذکیر و تانیث ، مفرد و جمع به فاعلی که نزد یك فعل باشد میباشد مثلاً یو سړی او یوه ښځه راغله ، یوه ښځه او یو سړی راغی ، دري سړی او دوې ښځی راغلې څلور ښځی او پنځه سړی راغلل .

ج : ؛ - اگر هر دو فاعل ضمیر شخصی یکی متکلم و دیگری مخاطب و یا یکی مخاطب و دیگری غائب باشد تعلق فعل بلحاظ صیغه به ضمیر متکلم میشود و فعل به صیغه جمع متکلم میآید ، مثلاً زه او ته مکتب ته ولاړو ، زه او ته به احمد ووهو ، موږ او تاسی به دا کار وکو ، و اگر یکی مخاطب و دیگری غائب باشد فعل به صیغه جمع مخاطب می آید ، مثلاً ته او دی باغ ته ولاړ است ، ته او دی ما وینئ ، ته او دی به ما ووهئ ، تاسی او دوی به ما ووهئ ؛

و اگر هر دو ضمیر غائب یکی مذکر و دیگری مونث باشد تعلق فعل به ضمیر مذکر میشود و فعل به صیغه جمع مذکر میآید مثلاً دا او دی ولاړل ، دی او دا راغلل دی او دا تا وینی د غیره (٣) اگر فعل ماضی متعدی دو مفعول و یا زیاده از دو

ل بطریق عطف داشته باشد فعل آنها بقرار ذیل میآید :-

١ :- اگر هر دو مفعول واحد مذکر ویا جمع مذکر باشد ویا هردو
ل واحد مونث ویا جمع مونث باشد فعل آنها به‌صیغه جمع مذکر . وجمع
ث غائب می آید . مثلاً ما احمد او محمود په‌بازار کښ ولیدل ' ما فاطمه
لیمه په‌بازار کښ ولیدې ' ماډوډ هلکان او درې سړی په‌بازار کښ ولیدل
ې انجونی اویوه ښځه په مکتب کښ ولیدلې

ب :- اگر هردو مفعول یکی مذکر ویکی مونث باشد تعلق فعل به مفعولی که
ك فعل باشد میشود مثلاً ما احمد او حلیمه ولیدله ' تا حلیمه او احمد ولیدٔده
ې انجونی او درې هلکان ولیدل ' محمود درې هلکان او پنځه نجونی په
ب کښ ولیدلې

ج :- اگر هردو مفعول ضمیر شخصی یکی متکلم ودیگری مخاطب یاغائب باشد
فعل به ضمیر متکلم میشود و فعل به صیغه جمع متکلم می‌آید ' احمد زه او ته‌وو هلو
ودزه اودی په مکتب کی ولیدلو ' واگر یکی مخاطب ودیگری غائب باشد تعلق
به‌ضمیر مخاطب وبه‌صیغه جمع می‌آید مثلا اسلم ته او دی ولیدلست ' واگر
و معفول ضمیر واحد غائب باشد تعلق فعل به ضمیریکه نزدیك فعل باشد '
د مثلاً ما ښا اودی ولیده ' تادی او دا ولیدله

تمرین ٦١ سوالات

١) اگر فعل لازمی ویاحال ومستقبل متعدی باشد ' آیا تعلق فعل بافاعل
مفعولش می باشد مثال هریك را بنویسید
(٢) اگر فعل ماضی متعدی باشد تعلق فعل با که می باشد بافاعل ویا مفعولش
آنرا بامثالش بنویسید



(٣) ضمائر شخصی منفصل (ما ' تا ' ده ' دې ' هغه ' هغې ' هغو) با کدام فعل
بطور فاعل می آید مثال هریك را بنویسید
(٤) ضمائر شخصی منفصل (زه ' ته ' دا ' هغه) به حالت فاعلی
با کدام فعل می آید مثال هر یك را بنویسید .
(٥) ضمائر شخصی منفصل (ما ' تا) بحالت مفعولی با کدام
فعل می آید مثال هر یك را بنویسید ؟
(٦) ضمائر شخصی منفصل (زه ' ته) بحالت مفعولی با کدام فعل
استعمال می شود مثالش را بنویسد ؟
(٧) ضمائر شخصی (دی ' دا ' هغه) بحالت مفعولی با کدام فعل می‌آید مثال هریك را بنویسید؟
٨) (څوك) او (چا) به‌حالت فاعلی با کدام فعل می‌آید مثال هریك را مفصل بنویسید
(٩) (څوك) به‌حالت مفعولی با کدام فعل می آید مثالش را بنویسید :
(١٠) آیا (چا) بحالت مفعولی استعمال می شود :
(١١) اگر دواسم هم جنس بطریق عطف فاعل فعل لازمی یا فعل حال
ومستقبل متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می‌آید مثالش را نوشته کنید
(١٢) اگر دو اسم مختلف الجنس بطریق عطف فاعل فعل لازمی و فعل
حال ومستقبل متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را بنویسید
(١٣) اگر دوضمیر شخصی منفصل بطریق عطف فاعل فعل لازمی ' حال
ومتسقبل متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را بنویسید
(١٤) اگر دواسم هم جنس بطریق عطف مفعول ماضی متعدی آمده باشد
فعل آنها بکدام صیغه می آید بیانش را با مثالش بنویسید
(١٥) اگر دو اسم مختلف الجنس بطریق عطف مفعول فعل ماضی متعدی
آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید بیانش را بامثالش بنویسید

(١٦) اگر ضمائر شخصی منفصل بطریق عطف مفعول فعل ماضی متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را بنویسید

(١٧) جمله‌های ذیل را تصحیح کـنید ووجهٔ صحت هریك را بنویسید ؟

(١) ما احمد وینم (٢) تازه ولید «٣» ده ته ووا هه «٤» دوی تا و هی «٥» دوی ته وهی

«٥» چاته ولید «٦» چا زه وینم «٧» حلیمه اوفاطمه را غلل ،

«٨» احمد اوسلیمه راغلې «٩» مایوه ښځه اویو هلك وینم :

«١٠» زه اودی کورته ولاړ «١١» ته اودا مکتب ولاړه :

«١٢» ما احمد او محمود ولید «١٣» تا حلیمه اوسلیمه کله په مکتب کښ ولیده

«١٤» دهٔ زه او ته په مکتب کښ ولید است «١٥» زه ته اودې په باغ کښ ولیدم ، «١٦» چاتا ولیدې ، «١٧» ځوك ماولیدم ،

«١٨» دا اودی چیری ولاړ «٢٠» دی اودا هلته ولاړه ،

«٢١» ما احمد او محمود ولیدم «٢٢» تا حلیمه اواسلم و لیدل

«٢٣» مؤږ ته ولید است «٢٤» ته راغلې وی :

«٢٥» تا سی زه چیری ولید است «٢٦» دوی زه هلته ولیدل

«٢٧» ته زه وهی «٢٨» ماته وهم :

## قسمت ششم — بیان حرف تمیز

حرف تمیز آن کلمه را میگویند که معنی فعل ، صفت و یا دیگر حرف تمیز را توضیع میکنند ، مثلاً احمد پرون ولاړ «احمد دیروز رفت» ، اسلم پورته ولاړ «اسلم بالا رفت» ، محمود په ژړا کور ته ولاړ «محمود گریه کـنان به خانه رفت» دا هلك ډیر هوښیار دی ، «این بچه خیلی هوشیار است» ، احمد ډیر ژر ژر کورته تئ «احمد خیلی زود زود به خانه می رفت» در جمله های فوق کلمات



«پرون» ، «پورته» ، په ژړا ، ژر ژر معنی فعل را توضیح میکند یعنی وقت ، مکان وضعیت وقوع فعل را نشان میدهد ، وکلمه ډیر معنی صفت «هوښیار» ، ودیگر حرف تمیز را توضیح میکند :

## اقسام حرف تمیز

حرف تمیز برشش قسم است ، ١ ظرف زمان ٢ ظرف مکان ٣ حرف علت ٤ حرف وضعیت ٥ حرف تاکید ٦ حرف مقدار :

### فصل اول : ظرف زمان

ظرف زمان آن کلمه وا گویند که وقت وقوع فعل را نشان میدهد ، و آنها بقرار ذیل است ؛

(١) تل (همیشه) دا هلك تل ژاړی ، (این بچه همیشه گریه میکند)

(٢) بیگا (امشب) مثلاً احمد بیگا راغی (احمد امشب آمد)

(٣) کله (کی) مثلاً ته کله قندهار ته ځې (توکی به قندهار می‌روی)

(٤) لمړی (اول) مثلاً دی لمړی راغلی و (اواول آمده بود)

(٥) اوس (اکنون) مثلاً احمد اوس راغی (احمد اکنون آمد)

(٦) پخوا (پیشتر) مثلاً احمد پخوا راغلی و (احمد پیشتر آمده بود)

(٧) بیا (باز) مثلاً احمد بیا راغی (احمد باز آمد)

(٨) پرون (دیروز) مثلاً اسلم پرون ولاړ (اسلم دیروز رفت)

(٩) نن (امروز) مثلاً زه نن کورته ځم (من امروز به خانه می روم)

(١٠) وختی (بروقت) مثلاً زه وختی راغلم (من بروقت امدم)

(١١) هیڅ (هرگز) مثلا زه هیڅ دا کار نه کوم (من هرگز این کار را نمیکنم)

(١٢) ترکله پوری (تا بکی) مثلاً ته به ترکله پوری په قند هار کښ اوسې (تو تا بکی در قند هار خواهی ماند) :

(۱۳) لمر ځرك ( طلوع آفتاب ) مثلاً زه لمر ځرك د خوب كښينا ستم
من به طلوع افتاب ازخواب بيدار شدم )
(۱٤) هيڅكله ( هيچگاه ) مثلاً زه به هيڅكله ستا بې امر ی و نه كم
(من هرگز نافرمانی شمارا نخواهم کرد)

## فصل دوم : ظرف مكان

رف مكان آن كلمه ئيست كه جای وقوع فعل را به مانشان ميدهد مثلاً زه
ر ته ولاړم (من بالا رفتم) درين جمله (پورته) جای وقوع فعل را بمانشان
دهد وآنها بقرار ذيل است

(۱) دباندی (بيرون) مثلازه دباندی وتلی وم (من بيرون رفته بودم) :
(۲) پورته (بالا) مثلاً احمد پورته ولاړ «احمد بالا رفت» :
(۳) چيرته (كجا) مثلاً ته چير ته تللی وې ؟(توكجا رفته بودی)
(٤) كښته (پائين) مثلاً احمد كښته ولاړ (احمدپائين رفت)
(٥) باهر «بيرون» مثلاً احمد باهر تللی وا حمد بيرون رفته بود »
«٦» دلته «اينجا» مثلاً دلته راسه «اينجا بيا»
«۷» دننه «درون» مثلاً زه دننه تللی وم «من درون رفته بودم» .
«۸» نژدې «نزديك» مثلا' نژدې راسه «نزديك بيا» :
«۹» لرې «دور» مثلاً لرې مه ځه «دور مرو»
«۱۰» هلته «آنجا» مثلاً دا كتاب هلته كښېږده «اين كتاب آنجا بگذا
(۱۱) دپاسه «از بالا» مثلاً زه دپاس راغلم «من از بالا آمدم»
«۱۲» هوری «آنجا» مثلاً زه هوری ولاړم «من آنجا رفتم»
«۱۳» ښی خوا «طرف راست» مثلاً ښی خوا وگرزه «طرف راست بگرد»



«۱٤» كينه خوا «طرف چپ» مثلاً كينه خوا ولاړسه «طرف چپ برو» .
«۱٥» شا وخوا «هر ظرف» مثلاً شاوخواڅوك مه پريږده «چهار طرف كسی رامگذار»
«۱٦» دې لورته «باين طرف» مثلاً دې لورته ولاړسه «باين طرف برو»

## فصل سوم ؛ آدات وضعيت

آدات وضعيت آن كلمات رامیگويند كه وضعيت وحالت وقوع فعل را نشان ميدهد
مثلاً داسړی وروورو ځی «اين مرد اهسته اهسته میرود» احمد دكوره پټه پټه ووت
«احمد از خانه بطور خفيه بر آمد» در جمله های فوق كلمات «ورو ورو»
و«پټه پټه» وضعيت وقوع فعل رانشان ميدهد بعض از آدات وضعيت بقرار ذيل است،

«۱» په پټه «بطور خفيه» مثلا زه دكوره پهپټه ولاړم «من ازخانه بطورخفيه رفتم»
«۲» په تلوار «به چابكی» مثلاً زه تر پغمان په تلوار ولاړم «من تا پغمان به چابكی رفتم»
«۳» ژر ژر «زود زود» مثلاً احمد مكتب ته ژر ژر ځی «احمد به مكتب زود زود ميرود» .
«٤» په ښكاره «علانيه» مثلاً دې هلك هغه سړی ته په ښكاره ښكنځل وكړه «اين بچه آن مرد راعلانيهٔ دشنام داد» :
(٥) په رشتيا (براستی) مثلاً ته په رشتيا وطن ته ځې (تو به راستی بوطن میروی)
(٦) په ناحقه (به ناحق) مثلاً داسړی دی په ناحقه ووا هه (اين مردرا به ناحق زدی)
(۷) په دروغ (به دروغ) مثلاً ته له ماسره په دروغ چلېږې (تو بامن به دروغ رفتارميكنی)
(۸) په ښه شان (بطورخوب) مثلاً احمد له ماسره په ښه شان گذاره كوی (احمد بامن بطورخوب گذاره ميكند)

(۹) په‌قراره (به تدریج) مثلاً دا کار به‌په قراره وسی (این کار به تدریج خواهد شد)

(۱۰) و روو رو (اهسته اهسته) مثلاً مکتب ته و روو رو ځه (به مکتب
سته اهسته برو)

(۱۱) قستن (قصداً) دی قستن دا کار نه کوی (او قصداً این کار را میکند)

(۱۲) تارپه تار (پراگنده) مثلاً د دښمن لښکرمی تارپه تارکی (فوج دشمن
پراگنده ساختم)

«۱۳» ناڅاپه «ناگهان» مثلاً زما کره ناڅاپه میلمانه راغلل «به خانه من
گهان مهمان ها آمدند»

«۱۴» یوازی «تنها» مثلاً زه نن یوازی مکتب ته ولاړم، «من امروز تنها
مکتب رفتم»

ن چهارم : «آدات تاکید»

ت تاکید ان کلمات را میگویند که برای مبالغه و تاکید فعل، صفت و یا
ـ کلمه تمیز می آید مثلاً دا هلك ډېر هوښیار دی «این بچه خیلی هوشیار است»
ـیر ورو ورو پر لاری ځې «تو بسیار اهسته اهسته براه میروی» ، دوی ټوله
لل «آنها همه آمد ند» درجمله های فوق «ډیر» کلمه مبالغه است که
ی صفت «هوشیار» ودیگر حرف تمیز «ورو ورو» را توضیح و تاکید میکنه
له» معنی فعل «راغلل» راتوضیح میکند : وآنها بقرار ذیل است :

«۱» ډېر «بسیار» مثلاً دا هلك ډېر هوښیار دی «این بچه خیلی هوشیار است» :

«۲» ټوله «همه» دوی ټوله راغلل «آنها همه آمدند» :

«۳» واړه «همه» مثلاً دوی واړه راغلل «آنها همه آمدند» :

«۴» گرده «همه» مثلاً دوی گرده ولاړل «آنها همه رفتند» :

«۵» خو «یقیناً» مثلاً هغه خو راغلی نه‌دی «او که نیامده است» :



«۶» په‌ګډه «یکجا» مثلاً دوی په‌ګډه راغلل «آنها یکجا آمدند» :

«۷» په سرسره «شخصاً» مثلاً زه په سرسره درغلم «من شخصاً نزد تو آمدم» :

«۸» تك «بسیار، بالکل» برای تاکید تور رنگها می‌آید مثلاً دا قلم تك تور دی
«این قلم بالکل سیاه است»

«۹» غوڅ ، غوټه «بالکل» برای تاکید «نیم ، لیمه ، سر» می آید مثلاً
سرئې غوڅ ځنی پریکئ «سرش را بالکل قطع کنید» ، غوټه نیمه شپه ده
«بالکل نیم شب است» :

«۱۰» جګ «بالکل» برای تاکید «جوړ» می‌آید مثلاً دا سړی جګ جوړ
دی «این مرد بالکل تند رست است»

«۱۱» تکنده یا تکنئ «بالکل» برای تاکید غرمه» می آید مثلاً تکنده
غرمه ده «بالکل نیم روز است» :

«۱۲» تم «بالکل» برای تاکید «تور» می‌آید مثلا تور تم دی «بسیار
تاریك است» :

«۱۳» ټپ «بالکل» برای تاکید «ړوند» می‌آید مثلا دا هلك ټپ ړوند دی
«این بچه بالکل کور است»

«۱۴» لګوړ ، پوړ ، پاړه «بالکل» برای تاکید سوړ عموماً می‌آید مثلاً دا
کاڼړی سوړ لګوړ دی «این سنگ بالکل سرد است» : دا کاڼړی ساړه پاړه دی :

«۱۵» کرټ «بالکل» برای تاکید فعل می‌آید مثلاً زه دا کار کرټ نه کوم
«من این کار را بالکل نمیکنم»

«۱۶» لغړ «بالکل» برای تاکید «لڅ» می‌آید مثلاً دا سړی لڅ لغړ دی «این مرد
بالکل برهنه است»

« ۱۷ » خشت « بالکل » برای تاکید « لوند » می‌آید مثلاً دا کالی لوند خشت
« این کالا بالکل تراست »

« ۱۸ » پر « بالکل » برای تاکید « غوړ » می‌آید مثلاً دا کمیس غوړ پردی
ین قمیص بالکل چرب است » :

« ۱۹ » ووز « بالکل » براتاکید « کوږ » می‌آید مثلاً دا لرگی کوږوو زدی
ین چوب بسیار کج است »

« ۲۰ » پخ « بالکل » برای تاکید « لخ » می‌آید مثلاً داهلك لخ پخ دی « این
ه بالکل برهنه است »

« ۲۱ » یخ « بالکل » برای تاکید « یخ » می‌آید مثلاً داشی یخ یخ‌دی « این
ز بالکل سرد است »

« ۲۲ » نزی « بالکل » برای تاکید « نوی » می‌آید مثلاً ستا کوټ نوی نزی
« کوټ شما بالکل نواست » :

## فصل پنجم: بیان حرف علت

ف علت آن کلمه را میگویند که‌علت فعل راظاهر میکند مثلاً زه نن مکتب
ه‌ولاړم ځکه‌چه ناجوړوم (من امروز به مکتب نرفتم زیرا که ناخوش بودم)
وف علت درپشتو عموماً قرار ذیل است :

)ځکه‌چه (زیرا که) مثلاً زه رانه‌غلم ، ځکه‌چه کار می‌در لود (من نیامدم زیرا کارداشتم
) ولی‌چه (چرا که) مثلاً احمد نن مکتب ته‌نه ولاړولی چه و رور ئې ناجوړو
حمد امروز به‌مکتب نرفت چرا که‌برادرش ناخوش بود):

(۳) چه (تاکه) مثلاً ځم ، چه‌پخلائی کم (می‌روم تاکه‌اورا راضی بسازم).

(٤) ددی دپاره (برای اینکه) زه‌ددی دپاره راغلم‌چه‌ئې بوزم (من به‌این‌سبب
دم که‌اورا به‌برم)



(۵) څه‌دپاره « برای‌چه » مثلاً ته‌دڅه دپاره قندهار ته‌ولاړې « تو برای‌چه
به‌قندهار رفتی »

« ۷ » گوندی « شاید » مثلاً زه راغلم گوندی‌ته خوشال سې « من آمدم شاید
توخوش شوی »

## فصل ششم: بیان حرف مقدار.

آدات مقدار آن کلماتیست که‌اندازه‌ویادرجهٔ فعل راظاهر میکند مثلاً داهلك
بیحد کوښښ کوی « این‌بچه ازحدزیاد کوشش میکند وآنهابقرارذیل است :-

(۱) بیحده « ازحدزیاد » مثلاً زه بیحده کوښښ کوم‌چه‌دا کارژرخلاص‌شی
« من‌ازحد زیاد کوشش میکنم که‌این کار زود خلاص شود » :

« ۲ » بیشان « ازحد زیاد » مثلاً داسړی بیشان ښه کار کوی « این مرد
ازحدزیاد خوب کار میکند »

« ۳ » په‌قدر قدر « به‌اندازه » مثلاً په‌قدر قدر کار کوه « کاررا باندازه کن ».

« ۵ » څونه « چه‌قدر » مثلاً ته‌په روځ کښ څونه کار کوې « تو در روز
چقدر کار میکنی »

« ٦ » څومره « چه‌قدر » مثلاً تانن‌څومره کاروکی « توامروزچقدر کار کردی » .

« ۷ » خالی « صرف » مثلاً زه خالی دا کار کولای‌شم « من صرف همین کاررا
کرده می‌توانم »

« ۸ » دومره « اینقدر » مثلاً دومره ډیرکارمه‌کوه « اینقدرزیادکارمکن » .

« ۹ » هومره « آنقدر » مثلاً زه‌ستا په‌کار هومره خوشال سوم چه‌بیان ئې
کولای نه‌سم « من‌بکار توآنقد خوش شدم که بیانش کرده نمی‌توانم » .

« ۱۰ » ډیر « بسیار » مثلاً داسړی‌ډیرمال لری « این‌مرد بسیارمال‌داراست »

« ۱۱ » ډیرځل « بسیاردفعه » مثلاً ډیرځل می‌درته‌وویل « بسیاردفعه‌بتو گفتم » .

«۱۲» زیات «زیاد» مثلاً زیات کار مه کوه «کار زیاد مکن».

«۱۳» لا «هنوز» مثلاً احمد لا نه دی راغلی «احمد هنوز نیامده است»

«۱٤» لږگوتی «کم» مثلاً زه لږگوتی کار لرم «من قدری کار دارم»

«۱۵» لږڅه «قدری» مثلاً لږڅه کار لرم «قدری کار دارم»

## تمرین ۱۷ سوالات

«۱» آدات تمیز را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است مثال هر یك را بنویسید ؟

«۲» ظرف زمان کدام کلمه را میگویند تعریفش را با چند مثال آن بنویسید ؟

«۳» ظرف مکان را تعریف کنید و چند مثال آنرا بنویسید ؟

«٤» آدات وضعیت کدام کلمه را میگویند بیانش را با چند مثال آن بنویسید .

«۵» آدات تاکید را تعریف کنید و چند مثال آنرا بنویسید ؟

«٦» آدات علت را تعریف کنید و چند مثال آنرا بنویسید .

«۷» آدات مقدار کدام کلمات را می گویند بیانش را با چند مثال آن بنویسید .

«۸» آدات ذیل را در جمله ها استعمال کنید :- ځکه چه، څه ډپاره، لا، ډېر ځل، دو مره، تېپ، لغړ، غوټ، ناڅاپه، یوازی، تار په تار، ورو ورو، ژر ژر، چیرته، دپاسدی، دلته، وختی، هیڅلکه

(۹) در جمله های ذیل آدات تمیز را معلوم کنید و بنویسید که کدام حرف بز است و معنی کدام کلمه را توضیح میکنند :-

(۱) داسړی پرون چیری تللیٔ و (۲) زه د احمد سره پورته تللیٔ وم .
(۳) زه بیگا د احمد کره تللیٔ وم (٤) احمد کښته تللیٔ دی :
(۵) دا هلك مکتب ته ژرژر ځی (٦) دی نن ناڅاپه زموږ کره راغی :
(۷) دی په تلوار سره کورته ولاړ (۸) زه ځم چه ئې پخلا کم :
«۹» دا هلك ډېر هوښیار دیٔ «۱۰» دی ډېر کار کویٔ :



«۱۱» دا هلك په خپلو سبقو کښې ډېر زیار کاږی «۱۲» دا هلك ډېر ورو ورو مکتب ته ځی (۱۳) ته ډېر بیجده کار کوې :
(۱٤) دی ډېر ښه زغلی (۱۵) ته ډېر زیار کاږې:

## قسمت هفتم بیان حروف جاره

حرف جر آن کلمه ئیست که قبل و یا بعد از یك اسم می آید و تعلق آنرا با کلمه دیگر یعنی فعل ظاهر میکند آن اسم را مجرور و یا مفعول بواسطه میگویند ، مثلاً احمد کورته ولاړ «احمد به خانه رفت» درین جمله «ته» حرف جر است که بعد از «کور» آمده است و تعلق آنرا با فعل «ولاړ» ظاهر میکند ، یعنی رفتن احمد بطرف «کور» شده است : و کور مفعول فیه است که فعل بواسطه حرف جر «ته» براو واقع شده است : و آنها بقرار ذیل است :-

(۱) په کښې «در آن» بصورت ترکیبی آنوقت استعمال می شود که مجرورش محذوف باشد : مثلاً په کښې کښینه «درآن بنشین» : و به صورت تحلیل «په» ما قبل از مجرور و «کښې» بعد از مجرور می آید مثلاً احمد په کور کښې ناست و «احمد درخانه نشته بود» :

«۲» کښې «در» معنی ظرفیت را میدهد مثلاً احمد کور کښې ناست و «احمد درخانه نشته بود» :

«۳» په «به» احمد په کور ننوت «احمد به خانه در آمد»

«٤» په باندی «بر بالای» برای استعلا می آید لیکن «په» عموماً قبل مجرور و «باندی» بعد از مجرور می آید مثلاً دا کتاب پر میز باندی کښیږده «این کتاب را بر بالای میز بگذار»

«۵» پر «بر» مثلاً دا کتاب پر میز کښیږده «این کتاب را بر میز بگذار

(٦) پرې، پې (برآن) برای استعلامی آیدومجرور آن عموماً محذوف می باشد مثلاً کتاب پرې کښېږده (کتاب را برآن بگذار) یا کتاب پې کښېږده :
بعض وقت لفظ «باندی» یا «دپاس» بطور مفسر مابعد آن می آید مثلاً پرې باندی کښېږده «بالایش بگذار»

«٧» له «از» برای تجاوز وابتدا می آید و آخری حرف مجرور آن عموماً بزبر خوانده می شود، مثلاً اسلم له کور ووت «اسلم ازخانه بر آمد» بعض اوقات «نه» ما بعد مجرور بطور مفسر می آید، مثلاً زه له کوره نه ووتم من از خانه بر آمدم»

«٨» ترې، نې، تنه «ازو» مثلاً قلم ترې واخله «قلم ازو بگیر» پښتنه تې وکه پرسان ازو بکن» کتاب تې واخله «کتاب را ازو بگیر» :

درمحاوره قندهار بجای «ترې» لفظ «لخنی» استعمال می شود، مثلاً کتاب لخنی وا خله،

«٩» لخنی «ازو» مثلاً دا کتاب لخنی واخله «این کتارا ازو بگیر» :
«١٠» سره «همراه، با» زه احمد سره ولاړم «من همرای احمد رفتم»،
گاهی «د» ماقبل مجرور هم می آید مثلاً زه داحمد سره ولاړم من همرای احمد رفتم
گاهی ماقبل «سره» ضمائر «را، در، ور» رامی آرند مثلاً ته را سره لاړشه «توبا من برو» زه درسره ولاړشم «من با توبروم» زه ورسره ولاړشم من بااو بروم»

«١٠» دپاره، لره، له «برای» مابعدمجرور می آید مثلاً مادا کتاب د احمد ره راوړ «من این کتاب را برای احمد آوردم، ماداچاقو تالره راوړ «من این چاقورا ای تو آوردم» ماداقلم تاله درکړی» من این قلم را برای تو دادم» :



گاهی قبل از «له» ضمائر «را، در، ور» بطور مخفف می آرند مثلاً وله ورکه «باو بده» دله درکم «بتوبدهم»، راله راکه «بمن بده»، «را» بطور تخفیف نمی آید ؛
(١٢) ترپوری (تا) برای انتها استعمال می شود «تر» ماقبل مجرور «پوری» بعدمجرور می آید، وآخری حرف مجرور به زبر خوانده می شود، مثلاً زه تر مکتب پوری ولاړم (من تا مکتب رفتم)
گاهی تنها لفظ (تر) راماقبل مجرورمی آرند مثلاً زه تربازار تللی وم (من تابازار رفته بودم)
(١٣) ترلاندی (زیر) (تر) ماقبل ازمجرور و(لاندی) بعداز مجرور می آید مثلاً داحمد کتاب ترمیز لاندی پروت دی (کتاب احمد زیر میزافتاده است)
گاهی بجای (تر) لفظ (د) می آرند مثلاً داحمد کتاب دمیز لاندی پروت دی، (کتاب احمد زیرمیز افتاده است) گاهی تنها (لاندی) هم می آید مثلاً داحمد کتاب میز لاندی دی (کتاب احمد زیرمیزاست).
(١٤) پرباندی (بر) (پر) قبل ازمجرورو (باندی) بعدازمجرور می آیدمثلاً داقلم پرمیز باندی کښېږده (این قلم را برمیز بگذار)، گاهی لفظ(پر) تنهاهم استعمال می شود مثلاً دا کتاب پرمیز کښېږده (این کتاب را بر میز بگذار)
(١٥) ته (به) مثلاً احمد مکتب ته تللی و (احمد به مکتب رفته بود)
(١٦) څخه (نزد) بعدمجرور می آیدمثلاً کتاب می ستاڅخه دی (کتابم نزدتواست :
(١٧) د : (از) مثلاً احمد دکوره راغی (احمد از خانه آمد) آخری حرف مجرور بزبر خوانده می شود
(١٨) راهیسی (بعد از) برای ابتدای زمانه می آیدو بعداز مجرور می آید مثلاً ما احمد پرون را هیسی لیدلی نه دی (من احمد را بعداز دیروز نه دیده ام) :

## تمرین ۱۸ سوالات

(۱) حرف جر کدام کلمهٔ رامیگویند بامثالش بیان کنید ؟
(۲) حروف ذیل رادر جمله‌ها استعمال کنید ومعنی فارسی هریك‌را بنویسید
خه ، تر لاندې، پر باندې، په کښې ، ته، سره، له، پر، دپاره نه، د، ترپوري، راهیسی:-
(۳) درجمله‌های ذیل حروف جاره‌را معلوم کنید ومجرور آنرا نشان بدهید؛
(۱) احمد دکور څخه راغی ، (۲) ته‌مکتب ته‌تللی وې (۳) دا کتاب می
نادپاره راوړی‌دی ، (٤) دا هلك زما دورور پرچوکی ناست‌و، (٥) ستا قلم‌پرمیز
ندی پروت‌دی (٦) زه‌تن‌داحمد سره تللی‌وم (۷) داحمد قلم‌ترمیز لاندی دی
۸) ته د پرون‌راهیسی چیری وې (۹) زه‌نن تر پغمان پوری ولاړم (۱۰)
ماقلم ترې واخله .

### قسمت هشتم ! بیان آدات‌عطف

حرف عطف آن‌حرفی رامیگویند که‌فقط‌دواسم ویادوجمله راباهم وصل‌میکنند؛
ن بردوقسم است حرف عطف مساوی (۲) حرف عطف تابع ؛
(۱) حرف‌عطف مساوی آن حرف عطف رامیگویند که دوجمله مساوی را
هم وصل میکند مثلاً زه راغلم او احمد ولاړ (من آمدم واحمد رفت) :
(۲) حرف عطف تابع آن حرف‌عطف رامیگویند که‌جمله تابع راباجمله‌اصلی
سل میکنند مثلاً غلامه کوه نه‌چه گرفتارشې (دزدی مکن مبادا گرفتار شوی)
ین جمله ، جمله‌اصلی (غلامه‌کوه) وجمله متابع (گرفتارشې) و(نه‌چه) حرف
لف است که‌جمله اصلی ومتابع راباهم وصل میکنند ، در پشتو حروف عاطفه
ار ذیل است :-
(۱) او(و) مثلاً احمد اومحمود مکتب ته‌ولاړل (احمدومحمود به‌مکتب رفتند) :



(۲) که(اگر) زه‌به‌هغه کتاب ووایم که‌ته‌اجازت راکې (من آن کتاب را
خواهم خواند اگر تو اجازت بدهی) :-
(۳) خو (لیکن) احمدمکتب ته‌راغلی وخومحمود راغلی نه‌و (احمدبه‌مکتب آمده
بود لیکن محمود نیامده‌بود)
(٤) هم (نیز) مثلاً احمدراغی محمود هم‌ورسره‌راغی (احمد آمدومحمودهم همرایش آمد)
(٥) بیا (باز) مثلاً لمړی احمدراغی بیا محمودراغی (اول احمدآمد بازمحمودآمد).
(٦) بلکه (بلکه) داسپی نه‌دی بلکه لیوه‌دی (این سگ نیست بلکه گرگ است).
(۷) لاکن (لیکن) مثلاً احمد مکتب ته‌راغلی ولاکن محمود راغلی نه‌و (احمد
به‌مکتب آمده بود لیکن محمود نیامده‌بود) :
(۸) بیله (سوای) مثلاً ټوله هلکان بیله احمد راغلی وه (همه بچها سوای
احمدآمده بودند)
(۹) لادلاسه (علاوه ازآن) مثلاً احمد څه رانکړه لادلاسه ئې ښکنځل راته
وکړه (احمدچیزی نداد علاوه ازآن دشنامم داد) :
(۱۰) که څه هم (اگر چه) مثلاً هغه ښه سړی دی که څه هم غریب دی
(اومرد خوب است اگرچه غریب است):
(۱۱) لکه چه (مثلیکه) مثلاً هغه هلك دارنګه هوښیار دی لکه چه زه
هوښیاریم (آن بچه اینقدر هوشیار است مثلیکه من هستم)
(۱۲) وقت‌چه (وقتیکه) مثلاً هغه‌مکتب ته‌ولاړ وقت‌چه اته‌بجې ووهلی‌شوې
(اوبه‌مکتب رفت وقتیکه هشت‌بجه زده‌شد):
(۱۳) نه (نه) مثلاً نه زه‌ولاړم نه‌ته‌ولاړې (نه‌من رفتم نه‌تو رفتی) :
(۱٤) داسی ونه‌سی‌چه (مبادا) مثلاً سبق زده‌کړه داسی و نه‌سی چه هیر دی
شی (سبق‌را یادکن این‌چنین نشود که فراموشت شود)

(۱۵) سره له دې (باوجودیکه) مثلاً احمدراله غی سره ددې چه ډیر می ورته
یل (احمد نیامد باوجود یکه بسیار باو گفتم)
(۱۶) کنه (ورنه) مثلاً دا کار مه کوه، کنه وبه دی وهم (این کار را مکن
نه ترا خواهم زد).
(۱۷) که څه هم (اگرچه) مثلاً دی راغی که څه هم ما نه وویلی (او آمد اگرچه
ن نگفته بودم)
(۱۸) دواړه (هردو) احمد او محمود دواړه راغلل (احمد و محمود هردو آمدند)

ئده :- (۱) فرق دربین حرف عطف وضمیر موصول این است؛ که حرف عطف
ط دو اسم ویادو جمله را با هم وصل میکند وموصول له ندارد؛ واسم موصول دو جمله
لی ومتا بعرا با هم وصل میکند وموصول له هم دارد؛
(۲) حرف عطف منصرف نیست ودر شکل خود تغیر نمیخورد مثلیکه اسم، ضمیر،
ت و فعل منصرف است ودر شکل خود بسبب تصریف تغیر میخورد ؛

## (تمرین ۱۹ سوالات)

(۱) حرف عطف را بیان کنید و بنویسید که بلحاظ جمله بر چند قسم است،
(۲) حروف عاطفه ذیل را در جمله ها استعمال کنید :- او، بیا، نه، هم، که، خو
که، لاکن، که څه هم، لکه چه، بیله، کنه، وقتچه، داسی، نه چه
(۳) در جمله های ذیل حروف عاطفه را نشان بدهید و بنویسید که کدام اسماو
له ها را با هم وصل میکنند
(۱) احمد او محمود ولاړل (۲) احمد بازار راغی بیا کورته ولاړ (۳) ولاړسه
کنبینه
(۴) نه زه ځم له ته ځې (۵) ته ولاړسه، زه به هم ولاړسم (۶) داسړی نه دی
که حیوان دی



## قسمت نهم :- بیان حرف ندا

حرف ندا آن کلمه ئیست که خیال ناگهانی را ظاهر میکند ودر محل ندا، تعجب،
انبساط، تحسین، افسوس، نفرت و تحذیر وغیره استعمال می شود، مثلاً اې هلك!
دلته راسه (ای بچه اینجا بیا):

نوت :- حرف ندا در جمله هیچ تعلق صرفی با کلمهٔ دیگر ندارد، و نه معنی اسمی
را که با او می آید، توضیح ویا زیاده می سازد بلکه صرف هیجان واحساسات را ظاهر
می سازد :-

### فصل اول بیان حرف ندا

در پشتو حرف ندا «اې» آ، او، وا می باشد مثلاً :-
«۱» اې «اې» مثلاً اې هلك! ما ته وگوره «ای بچه طرف من ببین»
«۲» آ «ای» مثلاً آزویه! دلته راشه «ای پسر! اینجا بیا» :
«۳» او «ای» مثلاً او هلك! څه کوی «ای بچه چه میکنی».
(٤) وا (ای) مثلاً وا هلك! دلته راشه (ای بچه اینجا بیا):

### فصل دوم : اصوات تعجب و انبساط

حرف تعجب وانبساط در پشتو عموماً از ینقرار است : (اخ، ای هی، اوهو، اها،
واه، واوا) : مثلاً :-
(۱) اخ (آری) مثلاً اخ! ښنگه ښه آس دی (آری! چه اسپ خوب است)
(۲) ای هی (آها) مثلاً ای هی! دا څه رنگه ښه گل دی (آها این چه طور گل خوش است)
(۳) او هو (واه واه) مثلاً او هو! دا ښنگه ښه سړی دی (واه واه
این چه مرد خوب است)
(٤) اها (به به) مثلاً آها! ښنگه خوږې میوې دی (به به! چه میوه های شیرین است)
(۵) واه : (اری) مثلاً واه! ته ښنگه راغلې (اری تو چطور آمدی) :

(۶) وا 'وا '(واه‌واه) مثلاً واوا! دا هلك څنكه‌ښه ليكى (واه‌واه! اين بچه چطور خوب می نويسد). -

فصل سوم    بيان اصوات تحسين

كلمات تحسين درپشتو اين‌است: شابس ' آپرين ' اشكى ' مثلاً ! -

(۱) شابس (آفرين) مثلاً شابس! ته ډيرښه سبق وائى (آفرين! تو خوب سبق ميخوانى)

(۲) آپرين (آفرين) مثلاً آپرين! ته ښه خط ليكې: (آفرين! تو خوب خط مينويسى):

(۳) اشكى (شاباس) مثلاً اشكى! څه ښه كار كوې (شاباس! چه كار خوب ميكنى)

فصل چهارم:    اصوات نفرين

اصوات نفرين عموماً درپشتو ازين قرار است: اخ ' پټى موسه ' اوجاړسه ' لرى ' سته ' پرته ' بيرته ' ميراث دى سه ' مثلاً:-

(۱) اخ (واخ ' اوه) مثلا اخ! دا هلك څنگه بدرنگه دى (اوه! اين بچه چطور درنگ است)

(۲) پټى موسه (لعنت باشد) مثلا پټى موسه! دادى څه وويل (لعنت باشد! بين چه گفتى)

«۳» او جاړسه! (ويران شود)! مثلا او جاړسه: دا څنگه سراى دى ويران‌شود. اين چطور سراى است)

«۴» لرى (دورشو) مثلاً لرى! بدمى درځخه راځى «دورشو! از تو بدم می‌آيد»

(۵) هيسته «پس شو» مثلاً هيسته! مخ دى تور سه «پس شو! رويت سياه شود»:

«۷» بيرته «گم شو» مثلاً بيرته! ملا دى ماته سه «گم شو كمرت بشكـنند»

«۸» ميراث دى سه «ميراث شود» مثلاً ميراث دى سه! داڅنگه كالى دى «ميراث شود! اين چطور كالا است»:



فصل پنجم:    اصوات افسوس

اصوات افسوس عموماً درپشتو بقرار ذيل است: وى ' وش ' واخ ' آخ ' آه ' آلا ' آرمان ' اف ' هرگوره مثلاً :-

«۱» وى «افسوس» مثلاً وى! ورور مى مړسو «افسوس! برادرم مرد»:

«۲» وش «افسوس» مثلاً وش! داسړى څنگه غريب دى «افسوس! اين مرد چطور غريب است»

«۳» واخ «افسوس» مثلاً واخ! كورمى ويران شو (افسوس خانه ام ويران شد)

«۴» آخ «افسوس» مثلاً آخ! څه وكم چه څه مى دلاسه نه كيږى «افسوس! چه كنم كه چيزى از دستم نمى شود»:

«۷» آه «حيف» آه، پلانى په ځوانى كښى مړشو «حيف، فلانى درجوانى مرد»

«۸» آلا «افسوس» مثلاً آلا، داسړى ډيرغريب دى «افسوس اين مرد خيلى غريب است»

«۹» آرمان «افسوس» ارمان! چه زوړ يم «افسوس كه پير هستم»:

«۱۰» اف «افسوس» مثلاً اف، ان څنگه گرمى ده «افسوس امروز چطور گرمى است»

«۱۱» هرگوره «افسوس» مثلاً هرگوره! چه لاس مى نه رسيږى «افسوس كه دستم نمى رسد»

فصل ششم:    حروف تمنا

حروف تمنا درپشتو اين است: «كشكى ' كه» مثلاً :-

«۱» كشكى «كاشكى» مثلا كشكى! دا هلك زما زوى واى «كاشكى! اين بچه پسر من می بود»

«۲» كه «كاشكى» كه احمد واى «كاشكى احمد می بود» كه داسى واى «كاشكى چنين می بود»:

## ـمت دهم: بیان معانی بعض حروف مرکب و مفرد

،په« به » برای قسم می‌آید مثلاً په‌خدای اچه احمد راغلی و » بخدا که احمد آمده بود »

' » زو « به » برای قسم بعد مقسم به می‌آید مثلاً خدای زو اچه احمد ناجوړو خدا که احمد ناخوش بود »

' »په شان« ما نند» برای تشبیه می آید مثلاً محمود دز مری په شان دی حمید مانند شیر است »

»غوندی« مثل » برای تشبیه می آید مثلاً زه احمدغوندی نه یم »من مثل احمد « .

. » لکه « ما نند » برای تشبیه می آید مثلا دا خټکی لکه قند خوږ دی تربوزه مانند قند شیرین است

»داسی« چنین » برای تشبیه می آید مثلاً داسی کارزو که چه خلق شاباس در کی ن کار کن که مردم آفرینت بگویند »:

» په‌دول « ما نند » برای تشبیه می آید مثلاً دعلم په‌دول بل بنه کار نسته علم دیگر کار خوبی نیست » : .

هسی « این چنین » برای تشبیه مثلاً هسی کار مه کوه چه خلق در باندی « این چنین کار مکن که مردم بر تو خنده کنند » :

° ) ورته (مشابه) برای تشبیه مثلاً احمد خپل ورور ورته دی« مشابه به برادر خود است ')

١ ) هیڅ ( هیچ ) برای تاکید مثلاً په کور کښی هیڅ نه سته (در خانه‌ام ست ) :

١ ) لـه سره ( با لکل ) مثلاً زه له سره نه پوهیږم (من با لکل نمیدانم ) :



( ١٢ ) هیڅ ( هرگز ) مثلاً زه هیڅ دا کار نه کوم (من هرگز این کار را نمی کنم ) :

( ١٣ ) جوړ ( شاید ) حرف شك مثلاً دا هلك جوړ احمد دی ( این بچه شاید احمد باشد )

( ١٤ ) بویه ( شاید ) حرف شك مثلاً بویه چه راشی ( شاید بیاید ) .

( ١٥ ) خدای خبر ( خدامیداند ) حرف شك مثلاً خدای خبر چه راشی ( خدا میداند که بیاید ) .

( ١٦ ) خدای زده ( بخدا معلوم ) حرف شك مثلاً خدای زده چه راشی ( بخدا معلوم که بیاید ) .

( ١٧ ) ښائی ( شاید ) حرف شك مثلاً ښائی چه وائی خلئی (شاید که بگیرد ) .

( ١٨ ) گنړه ( فرض کنید ) حرف شك مثلاً گنړه:وا ئی لـه خلی ( فرض کنید نگیرد ) .

( ١٩ ) بیشکه ( بی شك ) حرف یقین مثلاً بیشکه خدای یو دی ( بیشك خدا یکی است )

( ٢٠ ) هو ( بلی ) حرف ایجاب مثلاً هو زه راغلی وم ( بلی من آمده بودم ) :

« ١٢ » رشتیا « وا قعی » حرف یقین مثلاً رشتیا احمد نا جوړ دی « وا قعی احمد نا جو راست » :

« ٢٢ » یـه « نه » بجواب استفهام بصورت نفی می آید مثلاً ته مکتب ته تللی وي ؟ « تو به مکتب رفته بودی » بجوابش بصورت نفی گفته می شود « یه » :

« ٢٣ » ښه « خوب » حرف ایجاب بجواب امر یا نهی می‌آید مثلاً مکتب ته ولاړ سه « به مکتب برو » یا مکتب ته مه ځه « به مکتب مرو » بجوابش میگوید « ښه »

« ٢٤ » ها « بلی » بجواب ندا می آید مثلاً اگر شخص کسی را صدا کند « ای ورور ! » ای برادر او بجوابش میگوید « ها »

« ٢٥ » بي « بدون » حرف نفی است که بر اسم داخل می شود مثلا بي عقل « نادان » .

« ۲٦ » نـا » نا حرف نفی است که بر صفت داخل می‌شود مثلاً دا سړی روغ‌دی « این مردبیماراست » یعنی تندرست نیست ، دا هلك نـاپوه دی ین بچه فهمیده نیست » .

« ۲۷ » نـه « نه » حرف نفی‌است کـه بر فعل دا خل می شـود مثلاً ـد لـه ځی « احمـد نمی رود »

« ۲۸ » مه « نه » حرف نفی‌است که برامر حاضرداخل می شودمثلاً مه‌ځه » مرو » :

« ۹۲ » خو : ـ این حـرف‌درپنج موقـع به‌محل خودمعنی مختلف می‌دهد .

۱ : ـ بمعنی استدراك می‌آید ورفع توهم که‌از کـلام سابق به سامع می‌آید نمایـد مثلاً ډیرمی‌ورته وویل خورا نه غی « بسیار برایش گفتم مگر نیامد » .

ب :ـ برای تنبیه وزجرمی‌آیدمثلاً خوپرې ئې‌زده‌سرینه « بمان اورا ای‌آدم » :

ج : ـ برای تـا کید می‌آیدمثلاً اجمدخوراغلی نه‌دی « احمدکه‌نیامده است » :

د : ـ برای یقین می آیـد مثلاً دی خو نه ځی « اویقیناً نمی رود » .

ه : ـ بـرای تـکیه کـلام می‌آید مثلاً خواحمدراپا څیده « احمد برخواست »

» ۲۷ » د ـ : این حرف بـه چند معنی می آیـد : ـ

۱ : ـ دال‌مفتوحه ( د ) برا ی علامت اضافت می‌آید مثلاً داحمدکتاب زا که کـتاب احمد را بـده ) .

ب : دال‌مکسوره (د ) به‌سه‌معنی می‌آید یکی برای امر غائب وامر متکلم مثلاً تمد دراسی ( احمد بیاید )زه‌دو لاړسم ( من‌بایدبروم ) ، دیگر برای‌امردعائیه لاً احمد د لوی سی ( احمد کـلان‌شود ) .

ج : ـ دا ل مفتوح ( د ) بمعنی حرف جرمی آیـد مثلاً احمد د کور راغی احمد از خانه آمد )

( ۲۸ ) و : ـ واو به هفت معنی می‌آید : ـ



( ۱ ) برا ی ضمیر واحدو جمع‌غائب‌می‌آید مثلاً ورکه (. باو بد ه ) ور کی ( با نها بدهید ) :

( ۲ ) بمعنی‌حرف‌جر مثلاً وما ته‌را که (بمن‌بده)، وکور ته‌ولاړسه (بخانه‌برو )

( ۳ )واو تجر ید که ما قبل امراستمر اری برای ساختن امر مجرد می آید از ( گو ره ) وگو ره ( به بین ) .

( ٤ ) واو الحاق عموماً درا ول فعل ماضی و فعل حال و مستقبل التزا می می‌آید مثلاً ما ختګی وخوړ ( من خر بوزه را خور دم ) ، زه ډو ډی و خورم ( من نان .بخورم ) ، زه‌به ډوډی وخورم ( من نان‌راخواهم خورد ) .

( ٥ ) واوجمع که بسبب حرف مغیره در آخر اسمای جمع ، اسمای جنس ومصادر بصو ر ت علامت‌جمع می‌آر ند وهمیشه مجهول‌می‌باشد مثلاً دسړو سر ه‌ولاړم ( بـا مـردمان رفتم ) ، دا کار په‌ویلو نه کیږی ( این‌کار بـگفتن نمی‌شود ) .

( ٦ ) واو متکلم در صفیه جمع متکلم فعل ما ضی می آیـد مثلاً موږ و لاړو ( مـارفتیم ) موږ ئې ووهلو ( ما رازد ) :

( ۷ ) واو غیبو بیت در بعضی مواقع درآخر صیغه واحدغائب مذکر فعل ماضی می‌آیـد مثلاً احمد راغـلو (احمد آمـد ) .

( ۲۹ ) ی : ـ (یا به چهارمعنی می‌آید )

ا : ـ یای غیبو بیت کـه درآخر صیغه های واحد غائب و جمع غائب فعل حال ومستقبل می‌آید مثلاً هغه‌ځی (او می‌رود)هغوی‌ځی (آنهامی‌روند) ، دی به ولاړسی (ا وخواهدرفت ) دوی به ولاړسی (آنهاخواهند رفت) :

ب : ـ یای خطا بیه کـه درآخرسیغه‌های مخاطب فعل‌حال ومستقبل می‌آید برا ی واحد مخاطب یای مجهول وبرای جمع مخاطب یا ی ثقیله می آرند مثلاً ته ځې ( تو می‌روی ) ته به‌ولاړسې (توخواهی‌رفت ) تاسی‌ځی (شمامی‌روید)

بەولاړسیٔ (شماخواهید رفت).

: یای جنسیت کەدرآخرمونثات بەحالت مفرد وجمع می آید مثلاً سپی؛ ماده) ښځی (زنها)

: یای جمع مذکراین‌درآخراسم‌می‌آید مثلاً سړی «مردها» سپی «سگ‌ها»:

(تمرین ۲۰ سوالات)

» اصوات کدام کلمه را میگویند آنرا با چند مثالش بیان کنید ؟

» آدات ندارا بنویسید کەچنداست ومثال هریك‌را بیارید ؟

» آدات تعجب وانبساط رابنویسید که چند است و مثالش بنویسید ؟

» آدات تحسین را بامثالش بنویسید ؟

» آدات نفرین را بنویسید که چند است ومثال هر یك را بیارید ؟

» آدات افسوس را بامثالش بنویسید ؟

» آدات تمنارا بامثالش بنویسید :

» آدات قسم چنداست بامثالش بنویسید :

» آدات تشبهه وشك وایجاب رابامثالش بنویسید :

آدات نفی چنداست‌ودرکدام‌محل‌استعمال‌می‌شود هریك‌را بامثالش بنویسید

۱ »آدات ذیل رادرجمله‌استعمال کنید :-او ٬اها٬اشکی٬هسته٬وی٬زو٬داسی

دووم : (بیان حروف مغیره)

ف مغیره آن حروفی رامیگویند که درهئیت کلمات درمواقع مخصوصه ـا ورت آن تغیر معینه پیدا میکنند وآنها بقرار ذیل است :-

د : علامت اضافت :

حروق جاره : له ٬ د ٬ تر٬ بر ٬ په ٬ ته ٬

حروف ندا : - اي ٬ آ ٬ او ٬



## عمل حروف مغیره

حروف مغیره درمواقع ذیل عمل‌معینه خود را میکنند : -

«۱» هرگاه حروف مغیره با اسمای مصادر ٬ اسمای اعداد ٬ اسمای جنس ونیز آن اسمای جمع مذکر ومؤنث که درآخر آن یای معروف ویا مجهول باشد بیاید ٬ درآخر آنها واومجهول می‌آرند مثلاً احمدئی په ښکنځلو دکور وایست «احمدرا بدشنام دادن ازخانه کشید» ٬ داکتاب می په څلورورو پو رانیوه «این کتاب را بەچهار روپیه خریدم» ٬ داختکی دانگور وپه شان شیرین دی ٬ «این‌خربوزها بمانند انگورشیرین‌است» احمد می په لښتو وواهه «احمد را به خمچه ها زدم» پەدې لرگوکښې ماردی «درین‌چوب‌هامار‌است:» په مستوکښې اوبه ډیری دی «در ماست آب بسیاراست» ددې شید ومزه خرابه ده «مزه‌این‌شیرخراب است» نوت : اگردرآخر اسم یای معروف و یامجهول باشد آنرا دروقت آوردن واوحذف میکنند :

«۲» اگر درآخراسم جمع حرف صحیح باشد وماقبل آن حروف مغیره بیاید درآخر آن نیز واومجهول می آید مثلاً د هلکانو سره می بازی کولې «باپچها بازی میکردم» دمارانو په غاروکښې لاس مه ننباسه چه و به دې چیچی «در سوراخ های مارها دست درون مکن که شما را خواهد گزید» :

«۳» اگر درآخراسم مفرد مذکریای ملینه و درآخر واحد مونث های مختفی باشد وماقبل آن حروف مغیره بیاید آن اسم بصورت جمع یعنی به یای معروف ومجهول نوشته می‌شود مثلاً ددې سړی کور لری دی «خانه‌این مرد دور است» ددې ښځې زوی ناجوړدی «پسر این‌زن بیماراست» پردی سړی می زر روپیٔ باندی دی (براین مرد هزار روپیه قرضدارم) پر دې ښځې می پور دیٔ ٬

برابن زن قرض دارم» :

نوت: اگر حرف آخر اسم مونث های غیر ملفوظی باشد وماقبل حرف آن زور کې داشته
بد آن ها په یای معروف نوشته می شود مثلاً (ددې ښځې زوی ناجوړ دی) واگر ماقبل
ف آن فتحه خالص باشد آنوقت های ملفوظ به یای مجهول بدل می شود مثلاً
ې خرې څخه بار واخله «٤» اگر حرف آخر اسم واحد حرف صحیح باشد
اقبل آن حروف مغیره (د، له، تر، پورې) وحرف ندا (اې) بیاید، حرف آخر
م عموماً به زبر خوانده می شود مثلاً دا کتاب می د هلك څخه وا خست
این کتاب را از بچه گرفتم » احمد له کورنه راغی « احمد از خانه آمد »، زه
مکتب پورې ولاړم «من تامکتب رفتم» اې هلك: دلته راسه «ای بچه اینجا بیا»:

«٥» اگر اسم واحد دوحرفی باشد وحرف آخر آن صحیح باشد وما قبل آن
وف مغیره « پر باندې »په کښې » بیاید، حرف آخر اسم به فتحه خوانده می شود
لاً هغه هلك پر خره باندې سپور دی « آن بچه برخر سوار است » هغه سړی
غره باندې ولاړ دی « آن مرد بر کوه ایستاده است.» په دې غره کښې یوزمری
« درین کوه یك شیراست » : پر دې غله باندې بې روپۍ دی براین دزد روپیه
است : اسمای خارجه ازین قاعده مستثنی می باشد مثلاً پر سر باندې می درددی؛
ت : .. در محاره جدید بعوض زبر عموماً های خفی می آرند :

«٦» اگر در آخر اسم مفرد یای معروف باشد وماقبل آن حروف مغیره بیاید
ای معروف آن بسبب حرف مغیره به یای ثقیله بدل می شود . مثلاً از خپلوی
خویشاوندی » زه ستا د خپلوۍ څخه بیزار یم « من از خویشاوندی شما بیزار هستم»
سپنا رلی (سواری) زما آس د سپا رلۍ په وقت کښې گډ گډ کیږي
اسپ من بوقت سواری لنگ لنگ می شود » :

« ٧ » واو بعض اسما، که در بین کلمه می آید بسبب حروف مغیره بالف بدل شده



در آخر اسم های غیر ملفوظی می آرند مثلاً از بیلتون « جدائی » بیلتانه مثلاً زه د بیلتانه
په غم اخته یم (من به غم جدائی گرفتارم) واز زنگون « زانو » زنگانه مثلاً پر زنگانه
مې درد دی ( برزانویم درد است ) » از ځیګر « جگر » ځیګره مثلاً پر ځیګره مې
درد دی « بر جگرش درد است » از لمونځ « نماز » لمانځه مثلاً اوس
د لمانځه وقت دی « حالاوقت نماز است »

(٨) حرف ! نداحرف ندا درچند جا عمل خود میکند وآن بقرار ذیل است :

ا :- اگر منادی واحد مذکر و حرف آخر آن حرف صحیح باشد با آوردن حرف ندا
آخر منادی به زبر خوانده می شود مثلاً ای هلك (ای بچه) واگر جمع باشد
در آخر منادی واو می آرند مثلاً اې هلکانو ! (ای بچها) واگر منادی واحد
مونث باشد در آخر آن یای معروف می آرند مثلاً ای مورې (ای مادر
آخورې «ای خواهر» :

ب :- اگر منادی جمع مذکر ویا جمع مونث وحرف آخر آن یای معروف باشد
با آوردن حرف ندا یارا حذف میکنند . ودر آخر واو را می آرند مثلاً از سړی، ای سړو
«ای مردان» از ښځې « زنها » آ ښځو «ای زنها» :

ج :- اگر حرف آخر منادی واحد مونث های خفی باشد که ماقبل حرف آن
زور کی داشته باشد با آوردن حرف ندا های خفی آن عموماً به یای معروف بدل می شود
مثلاً از ښځه ای ښځې «ای زن» واگر ماقبل حرف آن زبر داشته باشد آنوقت های
خفی به یای مجهول بدل میشود مثلاً از خره «خرماده» ای خرې «ای خرماده»

د :- اگر حرف آخر منادی الف باشد با آوردن حرف ندا الف بحال خود می ماند
مثلاً از بابا، اې بابا (ای بابا)

ه :- اگر منادی جمع مذکر باشد و حرف آخر آن های خفی که ماقبل حرف آن

رکی داشته باشد . بآوردن حرف ندا های خفی به واو بدل می شود مثلاً از خره (خرها) خرو ( ای خرها )

و : ـ اگر حرف آخر منادی واحد مذکر یای معروف یا ملینه باشد بآوردن حرف درآخر منادی های خفی می‌آرند مثلاً ازسړي ' اې سړيه ! « ای مرد » زوی «پسر» ای زویه «ای پسر» : ـ .

## تمرین (۲۱) سوالات

«۱» حروف مغیره کدام کلمات زامیگویند تعریفش را بنویسید :

«۲» حروف مغیره کدام ، کدام جروف است همه‌را بنو یسید

«۳» اگر ماقبل اسم مصدر ، اسم جنس ، واسم عدد جمع حروف مغیره بیایند ،چه عمل میکند

«٤» اگر درآخر اسم جمع مذکر و مونث یای معروف یامجهول باشد ف مغیره درآن چه عمل میکند

«۵» اگر درآخر اسم واحد مذکر یای معروف ودرآخر واحد مونث های خفی باشد ف مغیره درآن چه عمل میکند

۶) اگر در بین یك اسم واو مجهول باشد وحرف آخر آن نون باشد حروف ه در آن چه عمل میکند ؟

۷) اگر منادی واحد مذکر و حرف آخر آن حرف صحیح باشد ، حرف ندا ، چه عمل میکند ؟

۸) اگر منادی جمع مذکر باشد وحرف آخرآن حرف صحیح باشد حرف در آن چه عمل میکند ؟

۹) اگر منادی واحد مونث وحرف آخر آن حرف صحیح باشد حرف ند چه عمل میکند ؟



(۱۰) اگر منادی جمع مذکر ویا مونث باشد وحرف آخر آن یای معروف باشد حرف ندا درآن چه عمل میکند

(۱۱) اگر حرف آخر منادی واحد مذکر یای معروف باشد حرف ندا درآن چه عمل میکند :

(۱۲) اگر حرف آخر منادی واحد مونث های خفی باشد حرف ندا درآن چه عمل میکند ؟

(۱۳) اگر حرف آخر منادی الف باشد ، حرف ندا درآن چه عمل میکند ؟

(۱٤) اگر اسم واحد دوحرفی وحرف آخر آن حرف صحیح باشد حرف ندا درآن چه عمل میکند

## قسمت یازدهم : بیان تجزیه کلمات

تجزیه و ترکیب کلمات ومعلوم نمودن تعلقات آنها با یك دیگر در قواعد زبان خیلی اهمیت دارد زیرا که ازخواندن قواعد زبان مقصد وغرض هم همین است که متعلم کلمات وموافقت آنهارا بایك دیگر بخوبی دانسته وآنها را تجزیه کرده بتواند واگر متعلم کلمات را بخوبی نشناسد وتجزیه کرده نتواند پس خواندن قواعد زبان باوچندان فائده نخواهد بخشید :

حالا میخواهم که درین کتاب اصول و قواعد ترکیب صرفی و تجزیه چند جمله‌هارا بنویسیم تاکه برای استفاده مبتدیان کارامد ثابت شده ترکیب کلمات را بدانند ، ترکیب یا تجزیه بردو قسم است (۱) ترکیب صرفی (۲) ترکیب نحوی :

ترکیب صرفی آن است که تجزیه هر کلمه که درجمله باشد بطور مفصل کرده شود که آیا این چه کلمه است اسم است یاصفت ؛ ضمیر است یا فعل ، واحد است یاجمع ، مذکر است یامونث ، فاعل است یامفعول ، مضاف است یامضاف الیه صفت است

سوف ، جاراست یامجرور ، فعل لا زمی است یا متعد ی وغیره ونیز تعلقات بایك دیگر ظاهر شود این است ترکیب صرفی چند جمله ها کبه ذیلاً می‌شود وترکیب نحوی آنها‌در‌کتاب نحو نوشته خواهد شد : ـ

١) احمد کو رته ولاړ :

مد : ـ اسم خاص ـ عددواحد ـ جنس مذکر ـ حالت فاعلی ـ فاعل فعل ( ولاړ )
ـ اسم‌عام ـ عددواحد ـ جنس مذکر ـ حالت جری ـ متعلق به‌حرف جر ( ته )
حرف جر متعلق به‌مجرور ( کور ) ،
لاړ : ـ فعل ماضی مطلق ـ لازمی ـ معروف ـ مثبت ـ وجه‌اخباری ـ صیغه غائب مذکر ـ متعلق به‌فاعل خود (احمد) :

٢) دا‌سړی زما کتاب وائی :

: ـ اسم اشاره قریب ـ متعلق به‌مشار الیه (سړی) :
ی : ـ اسم‌عام ـ عددواحد ـ جنس مذکر ـ حالت فاعلی ـ فاعل فعل (وائی) :
ما : ـ ضمیر شخصی منفصل ـ متکلم ـ عددواحد ـ جنس‌مستوی ـ حالت اضافی به‌مضاف ( کتاب )
اب : ـ اسم‌عام ـ عددواحد ـ جنس مذکر ـ حالت‌مفعولی ـ مفعول‌فعل (وائی)
ائی : ـ فعل حال ـ متعدی ـ معروف مثبت ـ وجه‌اخباری ـ صیغه‌واحدغائب به‌فاعل خود (سړی) ومفعول ( کتاب ) :

«٣» محمود یو‌ښه کتاب لری :

د : ـ اسم‌خاص ـ عددواحد ـ جنس مذکر ـ حالت فاعلی ، فاعل فعل (لری).
: ـ صفت عدی ، متعلق به‌معدود خود ( کتاب )
: ـ صفت ، متعلق به‌موصوف خود ( کتاب )



کتاب : ـ اسم‌عام ـ عددواحد ـ جنس‌مذکر ـ حالت‌مفعولی ـ مفعول فعل ( لری ) :
لری : ـ فعل حال ـ متعدی ـ معروف ـ مثبت ـ وجه اخباری ـ صیغه واحد غائب مذکر ـ متعلق به‌فاعل خود (محمود) ومفعول خود ( کتاب ) :

«٤» ته‌چاو وهلې :

ته : ـ ضمیر شخصی منفصل ـ مخاطب ـ عددواحد ـ جنس مذکر ـ حالت مفعولی مفعول فعل ( وو هلې ) :
چا : ـ ضمیراستفهام ـ عددواحد ـ جنس‌مستوی ـ حالت فاعلی ـ فاعل فعل(وو هلې):
وو‌هلې : ـ فعل ماضی مطلق ـ متعدی ـ معروف ـ مثبت ـ وجه اخباری ـ صیغه واحدغائب‌مذکر ـ متعلق به‌فاعل خود (چا) ومفعول (ته):

(٥) محمود‌په‌خپله دا کار وکی :

محمود : ـ اسم‌خاص ـ عددواحد ـ جنس‌مذکر ـ حالت‌فاعلی ، فاعل فعل ( وکی ):
په‌خپله : ـ ضمیر مشترك : متعلق به‌فاعل‌خود (محمود ) :
دا : ـ اسم‌اشاره قریب‌متعلق به‌مشارالیه خود ( کار )
کار : ـ اسم‌عام‌ـ‌عددواحد، جنس‌مذکر ـ حالت‌مفعولی ـ مفعول فعل(وکی ):
وکی : ـ فعل ماضی مطلق ـ متعدی ـ معروف ، مثبت ـ وجه‌اخباری ـ صیغه واحد غائب مذکر متعلق به‌فاعل خود (محمود )ومفعول‌خود ( کار ):

«٦» هغه هلك‌ډیر توریالی دی

هغه : ـ اسم‌اشاره بعید ـ متعلق به‌مشارالیه‌خود (هلك) :
هلك : ـ اسم‌عام ـ عددواحد ـ جنس‌مذکر ـ حالت فاعلی ـ فاعل فعل (دی)
ډیر : ـ حرف تاکید ـ متعلق به‌موکد خود(توریالی):
توریالی : ـ صفت‌نسبتی ـ متعلق به‌موصوف خود (هلك) :

ى : ـ فعل حال ـ لازمى ـ معروف مثبت ـ وجه‌اخبارى ـ صيغه‌واحدغائب
ـ متعلق به‌فاعل خود (هلك)

(٧) دى امر خرك دخوب كـنبيناسـت:

ى :ـضمير شخصى‌منفصل‌ـغائب،واحدـمذكرـحالت فاعلى‌ـفاعل فعل (كنبيناست)

لمرخرك : ـ ظرف‌زمان ـ متعلق به‌فعل خود (كنبيناست) :

: ـ حرف جر ـ متعلق به‌مجرور خود (خوب) :

و ب : ـ اسم معنى ـ عدد واحد ـ جنس مذكر ـ حالت جرى ـ متعلق
ف جرخود ( د )

ثبيناست : ـ فعل‌ماضى مطلق ـ لازمى ـ معروف‌ـمثبت ـ وجه‌اخبارى ـ صيغه
غائب مذكر ـ متعلق‌به فاعل‌خود (دى) :

٨) اى هلك :دلته راسه:

ى : ـ حرف ندا ـ متعلق به منادى خود (هلك) :

: ـ اسم عام ـ عدد واحد ـ جنس مذكر ـ حالت ندا متعلق به حرف ندا(اي)

ه : ـ ظرف مكان ـ متعلق به فعل (راسه) :

سه: ـ فعل‌امرحاضر ـلازم ـمعروف‌ـ مثبت‌ـ وجه‌امرى ـ صيغه واحد مخاطب
. متلق به‌فاعل خود محذوف (ته) :

٩) وى !وروزمى مرسو

، : ـ حرف افسوس : ـ

ر : ـ اسم‌عام ـ عدد واحد ـ جنس‌مذكر ـ حالت‌فاعلى ـفاعل فعل «سو»

: ـ ضمير متصل ـ متكلم ـ عدد واحد ـ جنس مستوى ـ حالت اضافى ـ
به مضاف خود «ورور»



مر : ـ صفت ـ متعلق به موضوف خود «ورور»

سو : فعل ماضى مطلق ـ لازمى ـ معروف ـ مثبت ـ وجه‌اخبارى ـ صيغه واحد
غائب مذكر ـ متعلق به‌فاعل خود (ورور) : ـ

(١٠) هريو وائى چه زه‌هوښيار يم:

هريو : ـضمير مبهم ـ عددواحد ـ جنس‌مذكرـ حالت فاعلى ـ فاعل فعل (وائى)

وائى : ـ فعل حال ـ معتدى ـ معروف‌ـ مثبت ـ وجه اخبارى ، صيغه واحد
غائب مذكر ـمتعلق به‌فاعل خود (هريو) ومفعول ( چه‌زه هوښيار يم ) :

چه : ـ حرف بيان :

زه : ـضمير شخصى‌منفصل ـعددواحدـ جنس‌مذكر ـحالت فاعلى فاعل فعل (يم)

هوښيار : صفت ، متعلق به‌موضوف خود (زه) :

يم : ـ فعل حال ـ لازمى ـمعروف مثبت ـ وجه اخبارى ـ صيغه واحد متكلم
متعلق به‌فاعل خود (زه) :

١١ ماستا كتاب ليدلى نه‌دى:

ما : ـ ضمير شخصى منفصل ـ متكلم‌ـ عددواحد ـ جنس‌مذكر ـ حالت فاعلى
فاعل فعل (ليدلى نه‌دى)

ستا : ـ ضمير شخصى منفصل ـ مخاطب عددواحدـ جنس مذكر ـ حالت‌اضافى
متعلق به متضاف خود (كتاب )

كتاب : ـاسم عام ـ عدد واحد ـ جنس مذكر ـ حالت مفعولى ـمفعول فعل
(ليد لى نه دى )

ليد لى نه‌دى : ـ فعل ماضى قريب ـمتعدى ـ منفى ـ وجه اخبارى
صيغه واحد غائب مذكر متعلق به فاعل خود (ما) و مفعول ( كتاب ).

(١٢) (كتاب دې پر ميز باندې دى)

كتاب : ـ اسم عام ـ عدد ـ واحد ـ جنس مذكر ـ حالت فاعلي فاعل، فعل (دى)

: ـ ضمير متصل ـ مخاطب ، عدد واحد ـ جنس مذكر ـ حالت اضافي ـ متعلق ضاف خود (كتاب)

پر : ـ حرف جر ـ متعلق به مجرور خود (ميز)

ميز : ـ اسم عام ـ عدد واحد ـ جنس مذكر ـ حالت جرى ، متعلق به حرف (پر)

باندې : ـ حرف جر (مفسر) متعلق به مجرور (كتاب)

دى : ـ فعل حال ـ لازمى ـ معروف ـ مثبت ـ وجه اخبارى صيغه واحد مذكر ، متعلق به فاعل خود (كتاب) :

« تمرين ٢٣ سوالات »

١) درجمله هاى ذيل فاعل ومفعول ، مضاف اليه ، مجرور ومنادى رامعلوم وتجزيه صرفى هريك رابكنيد

١) ماپرون احمد د اسلم په كور كښي وليد (٢) دې سړي د احمد د ورور وواهه،

(٣) ته دا كار كولاى سي ! (٤) ستا پلار چيرى تللئى و .

(٥) آزويه! ستا كورچيرى دى (٦) داحمد وروزه پرون په كښي مكتب ووهلم

(٧) تا زما كتاب چاته ور كى « ٨ » شو ميلمانه ستا كره راغلى وه ؟

« ٢ » تجزيه صرفى جمله هاى ذيل را بكنيد : ـ

« ١ » احمد زه و وهلم « ٢ » د اسلم ورور په مكتب كښي سبق وائى :

(٣) زما تور قلم داحمد سره دى (٤) تادچا كتاب واخست .



(٥) تيره توره د جنګ په وقت كښي په كار راځي « ٦ » كوز بار ترمزله نه رسيږي « ٧ » ښ ځوك زموږ كره راغلى وه « ٨ » احمد ډير ژر ژر پرلا ريځي . « ٩ » زويه ! لنزدې راسه « ١٠ » ماد اهلك په ډيره خوارى لوى كړى دى

قسمت دوازدهم رموز واوقاف در رسم الخط » ـ

علما اندس ، بغداد ودمشق درعبارت خود رموز اوقاف را استعمال ميكردند ، اهل يورپ تقليه علماى اندس را نموده همان اوقاف را به كمى تغير در عبارت خود رائج كردند ، ليكن تعجب است كه مسلمان ها اين چنين چيز ضرورى را فراموش كردند ودر كتابت خود نمى نويسند ، اين اوقاف ورموز براى فهم مطالب خيلى مددميدهد كويا براى واضح نمودن عبارت اين هم يك طريقه ايست كه در آن اوقاف ورموز را مى نويسند وچون اين طريقه خيلى مفيد است ، ماهم ميل داريم كه در عبارت پشتوى خود جارى سازيم لهذا ماآنرا قدرى بوضاحت مى نويسيم؛ رموز اوقات بقرار ذيل است :ـ

(١) نقطه (.) (٢) وقف خفيف (،) (٣) نصف وقف (؛) (٤) وقف لازم (:) (٥) وقف مطلق (.) (٦) علامت ندا (!) (٧) علامت استفهام (؟) (٨) اقتباس ياعلامت فارقه (« ») (٩) قوسين يامميزه ( ) (١٠) نقط (.)

چون مطلب ياجمله تمام شود در آخر آن نقطه ميگذارد مثلا مادا كتاب ووايه ، (من اين كتاب راخواندم)

«٢» : وقف خفيف ياسكته (،)

وقف خفيف ياسكته (،) يعنى واو معكوس درچندموقع استعمال مى شود : ـ

١ : ـ در بين اين چنين كلمات ياجلمه ها كه از يك تركيب بوده مسلسل بيان شود مثلا په دنيان كښي بيله زموږ پيغمبر بل داسي سړى نه دى پيداسوى ،

هم پیغمبر وی ، مقنن وی ، هم پادشاه وی ، اوهم فقیروی، عزت اوخوا ری
لدا او مر گ تول د خدای تعا لی په قدرت

ب:ــ هر گاه چند کلمات یا جمله با هم عطف باشد لیکن حرف عطف محذوف باشد پس
میان آنها وقف خفیف نوشته می شود مثلاً او به، اور، بادا وخا وری څلور
دی:

ج:ــ در بین چنین جمله ها که با هم مربوط نباشد وقف خفیف نوشته می شود مثلاً تمامه
باران اوریده، سهار احمد راغی، زمونږ کره ئې شپه وکړه ، بادچلیږی، پر آسمان
ځ ده ، باران اوری،

## ۲) نصف وقف یانقطه اسکته(؛)

وقف یا نقطه یاسکته بآخر جمله های درازی که مانند هم باشند گذاشته
د مثلادا فغانستان ملك لوی غرونه لری ؛ داغرونه تل په واو روپټ وی .

## ؛) وقف لازم یعنی دو نقطهٔ ( : ).

لازم یعنی دو نقطه در آخر جمله های بیان طلب گذاشته میشود مثلا دلقمان
چا پښتنه وکړه : ادب دی دچا څخه زده کی : وئی ویل : دبې ادبانو څخه :

## ۵» وقف مطلق «.»

مطلق در موقع استعمال میشود ، که یك مطلب تمام شود ، و دیگر مطلب
فقره تمام شود مثلا احمد راغی . محمود ولاړ .

## ۲» علامات ندأ «!»

ت ندا در آخر کلمات خطاب ودر جمله های حیرت و تعجب وغیره می آید مثلاً!
! کوښښ وکی چه کار ژر خلاص سی . آه ! داڅه بد بختی ده .



## (۷) علامات استفهام ؟

علامت استفهام دراخر کلمه ها وجمله های که دارای استفهام باشد می آید مثلاً
تا سو څو وروڼه لری ؟ نوم دی څه دی ؟

## «۸» اقتباس یاعلامات فارقه « »

علامت فارقه درآن موقع استعمال می شود که کلام غیر رادر کلام خود بیارد
ویادز بین سخن دوآدم ویادراول سخن هر یکی گذاشته میشود مثلاً احمد و ویل
«زه کورته ځم » ، چیرته ځې «مکتب ته ځم»

## ۹ قوسین یاممیزه : ( )

قوسین یاممیزه دردو طرف جمله های معترضه وکلمه های غیر مشهور گذاشته مشود
مثلاً دانسړی( کهغلط نهسم) داحمد وروردی ، احمد محمود څخه پښتنه وکړه
(ستا نوم څه دی ) ، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمائلی دی(علم زده کړی
که څه هم په چین کښ دی ) .



## حصه دوم نحو

گرما کلماتیرا که بآن گفتگو میکنم چنین ترتیب و باهم مطابقت بدهیم که مستمع
اخواننده ازآن مطلب کامل حاصل نماید ، پس این چنین ترتیب و مطابقت کلمات
باصطلاح قواعد زبان نحو میگوید ؛
یف : ـ نحو اجزای جمله و ترتیب و مطابقت آنهارا بایك دیگر بما نشان میدهد ؛
دانستن اجزای این علم انسان ازغلطی درتکلم محفوظ می ماند ، در نحو بحث
کلام واجزای آن می شود ؛
لام : ـ عبارتی را گویند که کم ازکم از دو کلمه ساخته شده باشد ، مثلاً ښه
تاب (کتاب خوب) ، داحمد ورور (برادر احمد) ، محمود ولاړ (محمور فت)
مد باغ ته ولاړ (احمد به باغ رفت) :
لام بر دو قسم است ، (۱) کلام ناقص (۲) کلام تام :

### بیان کلام ناقص

لام ناقص آن عبارتی رامیگویند که شنونده ازو مطلب کامل حاصل کرده نتواند
نتظر دیگر کلمه باشد مثلاً داحمد قلم (قلم احمد) ازین عبارت شنونده مطلب
ل بدست آورده نمی تواند بلکه با نتظار کلمه دیگری می باشد ، چرا که در دلش
ئ پیدا می شود که قلم احمد چطور است ،
لام ناقص در جمله کار فاعل ، مفعول ، مبتدا وخبر رامیدهد ، مثلاً داحمد ورور
ړ (برادر احمد رفت) ، ما داحمد زوی ولید (من بچهٔ احمدرا دیدم) ، داحمد
اب ښه دی (کتاب احمد خوب است) ، داحمد قلم ډیر ښه دی (قلم احمد بسیار
ب است) در جمله های فوق (داحمد ورور) فاعل ، (داحمد زوی) مفعول ،
حمد کتاب) مبتدا و (ډیر ښه) خیر واقع شده است : ـ



## فصل اول اقسام کلام ناقص

کلام ناقص بر دوازده قسم است : (۱) مرکب اضافی (۲) مرکب توصیفی
(۳) مرکب امتزاجی (٤) مرکب عددی (٥) جار مجرور (٦) اشاره ومشارالیه
(۷) بدل مبدل منه (۸) مستثنی ومستثنی منه (۹) معطوف معطوف علیه «۱۰»
حال ذوالحال «۱۱» تمیز ممیز «۱۲» تاکید موکد

### بیان مرکب اضافی

مرکب اضافی آن کلام ناقص را گویند که ازدو اسم ساخته شده باشد و نسبت یك
اسم بدیگر اسم بطریق اضافت شده باشد ، مثلاً داحمد کتاب «کتاب احمد »:
درپښتو دال مفتوحه «د» علامت اضافت است ؛ «احمد» مضاف الیه «کتاب»
مضاف است: درپښتوا کثرا اول «د» علامت اضافت رامی آرند ، بعدازعلامت
اضافت «مضاف الیه» و بعد مضاف الیه «مضاف» را می آرند !
مضاف الیه اسمی را گویند که نسبت مضاف بسوی آن شده باشد ، مثلاً
درعبارت ذیل «داحمد قلم» احمد مضاف الیه است که نسبت قلم باو شده است
و «قلم» مضاف است که نسبت کردند شده است بسوی احمد :
فائده : ـ اگر مضاف الیه ضمیر شخصی متصل اضافی باشد در آنصورت مضاف
قبل از مضاف الیه می آید و «د» علامت اضافت را نمی آرند مثلاً کتاب می
«کتابم» قلم دی (قلمت) ،
کاغذئې «کاغذش» در فقرات فوق کتاب ، قلم وکاغذ مضاف اند ، «می» ، «دی»
و «ئې» مضاف الیه اند این چنین اضافت را اضافت مقلوبی میگویند :
ازاضافت این فائده حاصل می شود که اگر مضاف الیه اسم معرفه باشد مضاف
اگر چه نکره باشد معرفه میگردد مثلاً داحمد غلام «غلام احمد» ، چونکه
احمد اسم معرفه است وغلام اسم نکره است لیکن غلام بسبب نسبت او به احمد

ر فه‌میگردد یعنی یك خصو صیت خاص پیدا میکنند : و اگر مضاف الیه نکره
شد در مضاف یك خصو صیت پیدا می شود مثلاً دپا دشاه آس ، د رین عبارت
پاد شاه) و«آس» هر دو نکره اند لیکن بسبب پاد شاه آس یك خصوصیت پیدا
ده است ، یعنی آن اسپ که‌خاص مال پادشاه می باشد

## اقسام مرکب اضافی

مرکب اضافی بر ۷ قسم‌است : ( ۱ ) اضافت تخصیصی ( ۲ ) اضافت تملیکی ( ۳ )
افت توضیحی ( ٤ ) اضافت بیانی ( ٥ ) اضافت‌تشبیی ( ٦ )اضافت ظرفی ( ۷ )
افت مجازی : ــ

## « بیان اضافت تخصیصی»

اضافت تخصیصی آن‌اضافت‌رامیگویند که مضاف بواسطهٔ‌مضاف‌الیه یك‌خصوصیت
امیکنند مثلاً دلښکوسردار ( سردار لشکر ) یعنی آن سردار یکه‌خاص از لشکر
باشد ،

## « بیان اضاقت تملیکی »

اضافت تملیکی آن‌اضافت‌رامیگویند که‌ملکیت‌مضاف‌الیه‌را بر مضاف ثابت‌میکنند،
مثلاً داحمد کتاب ( کتاب احمد ) دمحمود قلم ( قلم‌محمود ) درین‌عبار ت ها
کتاب )و(قلم)مملوك ، ( احمد ) و (محمود ) مالك‌اند یعنی احمد و محمود
کتاب و قلم‌ملکیت دارد :

## « بیان اضاقت توضیحی »

اضافت توضیحی آن‌اضافت رامیگویند که‌مضاف‌الیه توضیح مضاف را میکنند
لاً دقندهار ښار « شهر قندهار » ، از « ښار » معلوم‌نمی‌شود که کدام‌شهر‌است



لفظ « قندهار »توضیح‌آنرامیکنند یعنی‌مراد ازشهر همان شهری است که اسمش
قندهار است ؛

## « اضافت بیانی »

اضافت بیانی‌آن‌اضافت رامیگویند که‌یك‌چیز بطرف مادهٔ‌خود مضاف‌شده باشد
مثلاً داسپنی سیخ « سیخ‌اهن » ، این‌معلوم نبود که‌سیخ ازچه چیزساخته‌شده‌است
از « اسپنی »معلوم شد که‌سیخ‌ازاهن ساخته‌شده‌است : دراضافت بیانی‌مضاف‌الیه
ومضاف ازیك‌جنس می باشد؛ مثلیکه « سیخ »مضاف‌ازجنس «اسپنه»مضاف‌الیه‌است :ـ

## (بیان‌اضافت تشبیهی)

اضافت تشبیهی آن اضافت رامگویند که یك چیز را به‌چیزی دیگر در صفتی
تشبیه میدهد آن چیزیرا که به‌چیزی دیگری تشبهیه داده شده باشد ( مشبهه )
میگویند وآن‌چیزیرا که‌بآن‌چیزی دیگری تشبهیه‌داده شده باشد(مشبهه به) میگویند:
در اضافت تشبهیی چهارچیز ضروری‌است ، ( ۱ ) مشبهه ( ۲ ) مشبهه به ( ۳ )
حرف تشبهیه ( ٤ ) وجه تشبهیه : مثلاً داحمد ستر گی د نر گس په شان دی
(چشم‌های احمدمانند نرگس‌است ) د صو فی زړه داینداری په شان دی؛
( دل‌صوفی مانند آینه‌است ) در جمله‌های فوق (سترگی) و ( زړه ) مشبهه اند
(نرگس) و ( اینداره)مشبهه به است . (په‌شان ) حرف‌تشبهیه است ،ووجه تشبهیه
( سترگی ) به ( نرگس ) ازین جهته است که نرگس عموماً آبدار و شکلش
مالند سترگی می‌باشد لهذا شاعران عموماً چشم‌را به نرگس تشبهیه میدهد ، و وجه
تشبهیه (زړه) به (اینداره ) ازروی صفائی است چونکه دل صوفی صاف می باشد
لهذا شاعران آنرا عموماً به‌آینه تشبهیه میدهد :
فائده : ــ درپشتو اول (مشبهه) وبعدآن ( مشبهه به) می‌آید ، وحرف تشبهیه

از مشبهه به می آید مثلاً دده شونډی دلعل په شان سرې دی ( لب ها ی او
ند لعل سرخ است ) درین جمله (شونډی ) مشبهه ( لعل ) مشبهه به ( په شان )
ف تشبهیه است

## (ترکیب نحوی)

علامت اضافت

مضاف الیه مرکب اضافی مشبهه مبتدا] جمله اسمیه مفرده

لډی مضاف

ل مشبهه به

شان حرف تشبهیه

ې « وجه تشبهیه » خبر

کلمه ربط

## بیان اضافت ظرفی

اضافت ظرفی آن اضافت را میگویند که مظروف بسوی ظرف مضاف شده باشد مثلاً
ریاب او به (آب د ریا) ، درین عبارت (در یاب) ، ظرف مضاف الیه است ،
او به) مضاف ، مظروف است :

فائده : ـ اگر تعلق مضاف الیه ومضاف باهم حقیقی باشد ، آنرا اضافت حقیقی
گویند لیکن بعض اوقات در بین مضاف الیه ومضاف تعلق حقیقی نمی باشد
که یك تعلق مجازی می باشد مثلاً دزړه سترگی (چشم های دل) ، درین عبارت (سترگی
زړه) هیچ تعلق حقیقی باهم ندارد ، بلکه درینجا تعلق آن یك تعلق مجازی میباشد
انچه شاعر بهخیال خود دل را یك شخص مقرر کرده است واضافت (سترگی) را
کرده است این چنین اضافت را مجازی یا استعاره میگویند :



## اضافت مجازی

اضافت مجازی آن اضافتی را میگویند که در بین مضاف الیه ومضاف اضافت مجازی
باشد مثلاً (دزړه سترگی) درین عبارت (زړه) مضاف (مستعار له) و ( سترگی )
مضاف را مستعار میگویند

## ترکیب نحوی

د : ـ علامت اضافت

زړه (مضاف الیه) مستعار له مرکب اضافی مجازی

سترگی (مضاف) مستعار

## بیان مرکب توصیفی

مرکب توصیفی آن کلام ناقصی را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد ، اسم اول را
صفت وثانی را (موصوف) میگویند :

اسم صفت آن اسمی را میگویند که تعریف ویا صفت موصوف را بیان میکند :

موصوف آن اسمی رامی گویند که تعریف ویا صفت آن بلحاظ خوبی و بدی
باسم صفت شده باشد ، مثلاً هوښیار سړی (مرد هوشیار) :

درپشتو اول صفت بعده موصوف می آید وبلحاظ تذکیر وتانیث ، مفرد وجمع
صفت تابع موصوف خود میباشد ، یعنی اگر موصوف مفرد ویا جمع ، مذکر ویا مونث باشد
صفت هم بهصیغه مفرد و جمع ، مذکر ومونث می آید مثلاً داسړی موړدی (این مرد
دولتمند است) داسړی ماړه دی (این مردان دولتمند اند) داښځه مړه ده (این زن
دولتمند است )داښځی مړې دی «این زن ها دولتمند اند» .

فائده : ـ صفت گاهی مفرد وگاهی مرکب می آید : ـ

صفت مرکب بردو قسم است (۱) صفت مرکب اضافی : ـ صفت مرکب اضافی آن صفتی

ا میگو یند که مرکب اضا فی باشد و کار صفت را مید هد ، مثلاً دی دزمانی
، بنیار سړی دیٔ ( او مرد هوشیار زمانه است) درین جمله ( دزمانی هوښیار)
، کب اضا فی‌است وکارصفت رامیدهد و (سړی) موصوف است :

صفت‌مرکب توصیفی : ـ صفت‌مرکب توصیفی آن‌صفتی‌است که‌مرکب توصیفی باشد
ږ جمله کـار صفت رامیدهدمثلاً خوش‌بوی گل ( گل‌خوش‌بوی )درین عبارت
خوش بوی )مرکب توصیفی است‌و کـار صفت‌رامیدهدو(گل)موصوف است

گـاهی همرای یك موصوف چند صفت می آید مثلاً خوږ ، پوخ خټکی
ربوزه شیرین وپخته ) :

## ترکیب نحوی

| | | |
|---|---|---|
| بنیار | صفت | مرکب توصیفی |
| یٔ | موصوف | |

## بیان مرکب امتزاجی

مرکب امتزاجی آن‌مرکبی‌را میگویند که‌ازدو اسم ساخته شده‌باشد وازهردو
جداجدا معنی‌مفید گرفته نمی‌شود، بلکه هردو حکم‌یك کلمه‌را میدهد و‌برای
معنی می‌آید ، مثلاً زه جلال آباد ته‌تللیٔ وم (من‌به جلال آباد رفته بودم)
، جمله(جلال) علیحده و (آباد) علیحده کلمه می‌باشد ، وهردو یك‌جا شده
معنی می‌آید

## ترکیب نحوی

فاعل

آباد (مرکب امتزاجی) مجرور
حرف جر
متلق‌فعل جمله‌فعلیه مفرده

فعل



## بیـان بدل ومبدل منه

بدل‌ومبدل منه‌آن کلام ناقص‌را گویند که‌ازدو اسم ساخته شده‌باشدو یك‌اسم بدل‌دیگر اسم‌آمده باشد وازهر دواسم مقصود یك‌چیز می‌باشد اسم‌اول‌را بدل‌منه وثانی‌را بدل‌میگویند ؛ مثلاً ستاورور ،احمد، راغی (برادر شما احمدآمد) درین جمله (ورور) (مبدل‌منه) و (احمد) بدل واقع شده است ومقصود از (ور ور) و ( احمد) یك چیز است یعنی مقصود از (ور ور) همان (احمد) است ومقصود از ( احمد) هما (ورور) است بدل بردوقسم است (۱) بدل کل(۲)بدل بعض :

بدل کل آن بدلی را میگویند که درآن‌تمام افراد مبدل منه‌ذکرشده باشد مثلاً ستا ورونړه، احمد، محمود او اسلم راغلی وه (برادر های شما، احمد، محمود واسلم آمده بودند) درین جمله (احمد) ، (محمود) و (اسلم) مبدل منه‌اند، و(ور ونړه)بدل‌می‌باشد ، بدل بعض‌آن بدلی رامیگویند که‌درآن ذکربعض افراد مبدل منه شده باشد ، مثلاً ستاد ور ور نړو څخه احمد راغی ( ازبرادرهای شمااحمد آمد) درین(جمله دورور نړو) مبدل منه‌و ( احمد) بدل است :ـ

## ترکیب نحوی

ستا ورور ، احمدراغی :ـ

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ستا | مضاف الیه | مرکب اضافی | مبدل‌منه فاعل | |
| ورور | مضاف | | | |
| احمد | | | بدل | جمله فعلیه مفرده: |
| راغی | | | فعل | |

## بیان مستثنی ومستثنی منه

مستثنی اومستثنی منه‌آن کلام ناقص‌را میگویند که‌ازدو اسم‌ساخته شده باشد وحرف استثنی یك‌دیگر‌را ازهم‌جدا کرده‌باشد، مرادازاستثنی این‌است که‌یك‌چیز

ار چیز ها ویا یك آدم از یك جماعت مستثنی شده باشد، اسم اول را مستثنی منه را مستثنی میگو یند ،

ی منه آن اسمی را میگویند که از آن اسمی دیگری در یك کار جدا شده باشد ؛

ستثنی آن اسمی را گویند که از یك اسم در یك کاری جدا شده باشد :

پشتو اکثراً مستثنی منه اول می آید بعد از آن حرف استثنی و بعد حرف استثنی ی می آید، مثلاً ټول خلق بیله احمد راغلل (همه مردم بغیر احمد آمدند)، درین ټول خلق) مستثنی منه ( بیله) حرف استثنی و (احمد) مستثنی است :

ستثنی بر دو قسم است ، (۱) مستثنی متصل (۲) مستثنی منفصل :

ستثنی متصل آن است که در آن مستثنی و مستثنی منه از یك جنس باشد مثلاً ټول بله احمد راغلل درین جمله (ټول خلق ) مستثنی منه، و (احمد) مستثنی از یك است : ـــ

ستثنی منفصل آن مستثنی را میگویند که در آن مستثنی منه و مستثنی از یك جنس شلاً محمود ټولی روپی بیله آس را کړې (محمود همه روپه را بغیر اسپ داد) درین جمله ټولی روپی) مستثنی منه و (آس) مستثنی از یك جنس نیست : ـــ

ترکیب نحوی

ول خلق بیله احمد راغلل : ـــ

اسم صفت — موصوف — مرکب توصیفی — مستثنی منه

حرف استثنی

مستثنی

کلام ناقص — فاعل — جمله فعلیه مفرده

فعل



## بیان جار و مجرور

جار و مجرور آن کلام ناقص را گویند که از دو کلمه یعنی از اسم و حرف جر ساخته می شود جار در لغت کش کننده را میگویند و در حقیقت حرف جر معنی فعل را بطرف اسم (مجرور) کش میکنه مثلاً احمد کور ته ولاړ (احمد به خانه رفت) درین جمله (ته) حرف جر است که معنی فعل را یعنی (ولاړ) را بسوی مجرور (کور) کش میکند، یعنی حرف جار (ته) به ما نشان میدهد که رفتن احمد بطرف خانه شده است : ـ

جار مجرور در جمله تعلق با فعل و یا شبه فعل (خبر) دارد و حکم حرف تمیز را میدهد و در جمله فاعل ، مفعول مبتدا و غیره نمی آیند ، مثلیکه دیگر کلام های ناقص می آیند ،

گاهی خبر در جمله مقدر می باشد ، مثلاً احمد په کور کښ دی (احمد به خانه است) .
درین جمله خبر (موجود) مقدر است :

ترکیب نحوی

احمد کور ته ولاړ : ـ

احمد — فاعل

کور — مجرور

ته — حروف جار

کلام ناقص — متعلق فعل — جمله فعلیه مفرده

ولاړ — فعل

## بیان عدد و معدود

عدد و معدود آن کلام ناقص را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد اسم اول را عدد و ثانی را معدود میگویند : ـ

اسم عدد آن اسمی را گویند که شمار و یا درجه یك اسم بآن معلوم می شود ؛

معدود آن اسمی را میگویند که شمار و درجه آن باسم دیگر (عدد) معلوم شده باشد ،

پشتو عددما قبل از معدودخودمی‌آید ، وعددبلحاظ‌مفردو جمع ، تذکیرو تانیث تابع دودخود می باشد ؛ اگرمعدودواحدیاجمع باشدعددهم‌مفردو یاجمع می‌آیدعددبر دو م‌است (۱)عدد تعدادی (۲)عدد توصیفی :

عددتعدادی شماریاتعداد اسم راظاهر میکند ، مثلاً دری کتابونه (سه کتاب) عددصفتی آن‌عددرا میگویند که درجه یك اسم راظاهرمیکندمثلاً داز ماپنځم اب دی (این کتاب‌پنجم من‌است)

## ترکیب نحوی

دا ز ما پنځم کتاب دی :-

مبتدا

مضاف الیه

ب — صفتی عددی معدود — عدد معدود — مضاف — مرکب‌اضافی خبر — جمله اسیمه مفرده

کلمه ربط

## بیان اشاره ومشار الیه

اشاره ومشارالیه آن کلام ناقصی رامیگویند که ازدو کلمه ساخته شده‌باشد اول‌رااشاره‌وثانی را مشار الیه میگویند :-

اسم اشاره آن‌اسمی رامیگویند که بذریعه آن باسم دیگری اشاره می شود :
مشارالیه آن اسمی رامیگویند که‌بسوی آن اشاره شده باشد :-

اسم اشاره بردو قسم است :-

اسم اشاره قریب که به چیز نزدیك اشاره‌میکنند مثلاً داسړی (این مرد) سړی (این‌مرد) ، دې ښځې (این‌زن) ، دغې‌ښځې (این زن) اسم اشاره بعید



آن‌اسم اشاره است که به چیزی، دوراشاره میکنند مثلاً هغه‌سړی «آن مرد» هغو سړو «آن‌مردها» ، هغې ښځې «آن‌زن» هغو ښځو «آن‌زن‌ها»: بیان‌اسم اشاره در کتاب صرف مفصل امده است ،

## ترکیب نحوی

داسړی ځوك دی :-

| | | | |
|---|---|---|---|
| دا | اسم اشاره | مبتدا | جمله‌اسمیه‌مفرده |
| سړی | مشار الیه | | |
| ځوك | | خبر | |
| دی | | کلمه ربط | |

## بیان معطوف ومعطوف علیه

معطوف ومعطوف علیه آن کلام ناقصی رامیگویند که از دو اسم ساخته شده باشد وبواسطه حرف عطف هردو باهم دریك حکم شریك شده باشد اسم اول‌را معطوف علبه واسم ثانی رامعطوف میگویند ، در پښتو معطوف علیه اول بعده‌حرف عطف‌و بعدحرف‌عطف‌معطوف می‌آیدمعطوف‌علیه‌آن‌اسم‌را گویند که‌عطف‌آن بسوی اسم دیگری شده باشد مثلاً احمد او محمود را غلل دزین جمله (احمد) معطوف علیه (او) حرف عطف و (محمود) معطوف‌است :-

## ترکیب نحوی

احمد او محمود را غلل :-

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| احمد | معطوف علیه | | | |
| او | حرف‌عطف | کلام‌ناقص | فاعل | جمله‌فعلیه‌مفرده |
| محمود | معطوف | | | |
| را غلل | | | فعل | |

## بیان حال وذوالحال

حال وذوالحال آن کلام ناقص را گویند که از دو کلمه ساخته شده باشد، یکی را حال ودیگری را ذوالحال میگویند : ذو الحال ما قبل از حال می‌آید !

ذو الحال آن اسمی را گویند که حالت آن باسم دیگری بیان‌شده باشد مثلا احمد په خندا راغی ( احمدخنده کنان آمد) درین جمله ( احمد ) ذوالحال و ( په خندا ) حال است :

### ترکیب نحوی

احمد په خندا راغی :ـ

| | | | |
|---|---|---|---|
| احمد | ذوالحال | کلام ناقص | فاعل |
| په خندا | حال | | |
| راغی | | | فعل |

جمله فعلیه مفرده

## بیان تمیز و ممیز

تمیزو ممیز آن کلام ناقص را میگو یند که از دواسم ساخته شده باشد اسم اول را ممیز وثانی را تمیز میگو یند ، تمیز رفع ابهام را میکند یعنی اگر کدام شکی درممیز باشد آنرا رفع میکند مثلاً لس‌من‌اوړه‌می رانیول (ده من‌آردراخریدم) چونکه از (لس‌من) معلوم نمیشود که ده‌من چه چیزاست پس لفظ ( او ړه ) تمیز آنرا میکند وچیزی‌شکی که در آن‌بود آنرادور کرد، یعنی مرادازده من (اوړه) است ، نه چیزی‌دیگری :



### ترکیب نحوی

| | | | |
|---|---|---|---|
| لس | اسم عدد | ممیز | |
| من | معدود | | مفعول |
| او ړه | | تمیز | |
| می | | | فاعل |
| رانیول | | | فعل |

جمله فعلیه مفرد

## بیان تاکید مؤکد

تاکید وموکد آن کلام ناقصی رامیگویند که از دو کلمه ساخته شده‌باشد یکی را تاکید ودیگری راموکد میگو یند ،موکد ماقبل ازتاکید می آید :

تاکید آن کلمه‌تابع رامیگویند، که‌تاکید متبوع(موکد)خودرامیکند مثلاً احمد په خپل راغی «احمدخودش آمد»:درین جمله(احمد)موکدو« په‌خپل »تاکیداست ؛

لوت : ـ الفاظ تاکیددر پشتو« په خپل،په سرسره ، په‌ځان سره » می آید :

### ترکیب نحوی

احمد په سرسره راغی :ـ

| | | | |
|---|---|---|---|
| احمد | موکد | کلام ناقص | فاعل |
| په سرسره | تاکید | | |
| راغی | | | فعل |

جمله فعلیه مفرده

## تمرین اول

درجمله های‌ذیل‌مرکبات اضافی‌رامعلوم کنید که کدام مرکب‌اضافی است :

«۱» دا سړی د مسجد امام دی   این مرد امام‌مسجد است :

(۲) دا د احمد کتاب دی   این کتاب احمد است

«۳» د لرگو میز ډېر ټینګ وی — میزچوبی بسیار مضبوط می‌باشد :
(٤) احمد د زمری په شان زړه‌وردی — احمد مثل شیر دلاور است
(٥) د دی‌ځا اوبه ډیری یخی دی — آب اینچاه بسیار سرد است
(٦) د اسړی د زړه سترګی نه لری — این مرد چشم دل ندارد
(۷) زما چاقو ډېر تیره دی — چاقو من خلی تیز است :
(۸) دا سړی د کلی مشر دی — این مرد، کلان قریه است :
(۹) د دریاب اوبه تل خړی وی — آب دریا همیشه خاك آلود می‌باشد،
(۱۰) دا سپینی کټ ډېر مضبوط وی — چهارپائی آهنی بسیار مضبوط می‌باشد :
(۱۱) د احمد پلاز ډېر بخیل دی — پدر احمد خیلی بخیل است :
(۱۲) د قندهار انګور ډیر خوازه وی — انگور قندهار خیلی شیرین می‌باشد :
(۱۳) د ده مخ د لمر په شان ځلیږی — روی او مانند آفتاب می درخشد :

تمرین دوم

درجمله های ذیل کلام ناقص رامعلوم کنید که چه قسم کلام است :

(۱) زما ورور ډیر هوښیار دی — برادر من خیلی هوشیار است :
(۲) زما سور قلم راکه — قلم سرخ مرا بده :
(۳) جلال آباد ګرم ښار دی — جلال آباد شهر گرم است :
(٤) زما ورور، احمد په مکتب کښ سبق وائی — برادر من احمد در مکتب سبق می‌خواند
(٥) ټول سړی بیله احمد راغلل — همه مردمان سوای احمد آمدند :
(٦) احمد بازار ته ولاړ — احمد به بازار رفت :
(۷) نن ما دری هلکان په مکتب کښ ولیدل — من امروز سه بچه را در مکتب دیدم :
(۸) دا هلك زما زوی دی — این بچه پسر من است :
(۹) احمد او محمود په مکتب کښ سبق وائی — احمد و محمود در مکتب سبق میخوانند



(۱۰) احمد په ژړا کور ته ولاړ — احمد گریه کنان به خانه رفت :
(۱۱) ما نن لس من وریجی راینولی دی — من امروز ده من برنج را خریدم
(۱۲) احمد په خپل دا کار وکی — احمد خودش این کار را کرد :
(۱۳) محمود، د اسلم زوی ډیر هوښیار دی — محمود، پسر اسلم خیلی هوشیار است :

(تمرین سوم)

(۱) نحو را تعریف کنید و بنویسید که درآن ازچه بحث می‌شود
(۲) کلام را تعریف کنید و بنویسید که برچند قسم است :
(۳) کلام ناقص برچند قسم است هریك را بامثالش بنویسید
(٤) مرکب اضافی برچند قسم است هریك را بامثالش بنویسید :

فصل دوم : «بیان کلام تام یا جمله»

کلام تام آن مرکبی رامیگویند که کم از کم ازدو کلمه ساخته شده باشد ومستمع ازشنیدن آن استفاده تام حاصل کرده بتواند، وآنرا جمله هم میگویند مثلاً احمد مکتب ته ولاړ (احمد به مکتب رفت) :

(اجزای جمله)

اجزای جمله پنج است : (۱) فاعل (۲) فعل (۳) مفعول (٤) متعلقات فعل، (٥) متمم فعل : ـ فاعل و فعل اجزای اهم و ضروری جمله است : فاعل آن کلمه ئیست که نسبت فعل باو می‌شود، فاعل یا اسم ویا قائمقام اسم «ضمیر» می‌باشد وگاهی اسم مصدر هم بطور فاعل می‌آید مثلاً احمد ولاړ «احمد رفت»، زه راغلم «من آمدم»، لوستل او لیکل د انسان دپاره ضروردی «خواندن و نوشتن برای انسان ضروری است» درجمله اول (احمد) اسم است وفاعل فعل (ولاړ) آمده است، ودرجمله دوم «زه» ضمیر متکلم است وفاعل فعل

«را غلم» آمده، و درجمله سوم (لوستل او ليكل) مصدراست و فاعل فعل (دی) است :

فاعل گاهی مفرد یعنی یك كلمه و گاهی مركب یعنی یك كلام ناقص می آید مثلاً محمود ځی (محمود می رود) ، داحمد زوی راغی (پسر احمد آمد) در جمله اول (محمود) كه یك كلمه واحداست فاعل فعل (ځی) آمده است ، ودرجمله دوم (داحمد زوی) كه یك كلام ناقص است ، فاعل فعل (راغی) آمده است ؛

فعل آن جز وجمله است كه نسبت آن بسوی فاعل شده باشد یعنی چیزی را درخصوص فاعل بیان میكنند واین درجمله جز واهم وضروری است كه بدون آن جمله هرگز ساخته نمی شود ، گاهی نسبت فعل فقط بسوی فاعل می شود و باسم دیگری تعدی امیكنند این چنین فعل را فعل لازمی میگویند مثلاً اسلم راغی (اسلم آمد) و گاهی نسبت فعل بسوی فاعل ومفعول هردو می شود ؛ یعنی فعل از فاعل صادر شده براسم دیگر ختم می شود ، این چنین فعل را فعل متعدی میگویند مثلاً احمد كتاب وائی (احمد كتاب میخواند) ، درین چمله (وائی) فعل متعدی است كه فاعل ومفعول هردو دارد (احمد) فاعل و (كتاب) مفعول او آمده است :

مفعول : گاهی فعل با فاعل خود می آید لیكن معنی آن پوره به فهم نمی آید وجمله ناتمام می ماند ، پس كلمهٔ كه معنی فعل راپوره میكند آنرا مفعول فعل میگویند ، یعنی آن كلمهٔ كه اثر فعل براو واقع شده باشد واین چنین فعل را فعل متعدی میگویند. مثلاً اگر گفته شود (احمد لولی) احمد میخواند ، معنی این چنین جمله به فهم خوب نمی آید ، شك پیدا می شود كه احمد چه میخواند ، واگر نوشته بشود كه احمد كتاب لولی (احمد كتاب را میخواند) ، حالا از آوردن لفظ (كتاب) معنی فعل پوره به فهم می آید ، پس كلمه كتاب مفعول فعل (لولی) است كه معنی اورا پوره به فهم می آرد :



مفعول هم مانند فاعل گاهی مفرد و گاهی مركب می آید مثلاً احمد قلم را نیوه (احمد قلم راخرید) ، احمد یوسور قلم رانیوه (احمد یك قلم سرخ راخرید) درجمله اول (قلم) كه یك كلمه است مفعول فعل (رانیوه) آمده است، و در جمله ثانی (یوسور قلم) كلام ناقص است ، مفعول فعل (رانیوه) آمده است :—

(٤) متعلقات فعل، اگر ما بخواهیم كه معنی فعل را بطور خوب توضیح نمائیم یعنی جای، وقت، علت وطریق وقوع فعل راظاهر نمائیم ، پس آن كلمهٔ كه معنی فعل را بدین طریق واضح نماید متعلقات ویا توضیحات فعل میگویند ،

ظرف زمان ، ظرف مكان، حروف تمیز و جار ومجرور متعلقات فعل می آیند، گاهی متعلقات فعل یك كلمه مفرد می آید مثل ظرف زمان ، مكان وغیره و گاهی كلام مركب می آید مثل جار ومجرور ، مثلاً زه پورته ولاړم (من بالا رفتم) ، محمود پرون راغی (محمود دیروز آمد) احمد سبق ژر وائی (احمد سبق رازود میخواند) ، اسلم كورته ولاړ (اسلم بخانه رفت) درجمله های فوق (پورته) ، (پرون) ، (ژر) (كورته) متعلقات فعل اند كه معنی آنرا توضیح میكند ، (پورته) جای وقوع فعل و (پرون) وقت وقوع فعل راظاهر میكند (ژر) طریق ووقوع فعل را بیان میكند ، و (كورته) كه كلام ناقص است نیز جای وقوع فعل را ظاهر میكند ،

متمم فعل ؛ بعضی افعال لازمی ومتعدی باوجود بودن فاعل ومفعول آنها بازهم معنی آنها ناتمام می باشد ، ومطلب آن خوب به فهم نمی آید ، پس لفظیكه درچنین محل معنی فعل را باتمام میرساند متمم فعل میگویند مثلاً دې ډوډی زه ناجوړ كړم (این نان مرا ناخوش ساخت.) اگر نوشته شود ، دې ډوډی كړم (این نان مرا كرد. درین جمله معنی جمله خوب به فهم نمی آید ، پس لفظیكه معنی فعل را باتمام میرساند (ناجوړ) است لهذا كلمه ناجوړ (متمم فعل است) :

## فصل سوم : ( اقسام جملهٔ )

جمله برسه قسم است ،( ۱ ) جمله‌مفرده (۲) جمله‌مخلوطه( ۳ )جمله مرکبه :

## فصل چهارم جمله مفرده

جمله مفرده‌آن جملهٔ‌رامیگویند که درآن فقط یك فعل باشد مثلاً ( احمد ولاړ ) حد رفت ، درین جمله فقط یك فعل است یعنی ( ولاړ ) :

جمله مفرده بردو قسم است ( ۱ ) جمله اسمیه ( ۲ ) جمله فعلیه :

جمله اسمیه آن جمله را میگویند که درآن مسند ومسندالیه هردواسم باشد واسناد آن به کلمه ربط شده‌باشد مسندرا فعل‌وخبر ومسندالیه رامبتداو فاعل هم میگویند متبدا درشروع جمله می‌آید وخبر بعدآن وکلمه رابطه بعد خبرمی آید، مبتدا یانکره ویامعرفه می‌باشدوخبرعموماً نکره می‌باشد ، مثلاً احمد هوښیاردیٔ (احمد هوشیار است ) علم پټه خزانه ده (علم‌خزانه پوشیده‌است ) درجمله‌های فوق (احمد) و(علم) مبتد است و ( هوښیار )و( پټه خزانه)خبر است و (دیٔ ، ده ) کلمات رابطه‌است که مبتداو خبررا باهم ربطه‌میدهد ! —

### ترکیب نحوی

علم پټه خزانه ده : —

| | | | |
|---|---|---|---|
| علم | | مبتدا | جمله مفرده اسمیه . |
| پټه | صفت | کلام‌ناقص خبر | |
| خزانه | موصوف | | |
| ده | | کلمه ربطه | |

## فصل پنجم : بیان جمله فعلیه

جمله فعلیه‌آن جمله رامیگویند که‌مسندآن فعل‌ومسندالیه‌آن اسم‌باشدمثلاً اسلم



ولاړ « اسلم‌رفت» : درین‌جمله مسندالیه یعنی‌احمد فاعل‌است، که اسم‌است ومسندآن « ولاړ » است که فعل است ،

جمله فعلیه بردو قسم است جمله فعلیه خبریه ، وجمله فعلیه انشائیه ،

جمله فعلیه خبریه آن جمله ئیست که متعلق فاعل چیزی‌خبری داده می شود یعنی که فعل‌آن فعل ماضی ، حال‌ومستقبل باشدمثلاً احمدولاړ « احمدرفت » ، احمد محمود وهی « احمد محمودرامی‌زند » محمودبه‌ولاړ‌سی «محمودخواهدرفت» این هرسه جمله خبریه است که متعلق « احمد » و «محمود » خبرمیدهد ،

جمله انشائیه‌آن جمله را میگویند که از آن حکم ، نفی یـا خواهش ظاهرشود یعنی که ازفعل‌آن معنی حکم ، نهی وخواهش ظاهرشود مثلاً ولاړ‌سه « برو » ، مه‌ځه « مرو » ولاړ‌سم « بروم » : —

### ترکیب نحوی

(۱) احمد ولاړ : —

| | | |
|---|---|---|
| احمد | فاعل | جمله فعلیه خبریه |
| ولاړ | فعل | |

(۲) زه ولاړ‌سم

| | | |
|---|---|---|
| زه | فاعل | جمله فعلیه انشائیه |
| ولاړ‌سم | فعل | |

### تمرین

جمله های ذیل رامعلوم کنید که چه قسم جمله است : —

(۱) احمد ډیر هوښیاردیٔ (۲)محمود زمازوی دیٔ

«۳ »اسلم پرون ناجوړ و« ٤ » ماحمود په باغ کښ ولید

« ٥ » ماپرون احمد ووا هه «٦ زه لن قند هار ته ځم :

(۷)موژ به صبا قندهار ته ولاړ سو (۸) دا کتاب مه وایه :
(۹) دا کاروکه (۱۰) زه مکتب ته ولاړ سم :
(۱۱) زه داخپکې وخورم (۱۲) داسړی ښه دی

## تمیرین

درجمله های ذیل فاعل ،مفعول ، مبتدا و خبر رامعوم کنید : —

(۱) مااسلم په بازار کښ ولید (۲) داسړی زما پلاردی :
(۳) زه د پشتو کتاب وایم (٤) داد پشتو کتاب دی :
(٥) احمد ماهره روغ وهی (٦) ستا کتاب چیری پروت دی.
(۷) زما کتاب پرمیز پروت دی (۸) احمدخط لیکی :
«۹» محمود خپل سبق وائی «۱۰» زه دا کتاب نه وایم .
«۱۱» ستا کم قلم خوښ دی «۱۲» مادی ولید :
«۱۳» نه خه وائی «۱٤» زه هیڅ نه وایم :

## فصل ششم : بیان جمله مخلوطه

جمله مخلوطه آن جمله مرکبه را میگویند که علاوه از فعل اصلی دو و یاز یاده ازدو فعل داشته باشد یعنی که مشتمل برجمله اصلیه وجمله متابع باشد :

جمله متابع آن را میگویند که جزوجمله اصلیه باشد و بدون جمله اصلیه معنی خو دراظاهر کرده نتواند مثلاً هغه هلك ، چه پرون دلته راغلی و ، داحمدورور دی «بچهٔ که دیروز اینجا آمده بود ، برادر احمد است» درین جمله جمله اصلیه (هغه هلك داحمد ورور دی)» وجمله متابع «چه پرون دلته راغلی و» است :—

جمله متابع بر سه قسم است «۱» جمله بیانیه «۲» جمله موصوله «۳» جمله ظرفیه :

### جمله بیانیه

جمله بیانیه آن جمله متابع را میگویند که خبر جمله اصلیه واقع شده باشد و بدون جمله



اصلیه معنی خودرا اظاهر کرده نمی تواند ، مثلاً ما احمدولید چه مکتب ته تئی «من احمد را دیدم که بمکتب می رفت» درین جمله (مااحمدولید » جمله اصلیه است و «چه مکتب ته تی » جمله متابع بیانیه است که جزوجمله اصلیه آمده است : .

( ترکیب نحوی )

ما احمد ولید ، چه مکتب ته تی : -

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ما | فاعل | | | |
| احمد | مفعول | جمله فعیله مفرده | | مبتدا |
| و لید | فعل | | | |
| چه | | | حرف بیان | |
| دی | (مقدر) | | مبین | |
| کور | مجرور | | | |
| ته | حرف جار | متعلق فعل | جمله فعلیه مفرده | بیان | جمله بیانیه خبر |
| تی | | | فعل با فاعل | |

جمله رسمیه مخلوطه

### بیان جمله موصوله

جمله موصوله ویا جمله صفیته آن جمله متابع رامیگویند که صفت مبتدا فاعل ویا مفعول جمله اصلیه واقع شده باشد ، وبدون جمله اصلیه معنی خودرا پوره ظاهر کرده نتواند مثلاهغه هلك ، چه په مکتب کی سبق وائی ، زماورور دی (آن بچه که به مکتب درس میخواند برادرمن است ) ما محمود ، چه ستاورور دی په بازار کښ ولید (من محمود را که برادرشما است ، در باز اردیدم )دا هلك ،چه داحمد زوی دی ، تل و هکانو ته ښکنځل کوی ، ( این بچه ، که پسر احمد است همیشه به بچها دشنام میدهد ) درین جمله های فوق جمله های متابع موصوله (چه ستاورور دی ) ، (چه په مکتب کی سبق وائی ) ، ( چه داحمد زوی دی)

صفت فاعل ، مفعول ، مبتدای جمله اصلیه آمده است ، وکار صفت را میدهد : -

## ترکیب نحوی

ما محمود ، چه ستاورور دی ، په بازار کښ ولید :

| کلمه | ترکیب |
|---|---|
| ما | فاعل |
| محمود | اسم موصول |
| چه | حرف صله |
| دی (مقدر) | مبتدا |
| ستا | مضاف الیه |
| ورور | مضاف ، خبر — جمله اسیمه صله ، جمله موصوله مفعول |
| دی | کلمه ربط |
| په ، کی | حرف جر — کلام ناقص — متعلقات فعل |
| بازار | مجرور |
| ولید | فعل |

(جمله مخلوطه)

### (بیان جمله ظرفیه)

جمله ظرفیه آن جمله متابع رامیگویند که توضیح جملهٔ اصلیه را میکند، یعنی جای وقت ، وعلت وقوع فعل‌را ظاهر میکند ، مثلاً هرچیری چه ، ته ځې ، زه هم ځم (هرجا که تومیروی من‌هم میروم) :

## ترکیب نحوی

هرچیری چه‌ته ځی زه‌هم ځم . .

| کلمه | ترکیب |
|---|---|
| هرچیری چه | (اسم‌مکان) ظرف |
| ته | فاعل — جمله فعلیه‌مفرده مظروف جمله متابع(ظرفیه) متعلقات فعل |
| ځې | فعل |
| زه | فاعل |
| هم | (حرف تاکید) متعلقات فعل |
| ځم | فعل |

(جمله مخلوطه)



## تمرین

درجمله‌های ذیل جمله اصلیه وجمله متابع رامعلوم کنید ونیز معلوم کنید که جمله متابع چه قسم جمله آمده

(١) هغه هلك ، چه پرون دلته راغلی و ، زما ورور دی .

(٢) پرون‌ما احمدولید ، چه پغمان ته تی .

(٣) هغه سړی ، چه پرون تاسی په بازار کښ ولید ، د مکتب مدیر دی .

(٤) ما پرون یو آس . چه د هرگړندی‌دی ، په پنځو سوو روپو راینوه .

(٥) د احمد کور ، چه په شور بازار کښ دئ ، د مکتب څخه ډیرلری دی .

(٦) چیرته چه احمد ځی ، ته هم ولاړ سه :

(٧) هغه کتاب ، چه تا پرون ماته راکی ، د احمد دی .

(٨) احمد ، چه پرون زموږ کره راغلی و ، ناجوړ دی .

(٩) زما کور ، چه په شور بازار کی دی ؛ ډیر لری دی :

## فصل هفتم. بیان جمله مرکبه

جمله مرکبه آن جمله رامیگویند که‌از دو جمله ویازیاده ازدو جمله مستقله ساخته شده باشد و به‌واسطه یك حرف بایك دیگر محض یك تعلق ادنی داشته باشد که بنام همان حرف نامیده‌می‌شود ، مثلاً احمد راغی‌او محمودولاړ (احمد آمدومحمود رفت) درین جمله مرکبه (احمدراغی) و(محمودولاړ) دوجمله‌مستقله‌است که بواسطه‌حرف عطف بامهم یك تعلق ادنی دارد ،

### اقسام جمله مرکبه

جمله‌مرکبه برپنج‌قسم است: - (١) جمله‌شرطیه (٢) جمله‌ندائیه (٣) جمله‌معطوفه (٤) جمله قسمیه (٥) جمله معلله :

## جمله شرطیه

جمله شرطیه آن‌جمله مرکبه رامیگویند که ازدو جمله مستقله ساخته‌شده‌باشد وبواسطه حرف شرط بایك دیگر تعلق داشته باشد جمله اول را (شرط ) وجمله ثانی را جزامیگویند ماقبل (شرط) حرف‌شرط وماقبل (جزا) حرف جزا می‌آرند مثلاً که علم زده کړې ، نو به‌عزت‌حا صل کړې (اگرعلم بیاموزی پس عزت حاصل خواهی کرد) درجمله فوق (که)حرف شرط (علم زده کړې) جمله فعلیه (شرط) (نو) حرف جزا و(به عزت حاصل کړې ) جمله فعلیه جزا می شود حرف شرط وشرط حرف‌جزاوجزاهمه‌باهم یك‌جاشده‌جمله (شرطیه) می‌شو.درپشتو که، چه، هرڅه چه وغیره حرف شرط است .

چه وائی نو ولاړسه :

| | | | |
|---|---|---|---|
| چه | | حرف شرط | جمله مرکبه شرطیه |
| وائی | فعل با فاعل | شرط | |
| نو | | حرف جزا | |
| ولاړسه | فعل با فاعل | جزا | |

## بیان جملهٔ ندائیه

جمله ندائیه آن‌جمله مرکبه‌را میگویند کهاز دوجمله ساخته شده‌باشد وبواسطهٔ حرف ندا باهم مربوط شده‌باشد جمله اول‌را (ندا) وجمله ثانی را (جواب ندا) میگویند ، حرف ندا دراول می‌آید، درپشتو (ای، آ، او) عموماً حرف ندا می‌باشد مثلاً ای کریم ! پرما کرم وکه : (ای کریم ! برمن کرم کن) :



## ترکیب نحوی

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ای | حرف ندا | قائمقام جمله | ندا | جمله مرکبه ندائیه |
| کریم | منادی | | | |
| پر | حرف جر | متعلق فعل | | |
| ما | مجرور | | | |
| کرم | مفعول | جمله فعلیه مفرده | جواب ندا | |
| وکه | فعل با فعل | | | |

فائده: ـ گاهی حرف ندا در جمله پوشیده می باشد مثلاً هلك ! دلته راسه یعنی ای هلك ! دلته راسه (ای بچه ! اینجا بیا) :

## بیان جمله معطوفه

جمله معطوفه آن جمله مرکبه را میگویند که ازدو جمله مستقله ساخته شده باشد وبواسطه حرف عطف باهم وصل شده باشد، جمله اول را (معطوف علیه) وجمله ثانی را ( معطوف ) میگویند ودربین هردو حرف عطف می آید مثلاً ما ډوډی وخوړله‌اومکتب ته‌ولاړم (من‌نان‌خوردم‌وبه مکتب رفتم، دربن‌جمله (ماډوډی وخوړله) جمله(معطوف‌علیه)(او) حرف عطف‌و (مکتب ته‌ولاړم) جمله (معطوف) می باشد ، وبواسطه حرف عطف باهم یکجا شده جمله( معطوفه مرکبه ) می‌شود درپشتو (او) ، (چه)، (بیا) (هم) وغیره حرف عطف است :
گاهی‌عطف یك کلمه بر کلمه دیگر می شود مثلاً ( احمد او محمود راغلل) احمد و محمود آمدند و گاهی عطف یك جمله بر جمله دیگر می شود مثلاً دی راغی او داولاړه( آن مرد آمد و آن زن رفت) :

## ترکیب نحوی

احمد راغی او محمود ولاړ :

| کلمه | نقش | جمله | |
|---|---|---|---|
| احمد | فاعل | جمله فعلیه | معطوف علیه |
| راغی | فعل | | |
| او | | | حرف عطف |
| محمود | فاعل | جمله فعلیه | معطوف |
| ولاړ | فعل | | |

جمله مرکبه معطوفه

## بیان جمله قسمیه

جمله قسمیه آن جمله مرکبه رامیگویند که از دو جمله مستقله ساخته شده باشد ودرآن حرف قسم آمده باشد، جمله اول را(قسم) وجمله ثانی را (جواب قسم) میگویند مثلاً خدای زو ! درواغ نه وایم (قسم بخدا که دروغ نمی‌گویم) :
درین جمله (خدای) مقسم به و(زو) حرف قسم، هر دو مقسم به وحرف قسم قائمقام جمله شده (قسم) می شود، (درواغ نه وایم) جمله فعلیه (جواب قسم) می شود وهردو جمله یکجا شده جمله قسمیه می شود :ـ

فائده :ـ درپشتو ( په ) و(زو) حرف قسم است، ( په ) ما قبل (مقسم به) و (زو) ما بعد (مقسم به) می‌آید :

## ترکیب نحوی

خدای زو، درواغ نه وایم :ـ

| کلمه | نقش | جمله | |
|---|---|---|---|
| خدای | مقسم به | قائمقام جمله شده | قسم |
| زو | حرف قسم | | |
| درواغ | اسم مفعول | جمله فعلیه | جواب قسم |
| نه وایم | فعل با فاعل | | |

جمله قسمیه مرکبه



## بیان جمله معلله

جمله معلله آن جمله مرکبه رامیگویند که ازدو جمله مستقله ساخته شده باشد وبو اسطه حرف علت باهم وصل شده باشد، جمله که قبل ازحرف علت آمده باشد (معلول) وجمله که بعداز حرف علت آمده باشد (علت) میگویند، وحرف تعلیل دربین (معلول) و (علت) می‌آید مثلاً: زه نن مکتب ته تلای نه سم، ځکه چه نا جوړیم (من امروز به مکتب رفته نمی‌توانم زیرا که ناخوش هستم)، درین جمله (زه مکتب ته تلای نه سم) معلول، (ځکه چه) حرف علت و(ناجوړیم) علت است وهر دو جمله بواسطه حرف علت یك جاشده جمله معلله مرکبه می شود :

فائده :ـ در پشتو (ځکه چه)، (چه)، (ولی‌چه) وغیره حروف تعلیل است، مثلاً (ځم چه پخلا ئې کم) می‌روم که اورا راضی کنم، (زه کورته نه ځم ولی چه ناجوړیم) من بخانه نمی‌روم زیرا که ناخوش هستم، (زه نن اداري ته نه ولا ړم، ځکه چه کار مې درلود) من امروز باداره نرفتم چرا که کار داشتم :ـ

## ترکیب نحوی

زه نن مکتب ته تلای نه سم، ځکه چه ناجوړیم :ـ

| کلمه | | نقش | جمله | |
|---|---|---|---|---|
| زه | | فاعل | جمله فعلیه مفرده | معلول |
| نن | (ظرف زمان) | متعلق فعل | | |
| مکتب | مجرور | متعلق فعل | | |
| ته | حرف جر | | | |
| ځکه چه | | | | حرف تعلیل |
| زه | (مقدر) | مبتدا | جمله اسمیه مفرده | علت |
| ناجوړ | | خبر | | |
| یم | | کلمه ربطه | | |

جمله معلله مرکبه

## فصل هشتم : ترتیب اجزای جمله درجمله

درپشتو ترتیب اجزای جمله درجمله بدین طریق می‌آید ؛ —

(١) فاعل ! ـ فاعل در جمله عموماً از همه اجزای جملهٔ اول می‌آید مثلاً احمد راغی (احمد آمد) محمود احمد وواهه (محمود احمدرازد) درجمله‌های فوق (احمد) و (محمود) فاعل اند که در شروع جمله‌ها آمده‌اند ، واگر فاعل ضمیر متصل باشد بعداز مفعول خود می‌آید ، مثلاً احمد می وواهه (احمد رازدم) درین جمله (می) ضمیر متصل است وفاعل فعل (وواهه) است وبعد ازمفعول خود (احمد) آمده است .

(٢) مفعول : مفعول بعداز فاعل می‌آید مثلاً مااحمد ولید (من احمدرادیدم) درین جمله (احمد) مفعول است وبعد فاعل خود (ما) آمده است ، واگر فعل متعدی بدومفعول باشد ، درین صورت اول مفعول اول وبعده مفعول ثانی می‌آید مثلاً مااحمدمعلم ومانه (من احمدرامعلم دانستم) درین جمله (احمد) و(معلم) مفعول فعل (ومانه) است ، (احمد) را مفعول اول و (معلم) رامفعول ثانی میگویند « ٣ » متعلقات فعل : اگرفعل لازمی باشد متعلقات فعل بعد فاعل می‌آید مثلاً زه باغ ته ولاړم « من بباغ رفتم » ، درین جمله « باغ ته » متعلقات فعل است وبعدفاعل خود « زه » آمده است ، واگرفعل متعدی باشد متعلقات فعل بعد مفعول خود می‌آید مثلاً مااحمد په باغ کښې ولید « من احمد را در باغ دیدم » : درین جمله « په باغ کښې » متعلقات فعل است که بعدمفعول خود « احمد » آمده است ،

« ٤ » متمم فعل ! بعضی افعال می‌باشد که متعدی بدومفعول می‌باشند یکی رامفعول اول یامفعول صریح میگویند ودیگری را مفعول ثانی یامتمم فعل میگویند مثلاً مااحمد بخیل وګاڼه « من احمدرا بخیل پنداشتم » ، درین جمله « احمد » مفعول



اول است و (بخیل) مفعول ثانی است که معنی فعل « وګاڼه » را باتمام میرساند ،

(٥) فعل : ـ ازهمه آخر فعل می‌آید مثلاً احمدزه پرون په بازار کښې ولیدم « احمد دیروزمرا در بازاردید » درین جمله (ولیدم) فعل است که ازهمه اجزا آخر آمده است ، گاهی ظرف زمان قبل همه می‌آید مثلاً پرون ما احمد ولید (دیروز من احمد رادیدم) :

## فصل نهم : تمرین

(١) جملهٔ مرکبه راتعریف کنید وبنویسید که برچند قسم است .

٢ جملهٔ شرطیه کدام جمله را میگویند بیانش را بامثالش بنویسید .

« ٣ » جملهٔ ندائیه را بامثالش بیان کنید ،

« ٤ » جملهٔ معطوفه کدام جمله رامیگویند بامثالش بیان کنید ،

« ٥ » جملهٔ قسمیه رابامثالش بیان کنید ،

« ٦ » جملهٔ معلله را بامثالش بیان کنید ؛

« ٧ » درجمله‌های ذیل جملهٔ شرطیه ، ندائیه ، معطوفه ، قسمیه ومعلله رامعلوم کنید

« ١ » که ته دا کار وکې نوزه به ئې هم وکم « اگر تواین کار را بکنی من هم خواهم کرد » .

« ٢ » په خدای چه ، مادا کار نه دی کړی « قسم به خدا ، که من این کار را نکرده‌ام »

« ٣ » اې ورور ! وچا ته ښکنځل مه کوه « ای برادر ، به کسی دشنام مده »

« ٤ » زه دا کار نه کوم ، ځکه چه ګران دی « من این کار را نمیکنم چرا که مشکل است »

« ٨ » ترکیب نحوی جمله‌های ذیل را بکنید : —

« ١ » دا هلك د چا زوی دی ؛ این بچه پسر کیست ؛

« ٢ » احمد په بازار کښې ولاړو ؛ احمد در بازار ایستاده بود :

« ٣ » هغه هلك چه پرون تا ولید ، زما زوی دی : بچه را که تو دیروز دیدی پسر من است .

« ٤ » ته‌زما سره بازار ته ځې : تو بامن بازار میروی ؟

« ٥ » هرچیری چه ته‌ځې زه‌هم‌ځم : هرجائیکه‌شما‌می‌رویدمن‌هم‌می‌روم

« ٦ » اې هلك! ډېر مه ژاړه : ای بچه ! بسیار گریه مکن ؟

« ٧ » وروره ! دلته‌راسه : برادر ! اینجابیا

« ٨ » خدازو ! ما‌دا کار کړی‌نه‌دی : قسم‌بخدا که من‌این‌کاررا نکرده‌ئم

« ٩ » راځه‌چه‌مکتب ته‌ولاړسو : بیا ئید به مکتب برویم

« ١٠ » داحمد کورډیرلری‌دی : خانهٔ احمد بسیار دور است

« ١١ » داهلك‌زمادوروروی‌دی : این بچه پسر برادر من است





## (جدول بعضی مصادر وضعی لازمی باقاعده)

| مصدر | معنی | مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| غړېدل | شگفتن | پوهېدل | فهمیدن |
| ګړېدل | تلفظ کردن | لوېدل | افتادن |
| نړېدل | لمبیدن | درېدل | ایستاده شدن |
| اوسېدل | سکوات کردن | څرېدل | چریدن |
| شلېدل | کنده شدن | رسېدل | رسیدن |
| بېرېدل | ترسیدن | خوځېدل | حرکت کردن |
| بزېدل | ترش شدن | بهېدل | جاری شدن |
| بغېدل | بغ بغ کردن | پړسېدل | آماس کردن |
| بنړېدل | بنگ بنگ کردن | پرزېدل | افتادن |
| پرېدل | پریدن | پاڅېدل | برخیستن |
| څڅېدل | چکیدن | چغېدل | چغ چغ کردن : |
| جنګېدل | جنگ کردن | چنړېدل | بیخته شدن |
| چلېدل | چلیدن | ځلېدل | درخشیدن |
| رپېدل | باهزاز آمدن، پرزدن | ډارېدل | ترسیدن |
| پسېدل | پس پس کردن | رژېدل | ریختن برگ وغیره |
| پنبېدل | فش فش کردن | رغېدل | دوخته شدن، مستغنی شد |
| ترهېدل | رم کردن | زنګېدل | گاز خوردن |
| تلمیدل |  | ژغېدل | اواز کردن: |
| تکېدل | میده میده شدن | سپخېدل | درزوا شدن |
| توخېدل | سرفه کردن | سپمېدل | صرفه شدن درخرج |

| مصدر | معنی | مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| تریدل | بسته‌شدن | سولیدل | سائیده شدن : |
| شاریدل | شاریده شدن | وییدل | بیهوده گفتن |
| شرمیدل | شرمنده شدن | یامیدل | رقصیدن |
| شکیدل | کنده شدن | ترنجیدل | لاغر شدن |
| ښوهیدل | لغزیدن | ترنګیدل | صدا کردن ساز |
| غپیدل | غوغو کردن | تخیدل | غلغلك شدن |
| غزیدل | دراز کشیدن | زوریدل | غمگین شدن |
| غلیدل | فریب کردن | زهیدل | گم شدن |
| لمبیدل | غسل کردن | شرهیدل | گنده شدن |
| انګیدل | زائیدن | غرپدل | تند گفتن |
| مسیدل | تبسم کردن | غمیدل | بارخواطر شدن |
| نښلیدل | چسپیدن | غوړیدل | شگفتن |
| شنیدل | آبی شدن | | |
| خوژیدل | افکار شدن : | گاڼیدل | سخت شدن |
| وهیدل | ( بیهوده گتن ) | غوزیدل | |
| زغمیدل | بر داشت کردن | سهیدل | |

( مصادر وضعی متعدی باقاعده )

| مصدر | معنی | مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| سغیدل | سغ سغ کردن | الیل | یلمه کردن |
| سوړیدل | بینی افشاندن | بایلل | باختن |
| شرپیدل | شرب شرب کردن | بازل | بباختن |
| شوریدل | شاریدن | بخښل | بخشیدن |



| مصدر | معنی | مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| ښائیدل | سزاوار شدن | پییل | بر رشته در کشیدن |
| غوبلیدل | پامال شدن | پالل | خماهت و پرورش کردن |
| تړل | بستن | زغمل | برداشت کردن |
| تلل | تول کردن | ساتل | نگهداشتن |
| جار باسل | برگرداندن | سپارل | سپردن |
| منل | قبول کرن | سهل | برداشت کردن |
| مښل | مالیدن | شیبل | فشردن |
| څټل | لیسیدن | شړل | راندن |
| خریئل | تراشیدن | گټل | کمائی کردن |
| ځنډل | تکان دادن | گالل | تاوان کشیدن |
| داړل | گزیدن | لیږل | فرستادن |
| ربل | دروکردن | لیکل | نوشتن |
| زبیښل | چوشیدن | تراشل | تراشیدن |
| ترټل | سرزنش کردن | بلیږدل | قنداق کردن |
| رټل | سرزنش کردن | چیڅل | چکه کردن |
| پیڅل | رفو کردن | چنړل | بخیتن |
| اخیړل | کاگل کردن | جویل | خائیدن |
| میڼځل | شستن | پیچل | تاب‌دادن |
| ټکل | تف کردن | وېشل | قسمت کردن |
| چیچل | گزیدن | ریښل | ریسیدن |
| گنړل | گمان کردن | گزږل | خراشیدن |
| ځښل | نوشیدن | ژغورل | نگهداشتن |

| مصدر | معنی | مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| غندل | ناپسند کردن | سپیځل | صاف کردن |
| نغاړل | پیچیدن | شمیرل | شمار کردن |
| ربړل | درو کردن | سنځل | برون انداختن |
| نږل | عطسه کردن | اوډل | چیدن |
| ستایل | تعریف کردن | پوښل | پوشیدن |
| ورېښل | بافیدن | تپل | تکر کردن-مالیدن |
| انګېرل | پنداشتن | تبل | تکر کردن |
| ازبېل | تحریك کردن | تنډل | ترتیب دادن |
| زدوېل | سائیدن | بلودل | مس کردن |
| آزمایل | ازمودن | بېزل | رفو کردن |
| ځمل | چشمك زدن | پرورل | پرورش کردن |
| سکنډل | چندی گرفتن | پلټل | تجسس کردن |
| سکوېل | کورپه کردن | پیایل | چرانیدن |
| پېرل | خریدن | درومل | روانه شدن |
| تمبل | خلانیدن | اچول | انداختن |
| لیږل | کوچ کردن | درول | ایستاده کردن |
| لېږل | فرستادن | | |
| راوړل | آوردن | | |
| ولل | شستن | | |
| سپړل | خراب کردن | | |
| لوشل | دوشیدن | | |



| مصدر | معنی | مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| بښندل | بخشیدن | | |
| کرل | کاشتن | | |
| ښکل | کشیدن | | |

## جدول مصادر ترکیبی لازمی

| مصدر | معنی | مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| اوبېدل | سیرآب شدن | بلېدل | در گرفتن |
| اتالېدل | ناآرام شدن | بېلېدل | جدا شدن |
| وچېدل | خشك شدن | پاتکېدل | ماندن در جای |
| اوږدېدل | دراز شدن | پاسېدل | بالا شدن |
| اوچتېدل | بالا شدن | پاکېدل | پاك شدن |
| الیشیدل | بدل شدن | پټېدل | پنهان شدن |
| ایسارېدل | توقف کردن | پخېدل | پخته شدن |
| بختېدل | مشغول شدن | پڅېدل | کند شدن |
| بدلېدل | بدل شدن | پېښېدل | واقع شدن |
| بېدېدل | خواب شدن | پرېکېدل | بریده شد |
| پړېدل | ملامت شدن | ټولېدل | جمع شدن |
| پوهېدل | فهمیدن | تکاویدل | جای گرفت |
| پوری کېدل | بندشدن دروازه | جارېدل | قربان شد |
| بندېدل | کلفت شدن | جوړېدل | تندرست شد |
| تاوېدل | تاب شدن | چاپېدل | طبع شدن |

| مصدر | معنی | مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| تریخېدل | تلخ شدن | څیرېدل | پاره شدن |
| تشېدل | خالی شدن | ځایېدل | جای شدل |
| تودېدل | گرم شدن | خبرېدل | خبر شدن |
| تورېدل | سیاه شدن | خپرېدل | منتشر شدن |
| تویېدل | ریختن | خړېدل | تیره شدن |
| تولېدل | وزن شدن | خوږېدل | افگار شدن |
| خرابېدل | خراب شدن | ډکېدل | پر شدن |
| خړوبېدل | گل شدن | ډېرېدل | زیاد شدن |
| خوښېدل | خوش شدن-پسند شدن | ډیلېدل | معطل شدن |
| خوشالېدل | خرسند شدن، | روښېدل | روشن شدن |
| خرڅېدل | خرج شدن | رغېدل | بی پروا شدن |
| خپلېدل | دوست شدن | ړندېدل | کور شدن |
| داغېدل | داغ شدن | ړنگېدل | ویران شدن |
| درنېدل | سنگین شدن | زده کېدل | یادشدن |
| دمېدل | دم شدن | زرغونېدل | سبز شدن |
| ډوبېدل | غرق شدن | زړېدل | کهنه شدن |
| ړډېدل | برباد شدن | زوړندېدل | اویزان شدن |
| زهرېدل | رنجیده شدن | سنبالېدل | آراسته شدن |
| زیاتېدل | زیاده شدن | ښخېدل | دفن شدن |
| ژوبلېدل | افگار شدن | ښکارېدل | ظاهر شدن |
| سپرېدل | سوار شدن | غټېدل | کلان شدن |



| مصدر | معنی | مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| سپړېدل | شگفتن | غځېدل | بریده شدن |
| سپینېدل | سفید شدن | غوبلېدل | پامال شدن |
| سمېدل | راست شدن | غړپېدل | لوشیده شد |
| سړېدل | سرد شدن | غوړېدل | چرب شدن، شگفت |
| سغېدل | اواز از بینی کشیدن | کوزېدل | پائین شدن |
| سنتېدل | سنت شدن | گډېدل | آمیخته شدن |
| سنتېدل | سنت شدن | گرمیدل | گرم شدن |
| لوټېدل | تاراج شدن | نمیدل | نیم شدن |
| لڅېدل | برهنه شدن | ودېدل | عروس شد |
| لږېدل | کم شدن | ورکېدل | گم شدن |
| لغړېدل | اول خردن | ورستېدل | گنده شد |
| لنډېدل | کوتاه شدن | ویښېدل | بیدار شدن |
| لوړېدل | بلند شدن | ویلېدل | گداخته |
| لویېدل | کلان شدن | هېرېدل | فراموش |
| ماتېدل | شکستن | هسکېدل | بلند شدن |
| مړاوېدل | پژمرده شدن | هوښیارېدل | هوشیار شد |
| مړېدل | سیر شدن | یادېدل | یاد شد |
| نرمېدل | نرم شدن | یخېدل | خنک شد |

## جدول مصادر ترکیبی متعدی

| مصدر | معنی | مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| اتاول | ناآرام کردن | اوبول | آب داد |
| وچول | خشک کردن | بېلول | جدا کر |

| مصدر | معنی | مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| اوچتول | بلند کردن | پاتکول | وا گذاشتن |
| اوږدول | دراز کردن | پاسول | بالا کردن |
| الیشول | بدل کردن | پاکول | پاک کردن |
| ایسارول | توقف کنانیدن | پټول | پنهان کردن |
| بختول | مشغول کردن | پخول | پخته کردن |
| بدلول | بدل کردن | پڅول | کند کردن |
| بیدول | خوابانیدن | پریکول | بریدن |
| بلول | در دادن | پړول | ملامت کردن |
| پوهول | فهمانیدن | خړوبول | گل کردن |
| پوریکول | بند کردن | خوښول | خوش کردن |
| پنډول | کلفت کردن | خوشالول | خوشال کردن - خرسند کردن |
| تاوول | تاب دادن | خرڅول | خرج کردن - فروختن |
| تریخول | تلخ کردن | خپلول | دوست ساختن |
| چاپول | طبع کردن | داغول | داغ کردن |
| خبرول | خبر دادن | درنول | سنگین کردن |
| خپرول | گسترانیدن | دمول | دم کردن |
| خړول | تیره کردن | ډوبول | غرق کردن |
| خوږول | افگار کردن | تشول | خالی کردن |
| خرابول | خراب کردن | تودول | گرم کردن |
| شیرول | پاره کردن | ډکول | پر کردن |
| زهیرول | رنجانیدن | سونړول | بینی فشاردن |
| زیاتول | زیاد کردن | ښخول | دفن کردن |



| مصدر | معنی | مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| ژوبلول | افگار کردن | ښکارول | ظاهر کردن |
| سپرول | سوار کردن | غټول | کلان کردن |
| سپنول | شگفتاندن | غوڅول | بریدن |
| سمول | راست کردن | غوبلول | پایمال کردن |
| سپینول | سفید کردن | غړپول | جرعه‌جرعه نو |
| سړول | سرد کردن | غوړول | چرب کردن |
| سغول | به‌بینی کشیدن | کوزول | پائین کردن |
| سنترل | سنت کردن | گډول | آمیختن |
| شیرول | پاره کردن | ړندول | کور کردن |
| ځایول | جای دادن | ډیرول | زیاد کردن |
| تورول | سیاه کردن | ډیلول | معطل کردن |
| تویول | ریختاندن | رونړول | روشن کردن |
| تولول | وزن کردن | رغول | دوختن |
| ټولول | جمع کردن | ړنگول | ویران کردن |
| ټالول | معطل کردن | رنگول | رنگ دادن |
| جارول | قربان کردن | زده کول | یاد گرفتن |
| جوړول | آباد کردن تندرست کردن | زرغونول | سبز کردن |
| ډډول | برباد کردن | زړول | کهنه کردن |
| گډول | لنگ کردن | مړاوول | پژمرده ک |
| گرمول | گرم کردن | مړول | سیر کنانیدن |
| لوټول | تاراج کردن | نرمول | نرم کردن |

| مصدر | معنی | مصدر | معنی |
|---|---|---|---|
| لڅول | برهنه کردن | ینمول | لیم کردن |
| لنږول | کم کردن | ودول | عروس کردن |
| لغړول | برهنه کردن | ورکول | گم کردن |
| لندول | تر کردن | ورستول | گنده کردن |
| لنډول | کوتاکردن | ویښول | بیدار کردن |
| لوړول | بلند کردن | ویلول | گداختن |
| لویول | کلان کردن | هیرول | فراموش کردن |
| ماتول | شکستاندن | هسکول | بلند کردن |
| هوښیارول | داناکنانیدن | | |
| یادول | یاد کردن | | |
| یخول | سرد کردن | | |





## غلط نامه

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۲ | ۱۲ | تعین | تعیین |
| ٦ | ۸ | نوز | نور |
| ۱۱ | ۱ | حاص | خاص |
| ۱۳ | ۹ | جوانی | جوان |
| ۱۸ | ۱۷ | بستن | بږستن |
| ۱۹ | ۱۲ | پشتون | پښتون |
| ۱۹ | ۱۲ | پشتنه | پښتنه |
| ۲۲ | ٦ | صحیح | صحیح |
| ۲۵ | ٦ | ښجه | ښځه |
| ۲۵ | ٦ | ښجی | ښځی |
| ۲٦ | ۱٦ | خدف | حذف |
| ۲۷ | ۲۰ | فصل | فعل |
| ۲۸ | ۳ | بد | ید |
| ۳۷ | ۳ | و جمع | وبرای |
| ۳۹ | ۲ | جمع‌مذکرآن | جمع‌مذکر |
| ٤۹ | ۱۸ | ښکیوی | ښکیڼړی |
| ٤۹ | ۱۸ | ښکری زال | ښکړی |
| ۵۰ | ۳ | بشد | باشد |
| ٦۵ | ۱۷ | استعمال | استعمال |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ٦٥ | ٥ | چیر ی | چیزی |
| ٦٥ | ١١ | هیخ خو ك | هیخوك |
| ٦٦ | ٧ | بنو یسد | بنو یسید |
| ٦٦ | ١١ | چه | څه |
| ٦٧ | ١٣ | م | یم |
| ٦٩ | ٩ | مغنی | معنی |
| ٧١ | ١١ | الیستل | الیستل |
| ٧٢ | ٤ | کشل | کنبل |
| ٨١ | ٢٠ | آرو ند | آور ند |
| ٨٣ | ١ | ماضیه | ماضی |
| ٨٤ | ٤ | شوی‌ای | شوی‌و ای |
| ٨٧ | ١٥ | معان | معاون |
| ٩١ | ١٠ | التزامی | التزامی |
| ٩٢ | ١ | لردان | گردان |
| ٩٣ | ٤ | دوی‌وو هلی‌نبه | دوی‌وو هلی‌شی |
| ٩٩ | ٨ | لذوم | لزوم |
| ١٠٢ | ١٠ | د ی | د ا |
| ١٠٥ | ٤ | ز | ز ه |
| ١٠٨ | ١١ | شمان | شما |
| ١٢١ | ٣ | خوبی‌ما | خو به یی |
| ١٢٣ | ٩ | می شد | می‌شد ند |